

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته

والمجد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
والعزة لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته

والعزة لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
والعزة لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته

والعزة لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
والعزة لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته

والعزة لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
والعزة لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته

فہرست کتاب کلمات طہیات

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱	کتوب نم در بیان اینا، پچ طور سلوک نرید	۱	باب اول زکات بکرم سیدان شریعت جہاد
۵	کہ ہر نام خود را بزرگ کرد۔	۳	فصل اول در بیان سبب حضرت عیسیٰ علیہ السلام
۹	کتوب دوم و سیم اینا	۴	کتوب ثانی در بیان سبب حضرت عیسیٰ علیہ السلام و قرآن
۱۰	کتوب یازدہم اینا	۴	در عبارت قرآن کہ مناسب یعنی وار و گردیدہ۔
۱۱	کتوب دوازدهم در بیان اینکہ	۴	کتوب سیم در بیان سبب از روز قیامت و محاسبہ
۱۲	نماید کہ ہر نام خود فائز	۴	و از آن چنان ذکر آیت قرآنی مناسب یعنی۔
۱۳	کتوب سیزدهم اینا	۴	کتوب سیم در بیان سبب از قیامت و معذرت شدن
۱۴	کتوب چاردهم اینا	۴	سجادت دنیا و ذکر آیت قرآنی مناسب یعنی۔
۱۵	کتوب پانزدہم در بیان اسور	۴	کتوب چہارم در بیان سبب از قیامت قلب ثمر آن کہ
۱۶	از ان اینا پاک کردن ضروری است و ذکر آیت	۴	از شانہ امامان علیہ السلام ہم گرد شود و ذکر
۱۷	قرآنی مناسب یعنی۔	۴	آیات قرآنی مناسب یعنی۔
۱۸	فصل دوم در بیان سبب حضرت مرزا صاحب	۵	کتوب پنجم در بیان سبب امامت امام علیہ السلام کہ از چہ چیز
۱۹	کتوب اول در بیان سبب شریف۔	۵	حیات و دنیاوی و دینی سبب دو ذکر آیت قرآنی
۲۰	کتوب دوم در دفعہ آخری کہ احوال رسول	۵	کتوب ششم در بیان سبب از قیامت از توبہ و فکر نمودن
۲۱	طریقہ احمدیہ موافق دعویٰ ایشان نیست۔	۵	و یعنی آیت امام علیہ السلام جامع آید و ذکر آیت قرآنی
۲۲	کتوب سیم در بیان سبب نعتیہ و اصلاح	۵	کتوب ہفتم در بیان مقامات کہ سالک اگر بدان
۲۳	کتوب چارم در بیان علم حضوری حقیقی۔	۵	رہ چہ نہ حاصل آید و ذکر آیت قرآنی کہ اثبات
۲۴	کتوب پنجم در اجابہ شہادت کہ بر یک نام حضرت	۵	بأن صدقانی اماما بر آید۔
۲۵	مجدد و رفہ مینمایند۔	۵	کتوب ششم یعنی۔

اسی کتاب کی جلی یہ فہرست ہے باوجود ان خوبیوں کی بہ لحاظ کاغذ و تہہ بہ تہہ

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۷	کتوب شصت و یکم در بیان آنکه از مصحف شریف	۴۹	کتوب شصت و نهم مستطیر فصاح -
۵۸	کتوب شصت و دوم در بیان آنکه کاد و صلاح و دیگر	۴۹	کتوب سی و نهم ایضا -
۵۹	کتوب شصت و سوم در سفارش میر محمد بن حسین	۴۹	کتوب چهلیم در امانت حزب البحر -
۶۰	کتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی از	۵۰	کتوب چهل و یکم ششصد و پنجاه و یکم نصیحت آمیز -
۶۱	کتوب شصت و پنجم ششصد و پنجاه و یکم نصیحت آمیز -	۵۰	کتوب چهل و دوم در بیان آنکه از حالات سفر
۶۲	کتوب شصت و ششم ایضا -	۵۱	کتوب چهل و سوم در سفارش میر محمد بن حسین
۶۳	کتوب شصت و هفتم در هدایات -	۵۱	کتوب چهل و چهارم در سفارش طاهر علی خان
۶۴	کتوب شصت و هشتم در هدایات -	۵۱	کتوب چهل و پنجم در سفارش میر محمد بن حسین
۶۵	کتوب شصت و نهم ایضا -	۵۲	کتوب چهل و ششم در هدایت ملا و توده لایلاف
۶۶	کتوب هفتاد و یکم در بیان صلح قزاق با روس	۵۲	کتوب چهل و هفتم در هدایت ملا و توده لایلاف
۶۷	کتوب هفتاد و دوم در بیان شاه ابدالی بنو احمد و توده	۵۳	کتوب چهل و هشتم در سفارش میر محمد بن حسین
۶۸	کتوب هفتاد و سوم در بیان بعضی از سفارشات	۵۳	کتوب چهل و نهم در سفارش میر محمد بن حسین
۶۹	کتوب هفتاد و چهارم در بیان هدایات دادن و دریافت	۵۴	کتوب پنجاه و یکم در سفارش میر محمد بن حسین
۷۰	کتوب هفتاد و پنجم در هدایات -	۵۴	کتوب پنجاه و دوم مستطیر احوال سفر خود
۷۱	کتوب هفتاد و ششم در هدایات -	۵۵	کتوب پنجاه و سوم در سفارش حضرت میر سلیمان
۷۲	کتوب هفتاد و هفتم در هدایات -	۵۵	کتوب پنجاه و چهارم در سفارش میر محمد بن حسین
۷۳	کتوب هفتاد و هشتم در هدایات -	۵۶	کتوب پنجاه و پنجم در سفارش میر سلیمان
۷۴	کتوب هفتاد و نهم در هدایات -	۵۶	کتوب پنجاه و ششم در سفارش میر محمد بن حسین
۷۵	کتوب هشتاد و یکم در بیان هدایات -	۵۷	کتوب پنجاه و هفتم در سفارش میر محمد بن حسین
۷۶	کتوب هشتاد و دوم در بیان هدایات -	۵۷	کتوب پنجاه و هشتم در سفارش میر محمد بن حسین
۷۷	کتوب هشتاد و سوم در بیان هدایات -	۵۸	کتوب پنجاه و نهم در سفارش میر محمد بن حسین
۷۸	کتوب هشتاد و چهارم در بیان هدایات -	۵۹	کتوب پنجاه و دهم در سفارش میر محمد بن حسین
۷۹	کتوب هشتاد و پنجم در بیان هدایات -	۶۰	کتوب پنجاه و یازدهم در سفارش میر محمد بن حسین
۸۰	کتوب هشتاد و ششم در بیان هدایات -	۶۱	کتوب پنجاه و هجدهم در سفارش میر محمد بن حسین
۸۱	کتوب هشتاد و هفتم در بیان هدایات -	۶۲	کتوب پنجاه و نهم در سفارش میر محمد بن حسین
۸۲	کتوب هشتاد و هشتم در بیان هدایات -	۶۳	کتوب پنجاه و دهم در سفارش میر محمد بن حسین
۸۳	کتوب هشتاد و نهم در بیان هدایات -	۶۴	کتوب پنجاه و یازدهم در سفارش میر محمد بن حسین
۸۴	کتوب هشتاد و دهم در بیان هدایات -	۶۵	کتوب پنجاه و هجدهم در سفارش میر محمد بن حسین
۸۵	کتوب هشتاد و یازدهم در بیان هدایات -	۶۶	کتوب پنجاه و نهم در سفارش میر محمد بن حسین
۸۶	کتوب هشتاد و بیستم در بیان هدایات -	۶۷	کتوب پنجاه و دهم در سفارش میر محمد بن حسین
۸۷	کتوب هشتاد و یکم در بیان هدایات -	۶۸	کتوب پنجاه و یازدهم در سفارش میر محمد بن حسین
۸۸	کتوب هشتاد و دوم در بیان هدایات -	۶۹	کتوب پنجاه و هجدهم در سفارش میر محمد بن حسین
۸۹	کتوب هشتاد و سوم در بیان هدایات -	۷۰	کتوب پنجاه و نهم در سفارش میر محمد بن حسین
۹۰	کتوب هشتاد و چهارم در بیان هدایات -	۷۱	کتوب پنجاه و دهم در سفارش میر محمد بن حسین
۹۱	کتوب هشتاد و پنجم در بیان هدایات -	۷۲	کتوب پنجاه و یازدهم در سفارش میر محمد بن حسین
۹۲	کتوب هشتاد و ششم در بیان هدایات -	۷۳	کتوب پنجاه و هجدهم در سفارش میر محمد بن حسین
۹۳	کتوب هشتاد و هفتم در بیان هدایات -	۷۴	کتوب پنجاه و نهم در سفارش میر محمد بن حسین
۹۴	کتوب هشتاد و هشتم در بیان هدایات -	۷۵	کتوب پنجاه و دهم در سفارش میر محمد بن حسین
۹۵	کتوب هشتاد و نهم در بیان هدایات -	۷۶	کتوب پنجاه و یازدهم در سفارش میر محمد بن حسین
۹۶	کتوب هشتاد و دهم در بیان هدایات -	۷۷	کتوب پنجاه و هجدهم در سفارش میر محمد بن حسین
۹۷	کتوب هشتاد و یکم در بیان هدایات -	۷۸	کتوب پنجاه و نهم در سفارش میر محمد بن حسین
۹۸	کتوب هشتاد و دوم در بیان هدایات -	۷۹	کتوب پنجاه و دهم در سفارش میر محمد بن حسین
۹۹	کتوب هشتاد و سوم در بیان هدایات -	۸۰	کتوب پنجاه و یازدهم در سفارش میر محمد بن حسین
۱۰۰	کتوب هشتاد و چهارم در بیان هدایات -	۸۱	کتوب پنجاه و هجدهم در سفارش میر محمد بن حسین

این کتاب کی جکی به فهرست هر ابو و جوان خوبون که لایحه خط کاغذ هم و عهد قیمت می

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وقوته

٢٥٩٦

والمؤمنين الذين هم خير خلق الله
وأحبهم إليه وأكرمهم عنده
وأنتم خير أمة أخرجت للناس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وقوته

والمؤمنين الذين هم خير خلق الله
وأحبهم إليه وأكرمهم عنده
وأنتم خير أمة أخرجت للناس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وقوته



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي يحميكم ويستفهم كل كتاب بذكره يصيد كل خطاب فيشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وشهد ان محمدا عبده ورسوله شهادة ينال بها الشاهد دار
الرضوان بلا ارتباب نصلي على محمد واله صلوة تقدرنا من حول المطلاع يوم الحساب تمهد لنا عند
الله رفقى وحسن المآب اصحابنا سيكو في حقهم من عباد الله الواحد الاحد ابو الخيرات محمد
ابن احمد مراد آبادي مولانا فادوي نسبنا نقشبدي مجددی شریک از بدو شعور و عظیم طلب
طریقت رسم بود و بعد از تحصیل علوم شریف باطنی افزود و دیگر بضمون ^ص ای بسا المیسر کم و بی
پس هر دینی نباید دادست به بتصوفین خرقه پوشش گندم نان جو فروش که بجهل مرکب گرفتار
و از کتاب سنت بهره ندارند و بزنی علما و فقرا برآمده و چیزها در دین متین احداث کرده اند
غیر شریعت گویند و بی آوردم و مترصد فضل سبحانی و موهبت سبحانی بودم تا آنکه قانعیم به
خدمت فزاد و افراد قطب الاقطاب سلطان الشایخ فی الافاق دارش مزارش الاولیا بالاتفاق

حجة البدر علی عباد ورحمة الله الغایسته فی بلا و د قطب فلک الهدایه مرکز دائره اندراج النهایه فی
 الهدایه سیدی و سندی و ذخیره یومی و غدی و مکان الروح من جسدی ظل الله المنان مرشدنا
 و هادینا و استاذنا و ملا و نامولینا **فصل الرحمن** مع الله سلیمین بطول بقائه و نور العوالم
 بنوره و ضیاءه رسانید فرایت الا لعین ات سمعت الا اذن سمعت **هـ** هو خیر من مدعی کل عظمت
 و اکرم من یطوی الیه المراحل بدین بعد بطل الله کتب قوم قدیم و جدیداً موفق شدم و آخر کتابی که بطل الله
 در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف باسد هادی الی الله طالع اسرار الطریقه و الشریعه صغر
 و قایق السره حقیقه حضرت شمس الدین حبیب الرحمن هر زرامظهر جابجنان شهید بود قدس
 سره که کشف بسیاری از مضللات شریعت طریقت میکند حل اکثری از وقایق مذموب ملت فیما یزید
 چون این جوامع الکلمه بی محسب مدبایه متقصماتش کوشیدم و جابجا تلاشیدم تا آنکه در البانات فلنای
 حضرت ایشان قدس سره ضاعف آن یافتیم و بنیگام تلاش مکاتیب حضرت غوث الثقلین امام
 الطائفتین شیخ الاسلام و المسلمین محی الدین ابو محمد عبد القادر محسنی ایوبی **فصل**
 و حضرت عارف باسد مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی و حضرت مجمع الکلمات قاضی
 الشاه ابوبانی پی رحمة الله علیهم اجمعین نیز بدست آمد پس ختم که تنها ستند و نباشم بل آورد
 عزیزان سازم و باین فرض آن تفریق را بجمع آوردم و از هر باغی گل برچیدم و با آخر کتاب سال
 اسرار العارفین و سیر الطالبین شیخ الشیخ شهاب الدین سهروردی
 رحمة الله علیه که مختصریت مضبوط در سیرت سلف صلح نقل کردم بطریق ترجمه با مرکه و حجت
 بر منی نهان برداشت امرومی و نه در آوردم و روی تا او ختم سخن انپیش خود و مجموع
 به کلمات طلیات موسوم کردم و بدو باب مبوب ساختم باب اول در مکاتیب
 این باب ششست بر چهار فصل **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین **فصل دوم**
 در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شهید **فصل سوم** در مکاتیب قاضی شهاب الدین پی پیر **فصل چهارم**
 در مکاتیب مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی **باب دوم** در ترجمه اسرار العارفین و

سیر الطالبین شیخ سروردی حرّما باشد که عزیزان متعبر دارند و فقیر را بدیای حسن خاتمت
 یا آورند و ما تقوی علی الا بالله علیه توکلت و هو رب العرش العظیم **باب اول** از کتاب
 کلمات طیبات و رکات باین باب مثل ست بر چهار فصل **فصل اول** در رکات بیست و نهم غوث اعظم
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول العیز زینبیه طلب خود یکی در بوتّه فالذین جامداً افینا و باش و حداد
 الله نفسه بکذا و خالص کن تا ثایان مهر لنهذینهم سبلنا گرو و در بازاران الله
 اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة او را از رشتی باشد و بدن سبزه
 توانی که بضاعت دین خالص الا الله الدین الخالص حاصل کنی و شاید مرغی از اسرار و الخلق
 علی خطه عظیم بکشاید و از لواحق انوار افمن شرح الله صمدی لا سلام فهو علی نول من ربه
 شاعری بر تو تابد و از ندانی داعی ادعونی استجب لکوا بعتنه در دل تو پیدا آید و انضیض قل
 متاع الدنیا قلیل پای همت بزمین نمی و از اوج والا خیر خیر لعل تقی بگوئی فی انسیخم اقرب الیه
 من جبل الودید بوی در شام جان تو رسد و شجره قلب زان را بهتر آید و از باختم
 قل الله ثم ذرهم و بوسان تجرید فلا تدع مع الله الها الخیر برگ شوی و ریاح فیض باران
 الذین سبقت لهم منا الحسنی در وزیدن آید و محابان الله محبتی الیه من یشاء
 از فضل فصل باریدن گیر و اراضی ریاض قلوب از نباتات و عللنا که من لدنا علما سر سبز
 و اشجار سباین از آثاران رحمة الله قریب من الحسنین بار و گردد و عیون و صول و رشیه
 عینا یشرّب بها المقربون در وادی سرور و آید و بشیر اقبال خلك فضل الله یوتیه من یشاء
 بشارت فیض و ارسا نالا تحافوا و لا تحزنوا بالجنة التي کنتم توعدون و رضوان جنات سیم
 رضی السعدین و در هر کجا و اشرار و اهنشأ بما کنتم تعملون و السلام **مکتوب دوم** و هم ای عزیز
 ترسانان و ز که یوم یفر المرء من اخیه و ائمه و ابیه و صدأ کبته و بنیه و از محاسبه ان تبدوا ما
 فی انفسکم و تخفوه یا سبکو به الله اندیشه کن و چون او را نکند که انعام بحفظ و انفسانی مشغول سب

در کتب کثیره و در کتب کثیره

و سرور مرا قهر فاذا كرمي اذكر كرم فرب و دیده در مشا برده و حق بومعدن ناضره الى ربنا ظهرو
بجنا و نسا و كرم از نعیم و لكوفها ما تشتهى لنفسك و لكوفها ما تدعون يا و تاملنى اعمى
الله يدعنا الى دار السلام و رگوشن و شش و افتد و از خواجگاه غفلت انما الحيوۃ الدنیا لعب لهو
بیدار گروی و در طلب رجات و السابقون السابقون اولئك المقربون فى جنات النعیم
از سر قدم سازى و مرکب همت از جان دل در تازی تا بمشیر الطاف الله لطیف بعباده باطن
الطابق ندای طهر البشرى ترا و پیش آید و عسا کر امداد و لله جنود السموات و الارض مجرؤه تو
شود و بیشکر اعدان الشیطان للانسان عدو مبین فی ورائی و از و ام هوای نفس ان
النفس الامارة بالسوء خلاص یابی و لوح الازلطف سر را اتقوا الله و یعلمکم قوم گردانی
و مرغ دل و خطائر قدس قدیم یاد آور و در فضای سلوک فاسکى سبیل بک ذللا بجلج نیا
در پر واز آید و از تار انس در بساطین کلمن کل القمرا محظوظ گرد و و آئینه سر از لوا مع انوار
تجلیات هم صفت نور گرد و که سر تو بچ اللیل فی النهار کشف شود و در روضه ضمیر تو از مطار
در غم فانی ناسم السماء ماء فانت کما جنات و حب الحصيد سر سبز بچون ارم گود و در و
و احینا به ملائکه می نام ترا فهم شود و دستار فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم الحدیث
از پیش تو بردارند و تو در مشا برده کمال او فرومانی گاهی در دریای بی نیازی ان الله لغنی عن
العالمین فرد شوی و از سموم مهب افامنوا مکر الله در گرداب سرگردانی فرومانی و گاهی از
نعیم طاف و لا یتأسوا من روح الله و رگوشن تجید چون غنایب از شوق در ترم آئی و از غلبات
و جد نهمه انی لاجد ریح یوسف بر کشی و حساد و زبان ملاست پیش آید و گویند تا الله انک لغنی
ضلاک القدیم و چون تاثیر و القیه علی وجهه فاند بصری ظاهر گرد و همه اخوان باطن
نیاز و عجز در خواست کنند که استغفر لنا ذنوبنا اننا كنا خاطئين و از سر صدق پر خوانست که
لقد اثرت الله علينا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان حال گوئی که رب قد ایتنی من الملائک
علمتني من ناولی الامدادیت فاطر السموات و الارض انت ولی فی الدنیا و الاخره تو غنی

مسلماً و الحقی بالکمال الحین والسلام مکتوب سویم ای عزیز پیش ازین تعاضل کردن
 بحیات منور و شرف نه دلیل سعادت بود و مگر خطاب ارضیتهم بالحق الدنیا من الاخرة بگوشت
 جان تو نرسیده است و از وعید و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی فاضل سبیل
 خوف ناداری و از ترسید اقرب للناس حسابه و هو فی غفلة مع ضیاع هیچ اندیشه نمیکنی از
 تیغ من کان پرید و حوث الدنیا ثقله منها و ماله فی الاخرة من نصیب هیچ یادنی آری و از
 تنبیه فاما من طغی و اثار الحیوة الدنیا فان الحیة هی المادی سیج ابتاه میگیری تا چند در پی
 غفلت سرگردان و در سبای شهوت بی سامان باشی یکی در صومعه تو ابو الی الله در شور و
 محراب و انیبوا الی بکرم توجه بر و به بیان صدق و خلاص بر خوان انی و جهت و جی الذي فطر
 السموات الارض حیفا تا نفاس من سرار و هو الذي یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن
 السیئات از خزان الطاف ان الله عفو رحیم بر تو مکشوف شود و بیک عنایت بشارت از
 رساندن الله یحب للتوابین و یحب المتطهرین و به ارج متعرج تفر من تشاء عروج بخشد و مناد
 اقبال زبان خال ناکند کمان الذین قالوا دیننا ثم استنقأمو افلاخوف علیهم و لا هم یحزنون
 والسلام مکتوب چهارم ای عزیز چون موسی عارف از طالع سموات سرای طلوع کند و از
 قلوب بنور امتداد منور گردد که اشرف الارض بنور درجا و غطای ظلام خیالیه از پیش بصائر
 مرتفع شود که فکشفنا عنک غطاءک نواظر انهام از شاہد لوا مع انوار قدس از حیرت چشم باز
 و خواطر افکار از مکه شفق عجاب اسرار عالم ملکوت در تعجب شود و بهیجان عشق او را در بودی طلب کرد
 کند و غلبات شوق در موطن قرب انس نبشت و منادی ان الله لذ و فضل علی الناس نه اکند
 هو معکم ایما کنتم چون بزکته سر حیت طلوع کرد و هستی خود را گم کند و لا تجملوا مع الله الیها ان
 و در دریای نیستی لیس لک من الامر شیء فرو شو و ناگوهر اسیر را بچنگ آورد و امواج عزت او را
 در محیط عظمت در اندازد چون خواهد که بر کناره آید در گرداب حیرت افتد و بگوید رب انی ظلمت
 نفسی فاغفر لی مزاکیب ابد و از الطاف و حملناهم فی الیوم و البقر و رسد و او را بساط

نصیب برحمتنا من نشاء فهو آرد و مفاتیح خزاین اسرار و الله بکل شیء محیط بدو سپارند
 و بر موز و اشارات فان الی ربك المنتهی الطالع بخشش پس فادعی الی عبدك ما اوحی چه باشد
 لقلای من آیات ربه الكبریه چه معنی دارد مکتوب چشم ای غریزی که از عالم غر و فلاغ نکر
 الحیوة الدنیا ولا یغرنک ربك الله الضمیر و عبور کن و از منازل بل حضور که تعرف فی وجوه و هو نصره
 النعمیه یاد آور تا هر بوی از نجات بوستان فروج و ریحان و جنة نعيم بشام جان تو رسد
 جبر و انجام جهان نهای و یسقون من ریح حق خنق ختامه مسک در کام تو ریزند و وقایع هر
 محتاج بجاء الحق من ربك کشف بر تو شود و تو بر بساط تفرید که تدع من دون الله مالا
 یفعلک ولا یضرک از مسافران سخن قص علیک نبأ هو الحق فسانه و شاهد مشهود
 استماع کنی گااهی با باد نغمات خطاب فیشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه
 از غایت شوق و در طلب آنی و گااهی از صدقات سطوت فاستقم كما امرت و من تاب معك
 سر در مراقبه حزن در کنی و گااهی بحال التین و اعتصموا بحبل الله جمیعاً فکونوا من ربی و گااهی
 و قرآن و ما انصر که من عند الله در آویزی و گااهی در وریای سنستند بسجده و جیش
 یسئلون فرو شوی و گااهی بر ساحل لطف ان الله بکمل لطف رحیم گذر کنی و از حدائق فین
 یجول لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً آثار بر چینی و از انهار کل درجات عملوا بایدی اخلاص
 اعتراف نمائی و در طلب صدقان صلیون و نسکی و حیثائی و ما فی الله رب العالمین لا شریک له
 قرار گیری و از مائده نعيم و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بر خوری و از مناوی می شنوی
 یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا استعصمون مکتوب چشم ای غریز چون آهنگ فرا میر
 انسن سامع قلوب در رسد و از سماع نغمات خطاب السمت بر بکرا یا آرد و مسکرات قالوا
 بله را تذکر کند و عند لیسان احزان با و قار حشرت نغمه یا اسقنی علی یوسف برگشند و بر بط کر و
 ترانه انکسار و بیضت عیناه من الحزن فهو کظیم نواختن گیر و وطن نور نوازی بنیوانی آنها
 اشکو بنی و حزن الی الله باهنگ فصر و جمیل نغمه و دشت کند و بر قات جذبات شوق در

فضای سموات سرایر و رملخان آید و انوار چون دل شطس گرداند که یکا دستا بوقه یان
 بالابصار و قطرات غبرات از حجاب اعین ارواح چندان متقاطر گردد که اراضی مرزعه من کان
 برید حوث الاغرة نزدل فی حوته از نباتات و عدل کوالله مغام کثایرة جمله محصد گردد و وود التو
 امال ومن بتوکل علی الله فمن حسبته بنفحات و لک ان الله بالغمرة قد جعل الله لکل شیء قدرا
 سر سبز معطر و مروج شود و اغصان نهال صبر شمارا نماید و فی الصابرون اجرهم بغير حساب
 بکمالیت سد و مرتاح عنایت هذا عطا و نفا ما من او امست در اهتزاز آید و نداوی و ربک
 الغفور ذو الرحمة نذا در بیان هلال نقا مالک من نفاذ و اسد اعلم بالصواب ^{استحضر در پ} مکتوب
 ایضری تا جبهه ضمطرار بر خاک نیاز نهی از حجاب اعین باران حسرت نباری بوستان پیش تو
 هرگز از نباتات طرب سر سبز نشود و نخستان یاسید بحر احین مراد بار و رنگرود و اغصان صبر
 باوراق ضنا و ریاحین انس ثمرات قرب فان لعندنا لالی لغی و حسن ماب سر سبز نشود و نباتات
 نرسد و عندلیب قلب بنجمه شوق در ترنم نیاید و هامی فواد اخجه انی ذاهب الی ربی سیهان
 از نفس ام الانسان در پر واز نشود و از فضای لا تمدن عینک الی ما متعابه از واجبا
 منه و زهرة الحیوة الدنیا کلفتته و فیه عبور کند و هرگز بسده مقعد صدق عند ملیک
 نرسد و از شمار اشجار لهو ما یساون عند بهر هیچ بر نخورد و از بوستان و الله عندا حسن
 المآب بوی بشام جان می نرسد و از گلزار نعیم و لهو دار السلام عند بهم و هو ولیهم بما
 کانوا یعملون هیچ بر خور داری نیابد و السلام مکتوب ^{ششم} ای عزیز چون فروغ نور صبح بوی
 از افق مشارق قلوب ظهور یابد که و الصبح اذا تنفس شموس عین الثقیین بر افلاک سرایر
 برنج استوار شود که و الشمس تحوی لمستقرها اطلات جود بشریه در ضو انوار لمعات نور هم
 ایسی بین ایدیه و ستواری شود و سرتوبج اللیل فی النهار طاسر گردد و سابقه عنایت الله
 ولی الذین امنوا یحرجهم من الظلمات الی النور نقاب ریش بودارد و در لشکر شیطان که ان
 الشیطان لکفر عد و مبین فیروزائی و او در معرکه فاتح زده عد و اباسپاه خویش که زین للناس

حب الشبهوا من النساء والبنين بالشركاء حاريس شووايشان از صدق حال لبان بنی
 بر خوانند که بقیق صدای ولا یطق لسانی و بانیز دران عزیز و خست کنند که واعف عنا و اغفر لنا
 وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین و باقی عندک صفات الخیب لا یعلمها الا هو
 نراکن که ولا یقینوا ولا یخبروا و انتم الاعلیان اما دعسا کروان جندنا لک العالیون را تا اعلام اذ اجاء
 انصر الله و الفکر در رسد و یلیق انا فتینا شیخ انا لنصر رسولنا و الذین امنوا از نیام نرفع درجات
 من نشاء و رکشد و بر شکر اعدا اعلی کرد و اخبار نصر من الله و فتح قریب ستواتر شو و منادی حال خدا
 و در هر قل الله مالک المملات توی المملات من تشاء و ترفع المملات من تشاء و ترفع من تشاء و تذل
 عن تشاء میدک الحین انک علی کل شیء قدیر مکتوب هم ای عزیز که خانه المال البنون زینة
 الحیوة الدنیا برون آئی و دست از شغلنا اموالنا و اهلونا بر دار و در خصیص صحبت فروندگان
 تیر غفلت که نشاء الله فانیسهم انفسهم پای بهت است برون برویتم وار شش طلب سیدان
 عشق و راز و گوئی سبقت السابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان استعانت و استعینوا
 بالله بجاگاه اولئک علی هدای من ربهم و اولئک هم المفلحون در رسان شایه که پاک و است بشیر
 الذین امنوا ان لهم قدم عند ربهم و رسد و بشارت خیر ارا ساند که ان الله بالناس لرؤوف
 رحیم و اسرار نامه قد جاءکم بصراط من بکم را بدست تو و بند چون بر موز و اشارات ان اطلع یا
 در حال از شرقی سراقدم سازنی سبل السلام هذا صراط ربک مستقیم پیش گیری و قصد
 از تنگاه لهم جنات تجری من تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم فلد لهم درجات عند ربهم و
 مغفوة و ذوق کریم خرامی تر جینی و بشیر غایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی را
 و از ملک لهم فالسلام رضی الله عنهم و رضوا عنه خبر الیک باز گوید و بر تنگاه و من
 اوفی بما عاهد علیہ الله فسیؤتیہ اجر عظیم و اعمی شود و باز گوید که من تناولوا الذبحی تنفقوا
 مساجدون مکتوب هم ای عزیز چون لواسع افوا الله نور السموات و الارض به بر تنگاه و شمار
 لایح شود و زجاج قلبا ز تاثیر آن نورانی گردد و که المصباح فی زجاجة الزجاجة کانهما کوب دگر

سوار گردد و در ویای معرفت و ما خلقنا الجن و الانس الا ليعبدن مردانه و انما الصبی فرو
آید اگر گوهر مقصود بچنگ افتد فقد فاز فوزا عظیما و اگر جان در طلب و دقت و قد وقع اجر و علی الله
مکتوب چهارم و هم ای عزیز چون عساکر جذبات اند بهیچینه الیه من یشاء بر ولایت قلوب باز
طول و نفوس اماره را انجام ریاضت و جهاد وافی الله حق چه کرده مرا حاضر و غایب گرداند و جبار
فرمانده را در مجلس تقوی بسلاسل مجاهده در کشد اغنیه را با غفیل و اطیعوا الله و طیعوا الرسول و
گرداند و اعمال ارادات و اختیارات ابتداء و پیوسته من یعمل مثقال ذرة خیرا یراهم عز و ابدیه
و عادات قواعد ارکان تمسک و طاعت را بکلی زیان بر وارد و سنادهی حال پربان صدق مقال
نماید که ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها و اجعلوا الحرة اهلهما الذل و چون ارادت صفای
قلوب از لوث و من یمتنع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از
نسایم الطاف من یهدا الله فهو المهتد سراسر معطر و مروج شود و صفحات او براق سباز
از رفاس قوم لطائف اولئک کتب فی قلوبهم و الا یمکن مرقوم گردد و شهرت بوم تبدیل الارض
غیر الارض صفت حال گردد و در وادی اشواق چون هباء منقودا در هوا شود و پربان حال
صدای باز گوید و تروی الجبال تنحسر باجمدة و هی تمصر السحاب اسرافیل عشق مصور در وید و فنج
الصور و تاثیر صاعقه فصق من فی السموات و من فی الارض بطوبی و بنجاده و بشارت بآل محمد
انفرج الکبر و در رسد و ایشان را گین و در طبعین مقعد صدق عند ملیک مقتدر داعی شود
رضوان بشارت بشر لکم الیوم بشر آید و ابواب جنات میبکشاید و بگوید سلام علیکم طیبه فاذها
خلدین و ایشان را گویند الحمد لله الذی صدقنا و وعده و ادرنا الارض نتبوا من الجن حیث
نشاء فنعلم اجر العالمین مکتوب چهارم و هم ای عزیز یکی از داعیه شروات و لا تتبع الهدی فیضک
عن سبیل الله اعراض کن از مواطن غفلت و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا برون آی می از صحبت
اهل فسوق که فویل للفاسیه قلوبهم من ذکر الله پر سیر و از نادمی استغیثوا الذکر من قبل
ان یأتی یوم لا حرد له من الله ذی الریان للذین امنوا ان تمشی قلوبهم لذكر الله گوش بوش

استماع کن به تنبیه الحسب الا انسان ان يترك سدا شي از خواب غرور و لا يفر بحمل الله الغرور
 بیدار شو و از مقامات اهل حضور که رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله خبر پرس و از برای
 کعبه مقصود پای از سر ساز و باویه سر انقطاع کن و تبذل اليه تبذلا باز و تجريد قل الله ثم ذر
 و راحله تفويض واقفوض امري الى الله با قافله اهل سدق کونوا مع الصادقين مسافر شو و از
 انجا کن خاف و نيا که ناچلنا ما على الارض نينة لها عيون كن انك قبل مرالاک فتمه که انسا
 اموالکم و اولادکم گرفته بسلامت بگذر و از سناج سالک بهی ان هذه تذکره فمن شاء
 اتخذ الى به سبيلا رهی پیش گیر و باسان منظر ارامن عجيب المضطر اذا دعاك بالضرع و زار
 بر خوان اهدنا الصراط المستقيم يا مشرعنايت قدیم الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 باشارت تحیت سلام قوله من رب رحيم پیش برو و در جنبه نصر من الله و فتح قريب و بشر
 المؤمنين سوار شو و نبات خلده فاقبلوا بعملة من الله و فضل داعی شود نسيم عروصال از بر طرف
 و ريزيدن آيد و اقبح شراب محبت بايدي سقاء غيب گردان مشاهه شود و آينک ان هذا
 دلائل لک و جزاء او کان سعيکم مشکور ابر کشد و بمقام انس فسانه و کلمه الله موسى تکليما آغاز
 کند و ديا حبه قلنا اجعلی دبه للجبل الطاب و در فواظرعیون بصائر از سرکرات حالات و خرموسی
 صحقا خبر باز و در و وجوه یومئذ ناظره الى ربنا ناظره را سانه کند و بعجز مغترف آید و بزبان
 حال باز گوید لا تدرك الا بصار و هو يدرك الا بصيابة

فصل دوم از کتاب کلمات طيبات در مکاتيب مرنا صاحب سيد قدس سره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اهل بر خور دار اگر التماس تحریر حسب نسب از فقیر کرده اند چون فائده معتد بها
 بران مترتب نبود تغافل مینمودم اکنون که ساجت از حد گذشت مجلی محرر گیر و در یابند که حقیقت
 سرایه وجود فقیر در آغاز نظره آبی و در انجام مشقت فاکمی است در عالم اعتبار نسبت بر خاکسار
 بستاند مشقت و سطره بر سطح مجرب خفیه بشیر بشیه کبریا علی مرتضی علیه التحیته و الثنا میرسد امیر کمال الدین

نام کی از اجزای فقیر در شصت و هجری تقریبی از بلده طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیحی کی از
حاکمان آن خود و شش که سردار الوس قاضی الان بود و مملکت دست او چون او را پسری نبود حکومت
آن ناحیه تعلقی با ولاد ایشان گرفت و قتی که بایون بادشاه مملکت هندوستان از دست افغانه شور
استخلص کرد و اندازان خانان دو برادر محبوب خان و بابان نام را که به سمرقند و مصله پامیر مذکور میر رسید
همراه آورد احوال این هر دو در تاریخ اکبری مسطور است و نسبت بادی این بزرگان بنام اواده امیر صاحب
میرسد و نسبت بقبر چهار واسطه بابان منتهی میگردد و پدرم بجزم خان مذکور که در عهد اکبری مسطور
شده بود و بجایار کم منصبی گرفتار بود و عمری در خدمت او رنگ زیب بادشاه گذرانیده آخر بدست
ترک دنیا مغرور و مغرور گردید و بخیرت بزرگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سال هجری
و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده و در هزار و صد و سی و سه ولادت فقیر القلق افتاد و در عمر
شانزده سالگی گروهی بر روشنت در میت کرمیت لبته دست از دنیا برداشت بایستی از
ساخته در راه فقر گذشت علوم متعارف در عهد پدر خواند بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد
سیالکوئی تلمیذ شیخ الحدیث شیخ عبداللہ بن سالم کی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول
تلمیذ شیخ الفخر شیخ عبدالخالق شوقی سمع کرد و ذکر طریقه نقشبندیه با جزقه و اجازت طایفه انجذاب حضرت
سید السادات سید نور محمد بدونی رضی اللہ تعالی عنہ که بدو واسطه حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی
رضی اللہ تعالی عنہ میر سمع گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده و بعد وفات ایشان از مشایخ
متحد و این طریقه استفاده نموده و آخر بآستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد بنامی رضی
اللہ تعالی عنہ که ایشان نیز بدو واسطه حضرت مجدد و رضی اللہ تعالی عنہ میر سمع جبه نیاز بود و دست
خدمت ایشان کرده و جزیه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و حقیقه حاصل نمود تا امری که هزار و
و شستاد و پنج هجری است بحکم این حضرات از سی سال تربیت طالبان هند مشغول است خدا فانی
کند پرکت حبیب علی هدلیه و سلم لکھنوی و هم مخدو یا این بار و شبیه نوشته اند کی آنکه خلفای
حضرت سهروردیه کالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین از اینها بنظر میرسد

دوم آنکه مریدان خود را بشمار تهای عالی میدهند و حالات آنها و حالات بران بشمار نمایند و نیز
 مساوات آن در ایشان با کابر سابقین بلکه فصل بر آنها لازم می آید و اینجاست مستحب است که جواب
 ششم اول بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق فناء و حوای کمالات علیا کرده اند و کتب قوم زین
 القالات ملوکست غایه افی الباب جماعه از ان ظائفه اینها را برین امور مامور بودند و فرقه بجا نرفته که
 اینهمه و بر پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ محالی غیر از نبوت با آنها
 ختم نگردیده و در مدار فیاض خلد و ریغ ممکن نیست پس در حق بزرگان حسن ظن رایج است آخر از
 صلحای سلیمین اند و مراد از خیر و آنا بحال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این منجی
 از اتوای ای نظریه بقوت نماید و در وضعار اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار صد و خرق باشد
 و مراد شفاست که منظور عوام است پس این مقدمات با جماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند و از لوازم
 آن نیست که صاحب کرام که بفضل از جمیع افراد است و مراد از کرامت در این امور گشته و چون مجاهد است
 و ریاضات این طریق بطور منجابه کرام و تابعین با تابع کتاب و سنت است و ذوق و مواجید اهل این طریق
 نیز تشابه از ذوق همان جماعت است فلا تکن من المذنبین جواب ششم دوم آنکه در یافتن آثار
 باطنی اهل کمال احسان نیست علی الخصوص ادرک نسبت بی کیف این طریق کار هر عمر و زید و انا از
 ارباب فرست صحیحی نیست و نیامد و در آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط افواقی
 و شوق و تجرد و القطار از دنیا باشد اهل فلاح و ریاد و ارباب حق و باطل شریک اند و از صد و
 معاصی ایما یا غیر معصومین هیچکس محفوظ نیست و حق اینست که بابر بعد زمان نبوت و قرب قیامت
 ضعیف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشمار تهای حقیقه نیست و مقصود این شایخ
 از بشارت آنست که مریدان مقام فیضی یافته است نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت بران
 مقام بجز سائیده تا مساوات با آنها لازم آید و اگر مراد خوش استعداد عمری در یکار بعد و جسد
 بخار برد و شرکای دولت آن بزرگان شود احتمال ندارد و فیض روح القدس را باز بدو
 دیگران هم بکنند آنچه میگوید و بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباع نور شمس بر آت

و فرضی مستوفی بنیاید که انوار باطن نیز لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل تحقیق شود و مرید غیر
 کمال و تکمیل رسد و بعضی اوقات عکس مقام نیز در آئینه باطن مریدی افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده
 و پیر کشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیر
 آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و با ستار می آرد پس آثار آن را ظهور نماید
 بجاست این غلط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی کیاست
 و مریدان بنا بر ضعف همت بالمراس بشارت مقام و اجازت ارشاد در ضطرانند و السلام
 مکتوب سوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد و بدانند که نسبت
 و لغت عرب عبارتست از علاقه بین الطرفين در اصطلاح انیقوم مرادست از علاقه که میان حق
 جلشانه و خلق و هست که تشکلین تعبیر میکنند از ان بصانعت مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه
 و از ظاهر کتاب مست یمن معلوم میشود و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر از ان نسبت بظهور وحدت
 در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج و جاب میگوند که این کثرت فراحم وحدت حقیقی باطلی
 نیست حاصل این تعبیر ثبات عنایت تعلق است با حق و تمنی را تا دیلات تمثیلات شروع و معقول
 و اگر شهودیه اند نسبت اصل باطل چون نسبت اضواء منبسطه شمس با شمس میفرمایند و ظلال خجسته
 یعنی تجلی است یعنی ظهور شود در مرتبه ثانیه و ظاهر است که این کثرت جو دات ظلی مخل وحدت وجود
 حقیقی اصل نمیتواند شد بقدر فرق است میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظلال حقیقتی دیگر غیر از حقیقت
 اصل نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظلال نموده است اما اصل مواطاة یکی بر دیگر
 اینجا صحیح نیست و در اینجا صحیح است پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیریت میکنند بطوریکه
 در توحید وجود حقیقی خلل نکند و آئینه از کتاب سنت آسانی میتوان استنباط کرد و تصویر
 نسبت بطور اول از کتاب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه نیست که نزد ایشان تجلی
 ممکنات در مرتبه علم الهی مرکب اند از عدم وجود و باین معنی که اعدام انسانی یعنی عدم العلم که تعبیر
 بجهل عدم القدره که تعبیر است بجزیره غیرها که مفهومات متمایزه دارند و شوقی در مرتبه علم الهی با کراهه اند

و مرای صفات حقیقه که مقابل آن عداوت اند گردیده و انوار آن صفات در آن مایه متعکس شده
 و این مخلوطها سبب دی نیئات عالم شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابتی العلم مرکب اند از اعداد اضافیه
 و ظلال صفات حقیقه و در مرای غایب ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر آثار خارج گشته پس اعیان خارجیه
 و ایشان بوجو ظلی موجود اند نه بوجو حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق و جود حقیقی است
 در عالم هر چه هست از وجود و توابع آن ظلا و انعکاسات مفاد است از حضرت جود و جلالت فلا موجود و الوجود است
 فی الخارج حقیقی الا الله فذا هو التوحید و چون عدم نشاء شر و نقص است وجود مبد و خیر و محال عالم مرکب است
 از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی است وجود عاریتی و وجود حق بسیط و خیر و حسن محض است و عین عالم آئینه و اند
 ناچار عالم جموده حسن و شبح غایب بود اما وجوه حسن همه مفاد است از حضرت جود و جهات قبح همه حاصل از طرف
 عدم پس هر گاه سالک بقوت استعداد خود و جذب شایع که ظل جذباتی است بسیر علمی از حیض امکان با وج
 و جوب قطع مسافت که عبارت است از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است
 بفرایض فیوض برکات آن نسبت محاذ آه که در میان ظاهر و مظهر متحقق بوده بر رفع این حجب که مانع ظهور انوار
 شمس حقیقی در مراتب تعیین سالک بود و تمام ظهور میرسد و تهیلای آن انوار آن آئینه راستور میسازد و نجای
 نسبت فغانی تبیین میکنند و بعد فغانم است که وجود و هو بوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرماید
 اما سالک بآن خود کار خدایه بشریت احکام شریعت ابرار تواند داشت و نسبت بقای میگوید پس سالک اگر
 خرق حجب ظلمانی و نورانی تمام مایل کرده و از تعلیلات صفات و شیوات گذشته تجلی ذات بحت شرف شده
 در زمان نبوت باقی است نمی میگردد و در هر چه صحت که عبارت است از عدم احتمال صدور شر میرسد و گرنه بقدر
 مسافت از امکان بسوی وجود از عدم که شر مفرست و در تری افتد و بوجو حق که خیر محض است نزد دیگر میگردد
 و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود محال گشته است بیشتر مصد خیر میشود اما احتمال وقوع شر اجتناب دلی و فنا
 نمی میگردد و در تربیت و صلاح نبی نوع خود میکنند نیست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ نیستند
 ظهور نسبت که در مصلح این قوم است برین ایجاب بشریه صوفیه شهاده و بر محمد و پیغمبر الله اسلام مکتوب حجاب
 نمود و اسوالتی که بعد حصول فنا که سترم و اقام حضور است نگاه غفلتی از جناب حق تعالی رد مید و بسبب حبیت بداند

حق تعالی

نسبت فغانی و تقاضای

تصرف فی اولی

حق تعالی نسبت فغانی و تقاضای

که بنای این شبهه اشتباهی است بیا نشانی که علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری لازم نفس عالم است
یا عین است چنانچه علم نفس خود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات است و مرآت ذہن خود عقل
و حواس سالک که بپیرایه حقیقت امکان با وجوب عروج نماید این علم اذیل علم حضوریست حصولی و کیفیت
تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که نزد صوفیه جو و اشیا ظلی است حقیقی یعنی این کثرت که مری میگوید
طلال حضرت جو حقیقی اند و در خارج غیر وجود و احد متحقق نیست تعدد و کثرت طلال از راه کثرت شیوات و کثرت
ظلال و فیکه اصل خود غافل است و اظلمیت خود را گاه نیست خود مستقل برای خود و در بذرات ثابت میکند و در صحن حکم
بلفظ انا اشاره بهمان جو و عینی نماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارتست از رفع حجب ربانی و کلمات
بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت است میسر میگیرد و وصل خود و وصل میشود و در پیش اظلال آن اصل
نی نمید و وجود خود و توابع آنرا استعار از اصل میداند و در میان که ظلال حقیقی علیحد نیست بلکه همان اصل در
ثانی تبیین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که اشار الیه مرجع انا و نفس الامر اصل است ظلال آنگاه علم حضوری را که از
این تبیین ظلی او بود متعلق اصل میگیرد و اشاره بلفظ انا او را راجع میشود و اصل چون این اعتباری است اعتبار
اصل ثانی آن انا راجع بظلال میکند و چون این حالت ستم میگیرد و آن را دوام حضور گویند و این حضور را بعد از
زوال نیست اگر گاهی فتوری و بحالت دیدم قدرت در علم العالم واقع میشوند و عین علم حضوری و علم حصولی
عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا خواست باقیست که کشیت امور بشری موقوف بر آنست این علم را
اصلا در جناب قدس باقیست که حواس ادران بازگاه و ضلی نه و اشار این اشتباهات نیست که در قبول علم
العلم را فتور علم حضوری دانسته نکرده و ام حضور میشوند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است
أَصْلُهُ وَاجِبٌ لِّجَبِّهِش اشاره باین هر دو است که تجمیعش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلو
اذ قیل علم حضوریست نظامی که صلوته انجذاب البتة می حضور نخواهد بود و تدبیر جادوی تصور اسباب صورت میگیرد
پس با بر دو قسم عالم نشوند این همه دو کار که داخل عبادتین است در یک جزو زبان از نفس و تشبیه
نمیخواهد گشت و مشی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم السلام لکن تو بجهم بخورد ارا را جو
شبهاتی که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه عجم بخردان و اشتباه

استفسار کرده اند بطلان دعوی در پاپی که بنای این اعتراضات بر جعل است یا جسد و این رسم الحاق
 معمول قدیم است اهل تعصب در تکفیر شیخ اکبر رحمه الله علیه اکابر دیگر رساله ها نوشته اند و حضرت مجد در کتاب
 خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع و فصل تحریر فرموده و از اولاد اصحاب ایشان حضرت شاه نجفی رحمه الله علیه
 بر سه فصل مینویسد حضرت مولوی شیخ شاه رحمه الله علیه رساله سحر کشف الظواهر و به اختصار بطریق اجاب
 ابریزوده اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی ثم المکی رساله سحر عظیمه الویاب الفصل بین اخطا
 و الصواب شکر اسوله و اجوبه در رساله محمد بن زنجی تمییز شیخ ابراهیم کردی ثم الدینی نوشته و بهر یکی علی
 انداز بسیار رجمه و یا عرب مستعمل گردانیده و داده چند ظهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان که در
 قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون ششم شش و اخیر در پرده کون فتنه از خصوصیت طینت مطهره ایشان که
 طینت مقدسه جناب سالت بود و بر وز نهاده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند
 قیاس کتاب سنت است اکثر افعال و اقوال و موزون بهیزان شدت پس مشاهرات کلام او را موافق
 محکات کلام او تا و یکی کنند یا عالم السمر العالیة و گذارند و او را معذور دارند چرا که این قوم را عذر
 بسیار عارض میشود گاه و غلبه حال عبارات ایشان بر ادات ایشان مساعدت میکند و گاه در معلومات کشفی
 بنا بر غلط و عجم و خیال خطا واقع میشود و در آن خطا مثل خطای اجتهادی معذورانه و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان
 میسر نمی آید پس بر عایت این امور ترک اعتراض لازمست خصوصاً اعتراض بر کلام که نسبت انضمام حضرت مجد
 محض فضولیت که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت و صفات ایشان شحون همین نصیحت و مواعظت است و
 بیشتر سبب بیجان این فتنه انکار توحید و وجود است اثبات توحید شهودی چرا که از چهار صد سال پیش
 از عهد حضرت شیخ محمدی الدین ابن عربی رحمه الله علیه تا عهد مبارک ایشان ادعیه اساع و اذیان مردم را بکسله
 وحدت وجود لو بوده است انکار بیشتر مجد بر توحید وجودی نه مثل انکار علمای ظاهر است بلکه از تقابله وجود
 تخلف میکند تصدیق و تسلیم آن سینه نمایند بجهت است که مقصود اصل را فوق این مقام منبر آیند و غیرتی فی الحکم
 الحق و اخلق هیچکس مخالف وحدت وجود حقیقی که متحقق در خارج حقیقی است نگردد و ثابت میکنند بخلاف وجودی که در
 حق و خلق عینیت اثبات میکنند و تصور سبب وحدت وجود و شهود و مکتوبی دیگر نوشته شده و در رساله

مکتوب ششم بعد وصله از فقیر حاجنان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که گفتار
طوالی شبیه شبانی چند که همه توجیهات کرامت سادات حضرت قیوم ربانی مجد و الف ثانی رضی الله عنه بود
و در دو فرموده و مابین شبها از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجدداً تالیف
مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند و خاطر جمع خواهند و فقیر امتثال الامر عرفی چند می نگارد و باید دانست که
حضرات صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق نمیانند و دو معنی کون حصول که امر انترانی و مقول ثانوی می
دوم وجود نسبت که فشار استماع معنی اول و معبر بظاهر وجود و بصدا اول است و بدی است که این
وجود از حضرت ذات تعالی و بقدرت متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر را نامیتواند شد و هم وجود
اول الاوکل و سبب المبادی است بر عزم قوم عین ذات است ذات بآن وجود مصدر را ناست حضرت
ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر را ناست برگاه وجود و ذات هر دو حقیقت یکی باشند
آمارا خواه وجود منسوب باید کرد و خواه ذات مطلب احد است پس اختلاف ابعاب بنوع لفظ نیست
اینجا به دخل است تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حقیقی مستفاد از موجود دیگر باشد و بآن وجود مصدر را ناست
و حال آنکه وجود غیر عین باشد و مخاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات او تعالی و تجنب آسار
بالمواطئه یکی بردگیری از راه اقتیاض است که درسان شیخ این اطلاق وارد نشده و صفات اسمای الهی
توفیقی اند و دو شبهه دیگر که در بحث حقیقت محمدی فضل حقیقت کعبه حقیقت محوسبت صلی الله علیه و سلم از
کتوبات جلد ثانی الشفع میشود و تحریر جواب آنها طولی دارد و آنچه در تامل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله
تعالی عنه قدسی هذه علی هر قبسه کل فی الله نوشته اند اگر مخصوص معاصرین از بدیه نقصان مایه گشت
آنحضرت میشود و استثناء تقدیرین خوانرین حکم حکم ادب لازمست که بعضی از آنها اجداد و شاخ آنحضرت
و حکم حدیث لایذی اولاد خدیو ام اخلا استثنای متاخرین نیز مجوز است چه که تقدیم و تاخیر نسبتی
و هر تاخیری را متاخر نیست پس ممکن است که متاخر آنحضرت از حضرت فضل باشد و کمالی غیر از کمالات نبوت
بالاصالة استم شده است فقیر در تقریر و باطل در التفات نامه مامور بودم و المامور معذرة الله
از انحق و عاوارنا الباطل باطلا - و السلام مکتوب هفتم بعد وصله از فقیر حاجنان مطالعه فرمایند

که انکساف نام است که فضل یکی بردگیری ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجد و الف ثانی و محو
سمانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنده رسید بخدا و ما فضل بر دو قسمت جزئی و کلی ظاهر
که سوال فضل جزئی نیست و مناط فضل کلی زیادت قرب الیهست این معنی امر باطنی است عقل را باید مقهور کرد
نیست مگر از کثرت وقت مناقب سراخی بمطلب میتواند برد اما فایده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب
دست اجماع قرن اولست بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان دور و کتاب دست فتح
اجماع متأخر است اصول ثلثه شیخ ازین امر سبب کشف محض کلام است بر مخالف حجت نیست و قول
مزید آن که حالی از علم محبت پیران نمیشاند از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کلمات اینحضرت
بکلمه و حکم مجرم بر فضل کلی طرفی از طرفین باید منظور آید پس طریق استقامت و فیض امر بعلم الهی و سکونت ازین فضولیه است
و مقرر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و درین باب لبازاد بنباید کشود که این سلسله از ضروریات
دینی نیست که حکم در آن جنس را باشد و از یو انگیهای عشقی که ما را بجناب حضرت مجد دست دم زد
مناسب نیست که حرف از عالم عقل میرود و با عی بر گز در پیش که نباید از حد بیرون شد و نباید
عالم همه مراتب حال ازلی است میباشد و دید و دم نمیشاید و اسلام مکتوب چشم خود
نوشته اند که کشف حضرت مجد در سلسله حقائق ممکنات آنست که در مرتبه احدیت که عبارت از تفصیل
کلمات الهیه حسنانه عالم الیهست در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تائیدی پس
کرده است در مقابل صفت علم عدم العلم که معجز محال است در مقابل صفت قدرت عدم القدرت که تعجب
و قس علی هذا آن اعدام تائید و بابر مقابل و محاذات مایا و محالی انوار و ظلال انصاف گشته مبادی
تعیینات عالم و حقائق ممکنات شده اند آن اعدام محای مواد استحقاق اند و آن عکس و ظلال بجای خود
حاله اند در آن بنا بر همین اعیان خارجیه ممکنات که بر مذهب استحقاق مبدء را داشته اند وجود و عدم
هر دو تسبیح میکنند و همین چه مصداق خیر و شر میگردد و نیز کشف آنحضرت است که مبادی تعینات
اینما علیه السلام و صله و صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند وجود و جوی دار نیست پس باید در حقائق
این حضرات عدم دخل باشد و حال آنکه اینحضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن بودن حق سقیق

ایشان بی خلط عدم میباشد و تطبیق حسیست محذور و ما چون مقابله و محاذات در میان اعدام
 متمایزه و وجودات صفات مقدسه مرتبه علم الهی مقرر شد پس بنابر اعدام مجالی صفات گشته اند
 صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما بحسب تعامل بالعکس است در بعضی صفات بجای ماده و اعداد
 بجای صورت عالم اند جهت عدم و تصور ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و همین جهت حضرات انبیا
 علیهم السلام معصوم اند و بعد از شریک و زنا با وجود خارجیه ایشان عدم وجود پیدا میکند و در مرتبه اول
 میکند و مقید و مطلق در حقایق این حضرات برای ثبوت امکان کفایت اسلام مکتوب است
 پس دیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر رنگ بدتر نداند از کافر رنگ بدتر نیست
 چگونه راست آید که صوفی البته نیست گاه عالم و تنقی میباشد و در حالت صحو و افاقه علم باوصاف
 و اعراض خود دارد و در مناظر فضل مندی بر فرد دیگر از افراد کینوع همین اوصاف اعراض اند و ذات
 و حقیقت پس صوفی با وجود علم با تصاف کافر فرنگ کفر و معاصی و علم با تصاف خود با بیان فضائل
 دیگر چگونه خود را برتر از او میتواند دانست اگر تکلف چنین بداند آن فضائل از آن زوایا بدتر است
 باشد و فساد این عقیده شریعاً و عقلاً بیهیست محذور و مانند همه حضرات مجددیه حقایق ممکنات میگردانند
 از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل اسما و صفات و علم الهی ثبوتی پیدا کرد
 و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در حجاب ظلمت کمال
 حقیقیست بطنع خداوندی بوجوه و ظلی موجود شده و بنا برین ترکیب بعد را تا خیر و شرش دانند
 از جهت عدم ذاتی کسب شر نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و نفعی نیست که در عالم حسن شخصه
 مرآت متلی از انوار شمس میکند بلا حظه اولی همان انوار را می بیند مرآت را چه که مرآت شمس
 انوار مخفی و ستور گشته است هرگاه بذات نگاه کند بمناظر اول همان تعین مرآت خود را خواهد دید و انوار
 چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر ظاهر شریفه و خسیسته جهت وجود که در آن مظاہر است و
 خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی است فشار شریعت
 و خود را از خیر و کمال مطلقاً عاری خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود

نخواهد یافت ناچار خود را از کاف و فرنگ و دیگر آشیای خسیسه بدرخواست فهمید از غیب معلوم شد که مقصود
 قائل اینقول آنست که مصوفی کامل خیر و کمال اسلام بخود منسوب ننماید و مستعار میدانند و همین است سنی
 قنای تمام و محال شهود صیح و اگر مصوفی را نظر بر حجت وجود و انوار استعار خود می افتد و همت امر است
 او که عیسی مستور میشود و از دعوی انانیتش سحر بر میزند بنیت سران آنرا گفتن حسین بن منصور
 رحمة الله اگر چه آنجناب روید خود بخود روید و اما در وید خطا کرد از غلبه سکر در حجت وجود و همت عدم
 تر نتوانست نمود بسیاری از سالکان این راه را چنین غلط واقع میشود و الا سحر عیسی الله تعالی بر که
 خسیسه علی الله علیه السلام مکتوب بهم نوشته بودند که بزرگی بلای شدید شب بلای حضرت ایوب
 علیه السلام است بلا بود بزرگی دیگر نیادت او رفت پرسید چه حال داری جواب داد که حال غما هر سست
 هنوز رب انی مسنی الضیق لفقد ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بسته نیامده ام و اما من زینهار نخواسته
 در صورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر بن رفیع نیست و در
 بر نبی لازم می آید و معنی خلاف اجماع است جواب مخدوم در بادی النظر این شبهه وارد میشود و اگر
 تامل کنند محال شبهه نیست بیا نشانی که حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضیقات ارحم
 الرحمن یحسین یزید رب انی مسنی الشیطان بنصب عذاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر تنهایی
 دینی صبری دارد لیکن در سبحانه جل شانزه که عالم السرائر و الضمائر است میفرماید انا وجدنا
 صابرا و انعم العبد الله او اب پس معلوم شد که این صبری آنجناب نیز تفهمن لطیفه دیگر از صبر بود و اگر
 حق تعالی با وجود ظهور صبری اثبات صبر آنحضرت میفرمود سرش نیست که نفس شریف آنحضرت
 مدتی طویل بر انواع بلاها از هلاک اموال اولاد و شدت مرض فقر و امانت خوارت مردم نسبت
 و اهل می صبر نمود چون وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کرب و ابتلا بتضرع و آری است
 و ادب اینوقت بصبر نیست ترقی از مقام صبر کرده بقام رضا که فوق جمیع مقامات قربت رسیده
 بر عار بصبری صبر فرمود و تضرع و آری در آمد در صلا این ادب مدوح به نعم العبد گردید
 و خلعت منصب الله او اب پوشید که او اب مشتق از او ب است یعنی رجوع یعنی رجوع به نفس خود

که ز نایت صبر چندین ساله باشد نکرد بلکه رضای حتمی که اظهار بصیرتی در انوقت مرضی بود در چرخ نمود و بفرمود
 که گفتعالی براه آنجا رسیده و با وجود بصیرتی ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر آنحضرت
 و گفت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در نفس ابوبی سیفر مایه
 الصبر حبس النفس عن الشکوی الا للغیر و حضرت ابوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرد و
 بجناب خداوندی عرض حال فرموده پس ترک صبر نموده جواب این شبهه میباید شد که چون این ولی
 بجناب الهی رسیده در جناب اری نگردیده و دم زده زیادت صبر این ولی چه بستان نمی هنوز بایستد
 مقصود دفع فضل ولایت بر نبی و آن ولی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال مقام رضا
 غیر داشته از غلبه سکرو لایت هر چه گفته در آن معذور بوده و سلام مکتوب یازدهم بعد از صلوات
 مخفی نماید که طائفه از فقهای خفیه در انکار ذکر هر غلو نموده استوی بحسرت آورده و بعضی از تحلیل اثبات حضرت
 ذکر هر کرد و در فی فضل جبر نبی افتادند و هر دو سبب را به تفریط و افراط رفتند و از بحث انصاف سخن
 نگفتند و این مقام نتایج میخاهد و محاکمه سطلید باید داشت که معنی لفظ ذکر عبارات از یاد گرفت منحصرت
 در قسم کی ذکر لسانی بی ضمیمه آگاهی قلب بمعنی از اعتبار ساقط است و در اقسام غفلت دوم که
 قلبی است بجزکت لسانی و بمعنی در مطلق معتبر است بذکر خفی و بنای مراقبات انیقوم بر آنست و معنی
 در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور ذات بحت کورست بی ملاحظه حقیقی و یا با ملاحظه صفات او و
 یا خودست از آیه کریمه و ذکر بک فی نفسک تضرعا و خفیه و دون الجهر من القول یا الخاف
 و الاصل حال دوم اختصار مذکورست با ملاحظه مسمو بات و از آلا و نغاره و این طریق استبدال است از
 اثر بثور و بمعنی در لسان شیخ معبر ب فکر است مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضایل آن
 معلومست و قسم سوم از این اقسام ثلثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی معاد این احوال اقسام ذکرست این سینه
 دو وجه دارد یکی التفاء ذکرست در ذکر کردن بر اسماء نفس خود و معنیست ذکر خفی در زبان شرع و یا خود
 از آیه کریمه اذ عود بک تضرعا و خفیه ان الله لا یحب المعتکین و دوم با اسماء غیر سینه که در شیخ
 سینی بجزکت در مواقع خاص افضلست از خفی با بجزکتی نه مطلقا چنانچه از ان اقامه و تفراده بجز در صلوات

که ایقاعا بمن و تنبیه فاطمین ازان مقصور است و معلوم است که در ذکر تنبیه سلامت نفس علم است از خدا و معصوم و
که بافتن قبول عمل افضل ذکر خنی بر ذکر جبر مخصوص کتاب سنت ثابت است مطلقا بلکه از فوای حد
انکه لا تدعون اصما و لا غایما مع هر معلوم میشود و ذکر جبر کیفیات مخصوصه نیز مراقبات باطوار معموله
که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب سنت باخود نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق امام و علمای
از بعد از فاضل اقتباده اند و شیخ ازان ساکت است داخل دائره اباحت فائده ابدان تحقیق و انکار
آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب سنت ثابت بود آنست که از غیر آن اگر چه مباح باشد و موجب
مفسده بود تعلیم ذکر کریمه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه بکبر
بغداد بن اوست ثابت شده است بجز متوسط خواهد بود و بجز کذا می چو که در اول این حدیث است که آنحضرت
بستن در امر فرمود و آخنی نیز شعر است باخوار فی الجمله و گفتگو در جواز و عدم جواز جبر نیست بلکه فضل میکند
و گیریت پس دعوی فضل هر مطلقا بر ذکر خنی انکار مخصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جبر نیز بحدیثی که
هر بعضی مواقع مشروعت است اثبات سنونیت ذکر خنی یعنی مراقبات معموله و نیز اثبات شریعت
و ذکر جبری که در متاخرین مر و جست ممکن نه چه جای اثبات فضل آن آنچه بعضی انبای بشر مکاره می نمایند
از طریق قبول نیست لائق التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستحب است اعتدال مستحسن و خیر
الکلام منقول دل و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه الخیرة و الشنا
مکتوب و از و هم خود و ادب سلسله سماع در میان آنکه نقباء و حضرات صوفیه رحمه الله علیه جمیع
اختلاف تویست فرقه اولی میگویند که سماع مطلقا صریح است بنا بر مصلحت متدبایب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند
که باطیان عمل است باقتضای غلبه ذوق و اصل انصاف آنست که سماع بر دو قسمت یکی آنکه شخصی که محل فتنه
نباشد کلامی موزون با کسبی موزون بی مداخلت خود و شرعی انشاء نماید و فساد ازان در باطن مستحضر
نماید بلکه سروری یا جرنی در قلب پیدا یابد تقسم سماع القبه مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام
موزون باشد موزون باشد بجز غیر مباح گردد و نیز در قرون اول و تقریبات مشهوره مثل شکر و قدیم
اکابر معمول بوده و اقیار علماء است احیانا از کتاب آن نموده اند چنانچه از کتب حاوی ظاهری شود

اما این عمل از آن بزرگان بسبب اتفاق وارد میشد بطریق الزام قسم دوم آنست که کفایان بر اثر غلبه
 رواج داده اند و آنرا بجا گرفته و امور غیر مشروع و عداوت را در آن غلط نموده اند انقسم بقدر بد فئات امور غیر مسلح از
 کرامت هجرت خواهد رسید اعتقاد بابت محرمات تنقیح علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال
 رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات و قیست نه از احکام شریعی مثلاً شارب خمر میل بنقل شیرین میکنند
 و آنکه سعاد بافی نیست رغبت بنقل بکین سیما یا با آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیدانند همچنین حضرات سلسله
 چشمتی که شمار نسبت اینها به شمشاد است از شور و نشاط تملذ و می شوند و سکوت و حضرات طریقه تشبیه
 که شمه نسبت شان بر بودگی میون مناسب است از سکوت خطا بر میدارند از شور و هنگامه پس نشان
 این خلاف ذوق طبعیست دین مشرع واکابر جمیع طرق مذهب دین ملت اند تبع هوا و طبیعت و
 در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار اسقاط اند و افراط و تفریط معمول نیست
 این سئله از کتب مبسوطه محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیره باطل و بطلان
 که فقیر از سماع غیر مباح تأیید سماع مباح را تا کست و عقیده بابت غیره بابت آن تابع کتابت است
 و حکم از ذوق و وجدان یاده ازین مندر نیست از کتب قوم ظاهر است که ارباب احوال معویه و مقامات منید
 در سماع مباح جانها داده اند و هر که از مذاق علما صوفیه آفت است عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و است
 این تحریر میباید پس خیر الکلام قائل دل اسلام مکتوب میسر و هم عذو و ادب سئله خبر و اختیار
 علما سخنها گفته اند و هنوز تشوش خاطر باقیست چرا که عقل در ادراک بعضی مقدمات دینی کافی نیست
 اگر نه در اصلاح امور عباد حاجت بنزول وحی نمی افتاد باید دانست که او عای اختیار مستقل و غیر مجبور
 مستلزم انکار کتاب سنت است زیرا که اعمال عباد مثل ایمان اینها بحکم نفس حلی مخلوق اوست بجهاد
 پس اختیار تام بجهاد و نه مواخذه از مجبور صرف ظلم است فظلم حکم عقل و شرع سلب است از جناب و عا
 شأنه پس هر بعضی چرا ویدی است که افعال مثل حرکات مرتشع نیست بلکه مسبوق بعلم دارد
 و قدرعت است همین است قصه اختیار و کفایت اختیار لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار است
 هرگاه سخنانها از سبب فائض میکنند و همین است همه خبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و مجبور

متحقق نشد پس امر است توسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل
 سوال حسن بصری رحمه الله فرموده است قاصد دیگر دو لا حیدر ولا تقویض لکن اص بن امین و همین امر
 توسط لسان شیخ مغرب است بلفظ کتب این لفظ را بر فعل عباد اطلاق میکنند پس معلوم شد که فعال
 مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار و ضعیف مطلقاً تکلیف است و پس ظاهر بر رعایت ضعف اختیار عباد است
 نهاده اند که رحمت ابر غصب نیست داده اند با آنکه هیچ صفی از صفات الهیه بر صفت دیگر نیست ندارد
 هرگاه افعال و تعالی سبوق علم و اراده قدرت است بعلت تقدم سبقیت این هر صفت افعال عباد است
 این چه افعال و تعالی دارند و بحکات مرتفع که مجبور محض است اسلاماً مناسبت ندارد اگر محاسبه باین افعال متوجه
 شود و نهائی عدالت نیست بر طور صوفیه ثبوت قصه اختیار بدین چه میتوان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود
 در بر ذره از ذرات کائنات تمام است با کمالات سند مجرا و ظهور جزو است از اجزای آن چرا که حضرت وجود
 بسیط قطعی است تجزئ نمیگردد و ازین راه میفرمایند کل شیء فیة کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شایسته صفات
 و شیوات حضرت وجود و پس باید که در هر مظهری از نظام خصوصاً در انسان که شرف است نسبت به نبات
 حصار صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نبی بران بود و سلام علی من اتبع الهدی و صلوات
 علی خیر الوری مکتوب چهارم و دهم بر سیده بودند که کفار چند شش شرکان عرب دین بی اصل دارند
 از اصلی بوده است و منسوخ شده و در حق پیشانی آنها چه اعتقاد باید کرد مختصری از ردی تحقیق و انصاف
 هر قوم کرد و در بیان چنانچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود اینست که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع
 انسانی برای صلاح معاش و معاشان کتابی سیمی بر بید که چهار دفتر دار و شش حکام امر و نبی اخبار را مضمون
 بتوسط ملکی بر جهانام که آله و بار خدایجاد عالم است فرستاد و مجتهدان اینها از انان کتاب شش فریب استخراج
 نموده بنای اصول عقاید را بر آن گذاشته این فن او هر م شاستر نامیدند یعنی فن ایمانیات که علم
 کلام باشد و از نوع انسانی را چهار فرقه قرار نموده و چهار مسلک از ان کتاب بر آورده برای هر فرقه
 مسلکی قرار داده بنای شیخ اعمال ابران نهاده این فن اکرم شاستر خوانند یعنی فن عملیات که علم
 فقه باشد و چون شیخ احکام را نسکند و حکم عقل مناسب طابع اهل هر دت و زمان بجز تغییر اعمال ضرورت

عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ علوم و فنون را از آن به چهار دست
 افتد نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصریفات کرده اند از اعتبار اقسامست و جمیع فرق اینها در توحید باری تعالی
 اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدارند و اقرار بقضای عالم و حشر جسمانی و جزای اعمال و نیکبختی
 بنمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجادلات و تحقیق معارف و کاشفات اینها را بدین طوئی است که از آنجا
 تا امر و زبوج و رسم بت پرستی اینها از راه اشراک و الوهیت است بلکه حقیقت گیردار و مختلار اینها
 فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اولی تحصیل علوم و آداب و دوم تحصیل معاش و اولاد و سوم و چهارم
 اعمال و صلاح نفس و چهارم در شوق انتطاع و تخری که غایت کمال انسانیت و نجات کبری که آنرا احکام است
 بر آن موقوفست صرف بنمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین متبر
 بوده است و منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری منسوخ دین دیگر و منسوخ مذکور نیست حال آنکه
 نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دینهای بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست که حکم کبریا
 و ان من امة الا خلا فحیاً نذیر و کریم و لکن امة رسول و آیات دیگر در عالمک بمنزله نبوت انبیاء و رسل
 واقع شده است احوال آنها در کتب اینها مضبوط است از آنها را آنها که باقیست ظاهر میشود که مرتبه کمال تحصیل
 داشته اند و رحمت مامور رعایت مصالح عباد را در دین مملکت وسیع فرونگذاشته و مشهورست که پیش از بعثت
 خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبری معجوش شده و اطاعت انقیاد جهان پیغمبر بر آن قوم تمام
 بوده و اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد از پیغمبر که خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم معجوش است بکافه انام
 و دین او مانع ادیانست شر و فساد و غیبا اصدی و اما انقراض زمان مجال عدم انقیاد وی نماند پس از آغاز
 بعثت او امر و زک و دو هزار و صد و هشتاد و راست بر که با وی گردید و کافرست نه پیشینان و چون شرع
 حکم آید که بر اینهم من قصصنا علیک منتهی و لم نقصص علیک از میان احوال اگر انبیاء ساکت است
 در شان آنها سکوت و نیست نه ما را جزم کفر و بلاک اتباع آنها لازمست و یقین بر نجات آنها بر ما واجب
 و ماده حسن فتن تحقیق نیست بلکه تصدیق بیان نباشد و در حق اهل فرس بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور
 خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع در احوال آنها ساکت است همین عقیده اولی است که کافر گفتن کسی را

بیدار نشی آسان نباید داشت محققیت بت پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که با امر الهی در عالم کون و فضا
 تصرفی دارند یا بعضی ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین انشاء تصرفی باقیست یا بعضی
 اشیاء که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند و صورتها ساخته متوجه بآن میشوند و سبب این
 که مدعی مناسبتی بپادشاه تصور بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادیه خود را
 اذایسانند و این عملی مشابهی بذكر رابطه دارد که معمول صوفیه اسلامیست که صورت پیر را تصور
 و خیره نما میسازند اینقدر رفرتست که در ظاهر صورت شیخ غنی تر میشوند و معنی مناسبتی بعقیده کفار عرب
 ندارد که آنها بتاثر تصرف و موثر بالذات میگفتند الا تصرف الهی و اینها را اعدای زمین میدانند و خدا
 عزای آسمان این شد که ستاره الوهیت سجده اینها سجده نیت است نه سجده جبر و دیت که در این اینها
 با در و پدید و پیر و ستاره بجای اسلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا مذمت میکنند و اعتقاد و تنسخ
 مستلزم کفر نیست اسلام مقصود پانزدهم نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی
 عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبها بکرده اند و توبه وجود محبت بجناب ایشان رفع سبها بکنی و
 محبت اتباع محبوب لازمست محمد و ما اوسجا بجللاء اتباع کتاب سنت بر جواد و فضل گردانیده باشد
 و ما کان له من دین الا ما احضی الله و رسول الله ان یكون لهو الخیارة من امرهم و رسول علیه
 السلام یفر ما یدلای من احد کوحی یكون هو الله قبالما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی
 عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنای طریق خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما و اثبات رفع سبها
 رساله شملها حدیث صحیح و روایات فقهیه حنفیه تصنیف کرده اند باجماعیکه حضرت شامی رحمة الله علیه
 فرزند حضرت مجدد و نیز درین باب ساله تحریر نموده اند و در فقهی رفع یک حدیث بثبوت نرسیده و ترک رفع
 از جناب حضرت مجدد و بنا بر اجتهاد واقع شده و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجدد مقدم است بعد ثبوت سنت
 رفع ترک آن باین محبت که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست حضرت مجدد و بر ترک سنت تحذیر بر کشید
 فرموده اند و حضرت مجدد هم فیهب حنفی و هستند و امام ابوحنیفه رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحلیث
 فله و من هب ان ترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم پس میدانست که حضرت مجدد و از ترک این امر

اجتهادی و افقه بان دیش صحیح متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجددان علم اوسع از ان دیش ثبوت دفع سبب
 اگر آگاه و نبودند گوئیم تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در ویا برهند شهرت نیافتند و در
 از نظر مبارک ایشان نگاشته که ترک نمود و اندوخته هرگز ترک دفع نپذیرد و ندک ایشان جبهه ترین اظهار
 این است بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت سالت علیه التحیه را باین عمل ارتکاف در
 ترک نموده باشند گوئیم که کشت در امور طریقت معتبرست در احکام شریعت حجت نیست سمنان و انکه
 احتیاج به کشت نکردند و اسید است که این مخالفت جزئی بر مایه قاعده کلی ایشان که بجد تمام ترغیب به اتباع پیغمبر
 علیه السلام فرموده اند بیشتر تاج گردد و استلام مکتوب شافری و بهم رسیده بودند که در مسئله عمل
 بحديث انتقال از مذہبی به دیگری بنشینند بنید محمد و ما در عمل بحديث شیخ محمد حیات محدث مدنی است که
 نوشته محض آن بفارسی محرز شود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحببکوا الله و قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا یومن احد کوحی یکون هواه تبعاً لما حبت به حدیث صحیح است وایت کرده است
 آنرا ابو الفاسم بن اسمعیل بن فضل صفهانی در کتاب الحج و ذکر کرده در روضه العلماء که امام ابو حنیفه رضی الله عنه
 فرموده و اتوکوا قولی بخبر الی رسول الله صلی الله علیه و سلم قول الصحابه ذی الله عنهم و قول شهرت از
 امام که فرموده و اذا صحیح الحدیث فهو من مذہبی پس کسیکه موارقی در فن حدیث دارد و نسخ از نسخ و قوی از
 ضعیف می شناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذہب امام بر نی آید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو
 مذہبی نص است و بنیابید اگر با وجود قطع بر حدیث ثابت عمل کنی این قول امام را اتوکوا قولی بخبر الی رسول
 خلاف کرده باشد و مخفی نیست که پیغمبر کی از علمای است جمیع احادیث را اعلانه کرده است چنانچه قول اتوکوا
 قولی بخبر الی رسول نفس است بر آن که جمیع احادیث با امام نرسید بلکه بعضی از آنها فوت شده و چرافوت نشود که
 مثل صفائی را شنیدیم که از علمای اهل است تا از جمیع حجاب سالت صلی الله علیه و سلم بود و بعضی احادیث از ایشان
 نیز فوت شده و میداند معنی را بر که معرفی بعضی حدیث دارد و ظاهر است که برافرا دست اتباع پیغمبر واجب است
 و اتباع پیغمبر کی ازین انیمه واجب نیست ابل است مختار اند مذہب هر که از مجتهدین خواهند اختیار نمایند و هر که
 سیکو عمل بحديث از مذہب امام بر می آرد و اگر بر بانی برین دعوی دارد و بیاورد اما انتقال از مذہبی به دیگری

مشهوره تفصیل بخواند امام سیوطی رساله اسمی بخیریل المواسب فی انتقال المذاهب تالیف کرده خلاصه آن است
 که انتقال از مذہبی بآقای جازست مجزم کرده بر آن امام رفی و درین اورفته است امام نووی در در و فقه
 که بعد ازین مذاهب یا جازست تقلد را که انتقال از مذہبی بآقای دیگر بکند گوئیم که لازمست هر تقلد را که
 حکم احوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شدن او که طرف ثانی اعلم است جازست او را بلکه واجب اگر مخیر کنیم
 یا تراقی و مترشد را حالات اند و بعضی عقل از چهار حال خالی فی چرا که تقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو را
 باعث بر انتقال یا عرض نمی است یا نویست پس اگر عامی و عارضیت از معرفت فقه و از مذہب و جزا نسیم
 و انتقال بار او حصول مال جاه کرده پس مرا و اخف است که تحقیق انتقال و استیناف است و اگر عالم و
 فقیه بود و برای نیات انتقال میکند پس امر او شدست زیرا که ملاعب مذاهب میکند برای غرض و نیوی و نمی غیبه
 جازست اگر در مذہب خود فقیه است باعث انتقالی سبب نمی است مذہب گیر نزد او ترجیح
 یافته است بقوت او پس بر چنین کس انتقال واجب است بر دینی جاز او اگر عاری از فقه است و در مذہب
 خود فقیه مشغول شده و عاجل اند و مذہب غیر را بر خود سهل و سریع الادراک است و او را فقه درین مذہب
 موجود است بر چنین کس نیز انتقال واجب است زیرا که فقه در مذہبی بهتر است از چل در جمیع مذاهب که غالباً
 عبادت جابل صحیح بود و اگر انتقال اینج سبب بی و نیوی نیست بلکه از هر دو مذہب قصد محبت
 علی و پس جازست عامی او ممنوع است فقیه را زیرا که درستی فقه این مذہب حاصل کرده چون مذہب
 دیگر انتقال کند عری دیگر باید برای فقه در آن مذہب از چل که مقصود است بازماند پس و را ترک انتقال و
 و آنکه گویند که اگر مخیر خفی مذہب خفی انتقال کند جازست و عکس آن جاز نه محض حکم و تصبب است دلیل ندارد
 زیرا که آنکه حکم و تحقیق ابرازند و اگر در فقه مذہب خفی یا مذہب گیر بر مذہبی از آیه و حدیث او و دوی تقلید
 آن بر هر فرد است جب شدی تقلید دیگری جاز نبود و نمی غیای جامع صاحب الفتوی که خفی
 مذہب است گفته که جازست و یازن انتقال از مذہب شافعی بآقای مذہب خفی و عکس آن اما باید که کلیت مذہب
 اختیار کند و بعضی مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند اگر جاز نبود و دیگری بر خلاف آن
 گوید قول بر دلیل است غیر مقول السلام علی من اتبع الهدی ملتوی صاحب منضمه هم نوشته بودند که در حق سنی

ابن ابی سفیان از پی صحابی اتباع و اعدای ائمه جماعه اعتقاد باید کرد و بدانند که علمای اهل سنت
 منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازمست تاویل میکنند و اگر قابل تاویل نباشد
 تفویض بخواب آبی نمایند و جرأت ندیم و طعن ممنوع میدانند چرا که در قرون گذشته نشود و با تخریب هیچ کس از اهل علم و دین
 مجتهدین با وجود قرب مانع اطلاع نام بر احوال ایشان با وجود اقرار نسبت خطا بخالفان حضرت علی مرتضی علیه
 السلام تجویز طعن بر ایشان نکرده و اگر چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملائمه واقع شده از شهادت
 نصیب داده و بنا بر عقیده کفر برگزیده و مادی تصعب و کتب معتبره که درست میدانند این فتنه شهادت امیر المومنین
 عثمان رضی الله عنه و طریق مسلمین است زیرا که در وقت نزاع عسکری حضرت صحابه سه فرقه شده بودند و در
 جانب جناب خلیفه برج علی ابن ابیطالب رضی الله عنه گرفته و جماعه دوم بطرف امیر شام فرستاده و سوم
 توقف نموده و شک نیست که محدثان مجتهدان آن شهر در اخذ حدیث بر مردیات هر سه فرقه توفیق مساوی
 داشتند اگر اصدی را ازین فرقه طعن کفر و فسق میدانستند قبول آیات از انان فرقه دیگر دهند و بنا بر اینها
 و استنباط بران نمیکند داشتند و اگر طعن در شان آنها را دادند ملت من اسلام بهر سبب بخور و پس
 و کفن لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است و حرمت محبت خیر البشر علیه الصلوه و السلام علاوه آن اگر مخالفان
 گویند که حفظ حرمت رعایت قرابت آنحضرت ضرورت قبول است لیکن از اهل قرابت تصحیح تکفیر منافی است
 ثابت نیست و حشمت و نفرت خود لازم از هر جهت معصیت در چنین خطا از اهل خیر القرون غایب است
 شکره است اگر چه آن خطا خطای اجتماعی باشد که مودت و می القربا آنحضرت حجب است بر جمیع افراد است
 و اگر استکره نیز در میان نباشد رضا باذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید و اگر حشمت
 ازین سبب مناسب نیست سکوت یا انفسوس تمام و بقیام الویسیت فرقه شیعه چون از سکوت اعتدال است
 و زبیده اند و عمار و زبیر ابی اهل کرده و آن نفوس کینه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نمودند و فرقه تکفیریه
 که سبب اربعه توبه اخیر نبوت ناقضان کتاب سنت اند بنگار گردیدند و تفهیم ندادند که پیغمبری که حق تعالی نبوت بر او
 کرده و بنگار نام معشوق ساخته و دین او با نسخ ادیان باقی تا انقضای زمان است و ما ادرسلناک الا حجتا
 للعالمین تا اهل در شان او حجتی که در طول عهد نبوت و صحبت با او داشته باشند و دقیقه از بذل و اوج احسان

و نه است اما حیات او و ترویج شریعت او بعد از اوفرو گذاشته به تکیه بر او و در کفر هم گریخته
 و بسا اهل نجات نیز پیوسته طرفه حسن ظنی بخدا و رسول دارند خدا نخواهد اگر حقیقت کار چنین باشد که از عجز
 فی شان اسبابین پس اهل حق از چنین خدا چه امید رحمت است از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال
 پیغمبران سابق و امم ایشان پوشیده نیست و اوقات اولیای این امت نیز پنهان نه هرگز دیده و نه شنیده که بعد
 از آن حال یکی این بزرگان همه مخلصان او مرتب و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت و رزیه و باشند
 در نیویست بر بشت پیغمبر که مقصود از ان اصلاح امت است که امام فائده مرتب شد و نیز این حساب خیر انقرون
 شر انقرون میگردد و نیز الامم مشایخ الاسلام میشوند و خدا انصاف نصیب کند و اسلام علی من اتبع الهدی
 مکتوب بنبر و هم عامه و مصلیان نوشته بودند که از اختلاف شیعه و سنی در شان صحابه و اهل بیت
 علیه السلام عین منظرین میشود چه اگر بنا بر اعتقاد اهل ملت بر اخبار است و خبر مثل صدق و کذب است
 مگر ستوا تراف که اند و یقین نایند و انقسم خبر با در نیاب کثرت پس علاج تحصیل اطمینان چیست محذور
 این سئوال ضروریات و دین ارکان ایمان نیست تعجیه آتی و تصدیق نبوت برای نجات کافیه است ایمان
 محلی سخن از مضمون کلام علییه که تصدیق و اقرار آن آدمی مسلمان میشود همین است در شان صحابه و اهل بیت
 رضوان الله علیهم هر حسن ظنی محبت بر عایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها و قرب قرابت اینها
 با جناب رسالت علیه الصلوٰه و التحیات بس است مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب
 بیجان فتنه است چرا که نصب حجت بنده بپای سنت مخصوص مسلم بن جباب حضرت انبیا است علیهم السلام
 الشنا و منوع است از غیر اینها اگر چه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان و معاملات ظهور بعضی مخالفت
 اتفاق می آید و آنهم نمایان و مقرر و یقین گرد و از نایب صفای باطن تصفیه می انجامد و اینکه از آن
 نفوس خبیثه قیاس بر جو کرده اثبات کینه و عداوت بالا استمرار در میان آن اکابر کنند بر آن تفریعات
 کرده نقطه را داده نمایند از اعتبار ساقط است بدانند که انکار آن للبقه مستلزم انکار تأسیر و جو
 مبارک است و مستوجب نفی فائده بهشت معونا فقیه و یری درین مسئله متال بودم و از مباد فیاض
 است طریق نجات از هر کس این مشکوک میبودم این عبادت بر باطن فقیر وارد شد قبل از منتهی بالله حکما

هو عند انفسه و رسول الله كه اهو عند ربه و باله و اخصا به كما هو عند انفسهم و ربه است كه
این مطالب علی فوق مراتب جمیع احتمالات است تفویض امر بجانب انكسیت طیشانه كه مرتبة نفس الامر است و هیچ
وقت را در مقام مجال هم زدن نیست و الحزب الله علی نواله و الصلوة و السلام علی سوله محمد و آل
مكتوب كنوز و بهم نوشته بودند كه در حدیث شریف اوست كه آنحضرت علیه الصلوة و السلام
فرموده كه بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه كه
خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش كه تسلط بر خلافت عامه یافتند و جهاد با كفار و اعلا
كلمة الحق كردند و از مراد میدادند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند در اعتقاد و توق درین
مسئله كه امام جانب است محمد و ماحق بجانب اهل سنت معلوم میشود و باتدكلف خلافت اعم است
از انكه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید كه جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند كه
امر خلافت را تنهائی سازد و تشییت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت استطاعت است یعنی خزان و
افواج كه شرط نفاذ حكم است ظاهر است كه بعد خلفای اربعه كه سی سال خلافت كردند و حضرت امام حسن
علیه السلام تا شش ماه از حضرت ائمه اطهار پیچ کی در پیچ وقتی را در برین امر نبود و تعبیر آنحضرت
علیه الصلوة و السلام كه خلفا از قریش باشند نیز شعر بر میست گزین از اهل بیت یا از بنی هاشم نمیروند
و جمیع بین المذنبین باین وجهیست توان كرد كه ترجیح ظاهر دین كه موقوف بر اسباب ظاهر است بجای قالب
اسلام است از انها وقوع یافته و تقویت باطن دین كه در حقیقت اسلام بجای روح انقالب است از
نفس منزه كه حضرات ائمه علیهم السلام واقع شده و چنانچه صوفیاء اهل سنت بر ثبوت تطبیق دوازده امام
صلوات الله علیهم متفق اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم حضرت امام حسن
العلیه السلام و معنی جمع بوده و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت
امام مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان
نیز هر دو مستحق خواهد بود و خلافت ظاهری و خلفای دیگر را تعیین مد و شاعشر در پیورتی تكمیل می نماید
و السلام مكتوب كنوز بهم نوشته بودند كه با حدیث صحیح ملائكة حضرت صدیقه رضی الله عنها از حجاب

مرتضیٰ العسکری و محمد مبارک بنوی صلی الله علیه و سلم و بعد از آن سی قطع نظر از واقعه حرب جمل که
 باعث دیگر دشت ثابت است یعنی خیالی از اشکال نیست که از جناب صدیق بسیار بعید است بجز حاصل که
 انحراف از حضرت مرتضیٰ علی سیدنا و آله که حضرت صدیق خود روایت میکنند که حضرت مرتضیٰ و فاطمه زهرا
 و دست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ما گاه در فلات تر از طرفین میخیزد و زمانه
 و حق هر دو جانب میباشد چنانچه در مقام است مخفی نماند که در قضیه آنک حضرت مرتضیٰ و چون منظر اب جناب
 رسالت آب علیه الصلوٰه و التسلیم احساس نمود باقتضای استیلای محبت و بقولای صلحت وقت بنا بر تسکین
 تسلیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعض الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیق گرد
 آمد و من است استماع این خبر حضرت صدیق را بدشت آورد و در آنبار که کلام مقرران بارگاه انجمن
 کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اذیتی نمیباشد
 پس انحراف حضرت صدیق از حضرت مرتضیٰ رضی الله عنهما حکم غیرت محبت و اقتضای بشریت است که از این
 چاره نیست نذر راه دیگر و ما محبت باقیست این دشت باقی است و کلام حضرت مرتضیٰ باین کلمات نیز
 نذر محبت عداوت حضرت صدیق بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه محبت همیشه محبوب بوده است
 صلی الله علیه و سلم که از آن نیز گریز بود پس بر صورت هر دو طرف حق ثابت است هر دو معذور اند
 بلکه ما جگر که بنامی هر دو بر محبت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام چنانچه دشت و ولایت حضرت خیر النساء
 علیه التحیه و الثنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنهما نا حدیث صحیحیه ثبوت رسیده و این محل در شبهه است زیرا
 آنکه حضرت بتول با وجود قتل و قطع از دنیا بقدر قلیل از آن با وجود استماع جواب مقتول از حضرت صدیق چنانچه
 لعل اگر آنرا بودند دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله و سلم درین امر
 سهل چرا ساحت نموده جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از آن مالی و عالم نمیشد منافی ترک دنیا
 و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال استقی بیشتر خیر باشد و ما بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست
 منع حضرت صدیق محبت حدیث شریف است نحن معاشر کلابه کلابه لا نلد و چون حضرت صدیق از آن
 مبارک نبی معصوم این حدیث یا شنیده باشند و حق حضرت صدیق نص قطعی است مسامحت چنانچه این

بیان باید دریافت که از ما بجا پنجاب علیه الصلوة والسلام در طابع اصحاب کرام چه آثار صحبت و مشافهت بجا
 منشی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا دبل مجود و در اتباع و کسرت ضای رسول و علیه التحیة و الثناء ولدت
 از بهایعت نفرت از محبت الطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و داده ظهور این آثار و اوم حضور قلب
 و تمیز نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت استعمال نسخه شریعت حاصل شده بود و از اذواق
 مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بر آن متصور نیست
 بیشتر بتیام حفظ آن صورت که محافظ حقیقت است فائده آن شامل خواص و عوامست کرده اند و اعتنا بشان
 بخشش و کرامت فرموده اند و این امور را لازم و شراط کمال نمائند پس هر مریضی که طالب صحبت کامل
 یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاہدات و ریاضات شناسد و انوار و برکاتی
 که بر آن سترتب گردد و افضل از همه فیوضات اند و همه اذواق و مواجید متعارف را در جنب محبت باطن دوم
 حضور اعتباری ننهد و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری در یابد و اما نائب سول خدا صلی الله علیه و سلم
 دانسته خد قش لازم گیرند و بجز و موثر این راه فریفته نشود اگر چه نذیر باشد و السلام مکتوب است و
 النماز نامرسمی از خدمت مخدوم ناده گرامی بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تحفه
 و تقویت نسبت اخلاص گردید آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالعه در آمدن این الطوار و آثار که
 بطور سیر رسید امید هست علی الخصوص این امور حاصله را که موده غرور اکثر مردم میشود و قدر قیمت و ثواب
 و در طلب ضابطه علا با فقر نامراد آوردن دست بدو و یزه کشادن از تلاش هم محرومیت
 وجود برکنار بودن نسبت حضرات که ریاضات ایشان اتباع سنت سینه و مسارف شان اسرار حقایق
 شریعت علیه است آرزو نمودن دلیل طهارت طلب علوم است بارک اسدنی بر کاکم اعلی در جانا
 محمد و ما آنچه ثمرات افادات حضرت الهامجد و حضرت میان بخت خان صاحب از دار و اوت غریبه
 احوالات عجیبه استیلا غیب ظهور و حدت تحریر آمده آثار تلویحات لطیفه قلب است مقام تکمیل و
 منتهای این لطیفه از نگاشای امکان برآمده و صحت آبا و تقدمه و جوب سید نیست در دائره ظلال سها و صفات
 که سبب این معینات عالمست سیر کردن و ظل خلص که سبب تعیین امر است فانی شدن بهمان ظل بقا حاصل نمود

و این معنی معبرست در اصطلاح قوم بقبای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیا است معارف وحدت وجود
 ولایت ظلی که محل سکونت ناشی است و در مقام ضمین قلب نفس امارت را میسر میگرداند و در حصول این ولایت
 دو امر ضروریست باقی جلالتا بترتیب که غفلت عارض نشود و تعلق با سوا نماند مطلقا و بالا ازین مقام است که
 سیر سالک در حصول این ظلال که اسمی با سوا صفات ندارد واقع میشود و معالجه با لطیفه نفس می افتد که از عالم
 چنانچه در مقام سابق با قلب لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها با مگر کمال است کار افتاده بود
 و در اینجا نفس را حقیقت فاعل شود و اماره مطمئن میگردد و عددی مخالف موجب افق میشود و متحقق دعوت
 ارشاد بهم میرساند و چون این مقام فرق بعد از جمع است نیز صمیم حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیر حقی
 از خلق سید پیغمبر مینماید و وصول این مقام عالی طهر مضریات محبوب حقیقی جلالتا بودن از مضریات و نمود
 بعد که کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد کل حسب کتاب سنت بالاتر
 کلفت میسر آید و این مقام معبرست بقبای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم الصلوٰه و برکت اتباع
 آنحضرت فاعل است این نیز حاصل است و اینجا سیر سالک در کمالات اسما و صفات که تعلق با سیم هو الظاهر از
 و هست فوق آن ولایت ولایت لا اله الا الله است که معبر بولایت علیا است در اینجا سیر در کمالات متعلقه بهو الاله است
 و فاعله حصول آن ولایت قابلیت تجلیات بجز ساینده است عالی تر ازین مقام کمالات نبوت رسالت است اینجا
 با وجود عدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی تقدست تجلی مجرد ذات شهود عارف میسر گردد
 و اینجا سر و کار بنیاد اربعه که اصول لطیفه نفس است می افتد یعنی در ولایت علیا بنیاد شش سوای خاک و کمالات
 نبوت بعضی خاک نقطه و هر گاه ذات عالی را اعتبارات و شیونات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز مقامات
 ثابت اند و در محل خود که در مهم ترین مقاصد درین تحصیل فاعل قلب و قبای نفس است مراتب گیرائی برین
 فاعل است در هر مقامی ازین مقامات مستوره عروجی و نزولیست فاعلها بجز مگر و دیده موافق تحقیق حضرت
 مجددیه رضوان الله علیهم من مناسب اتی اکابر تقدیم است اما شایخ دیگر احکام و غیاب ازین که ایشان
 شوق سالکان میگرداند و اینطور قدیم خبر بر سالک است و بهر بنیاد تاثیر نفس شایخ را در باطن مرید مدخل
 تمام است استعداد مستقیم نیز شرط است آرزوی صحبتهای بسیار است خدا با و ما و شما برسد و ان شاء الله

مکتوبات است سوم بر خور دار تصور سکه وحدت وجود حسب التماس شمار قوم سیر و دیدار
 که در شرح کتاب مراتب منوید که حقیقتی که علم قدیم خویش حقایق کلیه و جزئی را میداندست و علم
 بشی مستلزم وجود آن شی است در علم پس باید که استیجاباها موجود علمی ازلی باشند و ازین اوست که
 صوفیه اعیان ثابته فی العلم قالند و چون در وجودات اشیاء در مرتبه علم که نزد قوم سنی است باطل و چون تقدم
 و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر در آن بدیهی است باید که وجود علمی غیر وجود خارجی باشد
 و باید که تقدم بر آن بود مانند تقدم اهل برنج و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صمد و وجود خارجی اشیاء
 از وجود علمی آنها آنست که چون حقیقتی را از صور علمیه در خارج که عبارتست از وجود منبسط و
 علمی است نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه انصوت از انصوت بظهور آورد و در بیان
 انصوت و نور این وجود نسبتی معلوم الایینه مجهول الکفیه پیدا میکند و مراتب وجود منبسط بظلال عکس آن
 صورت منطبق نماید بطوریکه آن بظلال بر بخرن اطلاق وجود گردد و اصل مثل الاعلی چنانکه عکس آنی در وقت
 متقابل بر آن در مراتب پیدا میشود و نور مراتب بیان سلوب نیک و عقل سلیم بعد تامل صحیح صورت مرتبه را
 در آئینه و بر آئینه نمیتوان گفت که آنجا که داخلست نه از تمام اگر چه بظلال هر دو فهم عوام بصورت مرتبه و وصف
 مرتبه در یک ظرفیت که مراتب باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت مراتب آئینه هر یک را بدین شکل و لون
 صورت از مراتب پیدا است تفکر و تدبیر مراتب از صورت هویدا است بولایای جامی در مراتب سینه
 میفرماید اگر وجود را مراتب اعتبار کنند ظاهر و دی آثار و احکام صوریست که ان اعیان الثابته فی العلم
 ما شئت لبعده الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه اصوات قرار دهند ظاهر و دی تجلیات اسمای صفات و
 شیوات حضرت وجود است و وجود بعینه چنانچه شان مراتب است گوئی خزانة علم باشد بصرفه منقوشی
 و وجود منبسط بجای آئینه صقیلی هر مقابل آن منقشی از آن صغیر برآمده و در صورتی در مراتب وجود در آید
 که خروج صورت علیا از مرتبه علم مستلزم حمل است و دخول صورت در مراتب وجود موجب قیام حادث
 تقدیم داین هر دو محالست پس در میان باطل وجود و ظاهر وجود و از انکس آثار و احکام علم سترین
 علمی است بر پا که سیر است در اصطلاح قوم مجرب و بهم و اثره امکان که متضمن تنزلات ثلثه امکانست

ملائق و تقه بودست اما اندکی تا بانی بر خفته نیست بعل باید آورد و مبارک که سیه در زیر پرده داشته باشد از اعظم
 و احباب آن خان طریقه و طلاب سلام نیاز قبول باد و سلام مکتوب **بسم الله الرحمن الرحیم** ان شاء الله تعالی ما شکرناک و
 از مرقی خبر و حسن شیخ احمد رسید و شرو و گردانید و بعد سپیدان و هم بنا بر حقوق اخوت هم برایت اقبال اثر شریف
 مورد اشتیاق نخواهد شد و اگر طرف دیگر و نه بشیر تا میسر تو بعد انشاء الله تعالی زود و بر میگردد و محفوظ و محفوظ
 مقصود و سیر ساد فخر شریف جمع باید دشت عزیزان و دوستان ایامان طریقه سلام رسانند و خدا کند که
 آب و چواری منسج آباد با مزاج مالی بیاز و اندیشه اناست که بیکان طریقه علیه محمدیه در آنجا بسیار اند
 از خود معدود و خدا صحبت است آرد زبانی منسج احمد که ثانی الحال سید داده دو ماهه توقف معلوم
 بقدر طبیعت فرصت نصیبی از طریقه می گیرد و فقیر از تحریر جواب خطوط صاحبان کن خود را سعد و در شتم که بعد از آن
 سال خطوط هرگز میسر تو قی زنگی که باک ریخ تحریر پاکشید و خود را بیاد و دستان باید و احسن اعزیزان باید آورد
 سلامت اراده اگر اشتیاق بیدار با تشریف خواهند بر و اشتیاق فقیر و سلام زبانی خواهند فرمود و سونج یا خب
 انست که و غیم ماه گذشته که هر روز که وی تازه بروی کاری آید و حق تعالی رفع میفرماید الله تعالی فتوحا
 ظاهری و باطنی که اوست فرایه توقع رحمت الهی باشند و السلام مکتوب **بسم الله الرحمن الرحیم** ان شاء الله تعالی ما شکرناک و
 ختم نای الاخری را دانه دلی گردید خدا برساند و دل غیبی آنجناب با خود همراهی بر خدا قارست که این
 ضعف پیرنای طرفین با زیم سادات ملاقات سرا پا برکات سیر ساز و عنایت نامه منقصری مد طرف مسی رسید
 بار که اسفی ز ترکم و عمر کم و از دهای خاتمه و غلطه ان از انات و کم و دات و تو ان فتوحات صوری و خوی
 برای آنجناب خان سید نیز از جان که با انیمه ملائمه عرض مرض از خط ایشان معلوم شده و این خبر خبیل
 بشویش ساخته مقیدی باشم خدا اجابت کند از غیبی سیف الله فانه صاحب چه کارم سابقه محاسن کام عالم
 در نسخه و جو دین نوجوان جمع ساخته اند خدا این قصی مراتب این دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فرادان فرایند
 و با و لاد ایشان ما و نسیقان شان نیز نواب ارشاد خان مغفور آنجناب او اخر صفر سفر کرده و چهار و دو مراد آن
 با و شاه را در یافتند و همراه لشکر قصد و لی کردند و سیر و هم بیخ آنرا نقل شهر شده بعد تو قی و و گفتری آب
 بخوری خوردند و سرد شدند و جان بختی سپردند و در خوی قدیم بجاک آسودند و داعی بر دل گذشتند که اگر

غار و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند و نظر علی خان در حضور ماند و سه مرتبه از آن سه
 تعلقات بحال ایشان داشتند و بزنگام اتم و تشویش معاش ایران اینجا را محبت قای و عده یعنی شصت
 اشعار انتخابی و غیره بجاست دیگر تشریف فرمودن سید چون صاحب از طبقه عالی اند برای صاحبان ان شهر
 قوت حسنه سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد دعا خواند و با خدا مشغول باشند و میر میرین بنین محمد و جبار
 کار را تکالیف نبوت رسانید و نسبت ارشادی یافته دیر و اجازت ارشاد و خرده هم یافتند خدا پرست
 و السلام مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم و صلوات الله علیه و سلم حضرت میر صاحب شفق من هزاران سال
 سلامت باشی که بعد مرگ و نویسی وصال باب حیات نویسد و مبرکات لزوم درین مرز و بوم
 این مرده مد سال را زنده جاوید ساختی چگونه ضعف پیری و کثرت تعلیم طریقه که روزی صد کس از یاد
 از آن توجه اتفاق می افتد قوی آنقدر تحلیل فته که طاقت قیام در نماز فرض مانده هست پس اگر نه بجز در اطلاع
 خیر زندگی اثر میر مید و یم انشاء الله تعالی در ماه صفر اوده سنجهل دارم که انچنین سال هر سال اتفاق می افتد
 میر هم از دور و خود در آن حد و اطلاع مید هم چنین است که باجای این مرده خواهند پرداخت و از پان
 عهد های قدیم حالتی میگذرد و پرتنهائی خود ترجمی می آید که در قالب تحریری گنجد و نسخه مبارک نقاشی ان
 در ذکر استاد ابوالقاسم شیرازی رضی الله تعالی عنین و بیت در نظر گذشته و درین ایام فقیر را از احوال
 بر بوده و مناسب حال است بنگار و صحتی است و قنانت اخلا و حکم و شعر الهوی فی حضرت
 الانس ضاحک و اتمناز مانا الیون بستره و صحبت یوا و بختون و افک و اسید است که در
 مراسلات مخاطبات موافق رسم قدیم لفظ مرزا صاحب اکتفا میکرده میکرده باشند و از احوال مبرکات
 اشتغال را راده شریف مطلع سازند و السلام مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم و صلوات الله علیه و سلم
 رفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالمی فمیده و در ویشی صاحب نبی است بخت جمع بکار خود
 ساعی و سر گرم باید بود و تشویش را بر اطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال منافع دینی ظاهر
 و باطن تصرف و دار یکد او سبحانه شمارا بدو تنی داده است شکر شین حسین است قال الجنید الشکر
 صرف الخمه فی مرضات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل نیست و اندک که صلاح عشت نیابت بود

علی صاحبنا الصلوة والسلام انشاء الله تعالی زد دست که ضیق بدل بومست میشود مصحح شکی نیست است
 نشود و اگر از غیب چیزی بعین گرد و بمیثاقه آنرا تسبیحی باید کرد و معین بطلب سوال است
 توکل نیست اگر اعتماد بر آن باشد خصوصاً درین زمان باعث رفیع تفرقه خاطرست و توکل صرف باعث جمعیت
 و اسباب المال و فیه جمیع محبت است انشاء الله و سبب آن ثناء تعبان منت نبوی علیه الصلوة و التحية
 و درویشان خانقاه مجددی را ضایع نخواهد گذاشت خاطر جمع دارید و در تعلیم طریقه و در کتب تقدید باشد
 و ختم خواجہ رضی الله تعالی عنہم و ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنہ هر روز بعد از صبح لازم گشته
 و بحباب ادا سید و از غیر او نمیداناید و از آشوب کفار هر شبه اندیشه نکنید انشاء الله تعالی
 و دستاویز مضرتی نخواهد رسید برای دفع بلایه با درقرات سورۃ لایلاف هر قدر توانید اکتفا نماید
 و نیست و نصرت لشکر اسلام بر کفار و عداوت صرف محبت است مایل نباشید اگر چه احوال مسلمانان
 قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور بر تقدیمست ملازمی را بعد سلام بگوئید که دنیا فانیست آخرت
 باقی اینقدر با نصاف ضرورتست که در هم حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت نمایند و اگر توفیق باشد
 در باب فاء و جمیع محبت غایت نواب ارشاد خان مجید و در اوقات خلص واجب اند الله جل جلاله
 عمری آخره و سلام مکتوب است منم محمد و انش کمالی از یاران شاه مراد اسد جو که یک نیم سال
 در خانقاه مانده بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته برای چند روز رخصت گرفت ظاهر را
 اراده و محبت با منظر دار و بخدمت میرسد و الطاف خواهد شد هر چند در ساده ست مطالب
 خدمت یاده استقامت بر جاده شریعت و طریقت و ذری با مکتوب سی احم باران قیم که آمده بود
 هر فرستاده خصوصاً میان محمد میر صاحب که با کثرت و جود از اکثر یاران طریقه منت از بود و هنوز دهم این باب
 ذات الصدقات ملت نموده و مالی سخت بفقیر رسید چون انتقال بهم نظر بطریقی قریب است تسلی شدیم
 و ایشان نه فرزندی گشته اند و خلیفه تربیت یاران ایشان تدبیر ملاق ایشان بگردن فقیر افتاد و از
 انادات ایشان که ظاهر او باطنی بندگان خدا میرسد ضرور حاصل شد باریک آمدنی یک کلمه فایده را
 بخورد و از طرف علی خان ششانه و اقامی ستان اخلاق و مناقب اخلاص دیگر مراتب هر چه میدارد و دل

او عهد دارد و چون خوبهای او مرثکار و ام حجت کرده و اگر زمین ازاده را که با خود کار نیست با و یکی آنچه کار خود
 او را فتوحات صوری و منوی از زانی دارد که مراد و نیاز غیر تر از کسی نیست در واقع بجای با و در
 و بجای پرستار و نفوذ حق با همین فقیرم و انچه بسم آداب را در تفرندی و غلامی و بندگی تقدیم میکرد
 اما چیزی هست که من میدانم در حق بر خور دار زیاده بر سابق اتفاقات باید که بر نقصان اتفاقات فقیر که حقیقتش
 نیست تواند شدگان بر خور دار گویند که هر صلیح متوجه فقیر شده نشیند او را خود توجه ندهد آنچه از حق
 آن بر خور دار نوشته ام نیلی الم و ادیت بدل رسانیده میان غلام خود خرابی باطن خود ظاهر نمود بقدر طاقت
 تعمیر آن نموده شد و میگفت که برای چنین کار سفر اختیار کردم خدا کند راست باشد فقیر کبار بیاد است شاه
 ولی الله صاحب فقه و بهای صرف بهت دراز اله عوارض ایشان متوجه است حافظ غلام رسول ملاقات کرد
 مرد بزرگ اند مولوی نهور اید جو سلام قبول نمایند و اسلام طعوب سی و یکم ختمی مسجد معلوم گردید
 حق تعالی اساس اسلام را توفیر گرداند و دین و زکار را الهی قوی بداند و اینه راه که شکسته بود تهنیه کفا
 سکینه بر تصرف شدند و قتل غارت اسیر و میان آمد مولوی قلندر بخشین جو سلمه به بعد از آن فرزندان غارت خورده
 سلامت جانها بر آمد نظر حالی گذشت **اِنَّ اللّٰهَ وَاَنَا الْمَلِكُ وَاَجْوَدُ** از غایت بی اسبابی در آن نواح متوجه
 تا بان رسیدند و از بی استطاعتی با آن خصوصیت امداد و اعانتی از ما تقدیم نرسید بحالت غلام و این مصیبت
 گردید خدا تعالی تلافی فرماید اسبابها بر موانع حرکت با نظر موقوف ماند اولی ضعف پیرستیم مع امراض و
 عوارض و دوم کم مستوی سوم تنهایی اندرون که گنیز و پرستاری نمانده و ده گنیز از خانه رفتند و اسیطان هم
 از اندرانی غلام خدمت نمادند و هم تاب نماند که مزاجی مردم محل نمی آرد و دین ایام پرستاری خانه بنده
 و فقیر دستوره فقیرست طعام از خانه مولوی غلام کجی جو بهره در خادم ایشان بخیم می آرد و خبر این اسیر
 و بخیم پیشاه علی با وجود و منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد و اما توانی او ملا و آن احمد صد علی نواله
 علی رسول محمد و آله ایچرا از تدریسات آدمیت بر خور و از نظر علی و صلوات الله تعالی الی با تمنا نوشته اند بحالت
 بنور قدر او نشانی اندازد و جامه رایحه است که قیمت ندارد فقیری سبب گرفتار اوستم خوبهای او را شناختن
 انشا الله تعالی در خلاصه اخروی و فتوحات نیوی برقیماقی نمایان نصیب است و دست از ضعف بهر و لوق در خیر

نماند و طاعت تحریریم به باران بیدارین از جواب خطوط معذور و در راه مذهب و دوستان شمعون غدر را رسانند
که سر مقصود اندر معنیان مبارک خوبی گذشت و باران با و طاعت خست شد خدا ناصر و حسین شما را اگر
برجایده شریعت طریقت نگانی خواهند کرد حق تعالی در هر دو جهان آبر و نگاه خواهد داشت را مبرر سلطنت
نماند و خدا خیر کند طلبیدن بر خور و از غیظت اند و حافظ محمدی بجا واقع شد علی باید نمود و السلام کم کتب سی و سوم
الباقیت ایم و شما بالترام شریعت مشغول طریقت مقید باشید و بمر و مخا کساری و بی نفسی معاند نماید که کمال
نفس نیستی است و هستی حق تعالی را مسلم است صحبت علما و فقر را لازم گیرید و برگرد و بات زمانه صبر کنید
که دنیا زندان مومنانست و دوده راحت در آخرت است شتر طسلا ایمان و برگرد و پیش نیت های الهی شکر
و اجتناب آیند و بد فتنی سپیدان را بد نام نباید ساخت اگر کسی به جمع بطریقه نماید خدمت او باید کرد از و خدا
باید خواست که غلبه محبت خود نماید مضائقه ندارد و هر جا باشید با خدا باشید و بر محبت پیران طریقه باشید
سیان محرومان را محال شکسته حال باز نزد ایشان بفرست حتی المقدور مدارات ازین دین ندارد و به سبک
که طالبان خدا در عالم کم اند اگر کسی بیا بد نام خدا او را پاموزند که اجر بسیار دارد و کتب سی و سوم
از نوید و خول باید آن در طریقه آهسته و بجهر سید بارک الله فی کمال و تمجید انشا الله تعالی که ثبات سفیدان و
تو حیات هر دو جهان از زانی خواهد شد خاطر جمع دارد و کتبی نیت اجماع سنت مبارک است و در حق
بر خور در میان محمد فاسم ما و توجیه ایم و معلوم شد که شما هم مقید اید انشا الله تعالی اثر ظاهر میشود و تقصیر
از ان بر خور دارد واقع شده بود در ان جرم او نبود معاف کردیم و نوشتیم باز چرا تردد در ان خاطر راه میداد
شما هم خاطر جمع سازید و در حق او دعا و توجیه بسبب گرم باشید و ضعف پیری روز افزونست و کثرت باران

نموده ای که در این عالم طاعت صبر است ۱۱

سلامتی و آلاء حضرت خواجه سید الساجده در رساله فایده میفرماید که سلطنت برادران موسی و یونس سائر خواجه و چیزی که
ایشان این مقام بزرگوار و غناست علی الخصوص سادتی که ایشان از ان توجیه جانب حق باشند زیرا که ایشان از حضرت حق بجا و تعالی بر پا
سنت خود ظاهر فرموده است و دست پیدار که ایشان اعلی الدوام توجیه جانب او باشند زیرا که درین حال ایشان را بواسطه شریعت و
اکمال شریعت مسکن واقع میشود و در حال ایشان بقدر تعلقی ایضا را و شود آن در می افتد هر کس صاحب دلی را که تفسیر و تعالی آن خود
آن دیگر با ما و او متعلق اید ایشان است که در طریقه ایشان جمع حال خود نماید که اینها نیست که افاضل ایشان را متوجه حق گردانید و هستی ازین بهتر
تجربین ازین سخن آنست که اگر کفایت کند و در هر مسلم کافی نیست است مثلاً اگر از جهت صبر و درین صفت شما که باشد که متوجه حال خود را
در میان نیت است و در حدیث از دست که هر که متعلق علی از اطلاق آنی شود آتش و فرغ را با وی که نیست ۱۱ و نویسی سیم بعد از این

از این غیری بقوت ستاره و توجیه دانی سبز و زعفران احمد علی نواله و الصلوة علی رسول محمد و آل شاه شریف
 علیه الرحمة بر موسیقی فغان یافتند در مقبره حضرت شاه بلی الد صاحب محمد الد علیه مد فغان شدند و شاه
 رحمت الد نیز در دلی آمد و بود و روزی حضرت کیستزل از بخار قندهار افتاد و در مدینه بخیر و کفین در پهلوی میا
 محمد نیز مرحوم آمد و در یاران حلقه آنجا سلام خواند و فقیر از دعا و توجیه فغان شناسد و احوال یاران حلقه
 آنجا حساسی آنها نیز پیوسته باشد انتقال از وطن بر بلده که هنوز بسیار باشد درین حکمتهاست حضرت خود
 محمد پارسا قدس سر در رساله از رسائل میفرماید که طالب لایه که خود را از چهار نوع فساد نگه دارد یکی از
 صحبت ملائکه که محرم نباشد یعنی در شیوه این شریک نباشد که صحبت فغان سخت یان دارد که حصة اشتراک
 دعو و قائما مقامان دوم از فقیر شبیه سوم از بسیاری خوردن چهارم فقره را بظلمت خوردن هر لقمه که ساز
 بظلمت خوردن محض نیست شود و هر کس بسیار خورد و طاعت گران شود و هر لقمه که باشد خورد و
 باطن وی بظلمت مبدل شود و هر که با فغان صحبت دارد و هر که درین سبب با تو شریک نیست
 او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از هیچ کشیدن چاره خویش باید که از کس باز چیزی که حجاب راه
 او شود دور باشد و گفته اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که منی بطریق شایسته از داخل شود و در وقت
 وقتی بالغ شود که وی از منی برای فقیر در شریعت است که او را چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که
 در باطن او دینی در دل او غیر از خدا تعالی هیچ چیز نبود این فقرت که رسول صلی الد علیه و آله و سلم
 فقر کرده است الفقه فخری و السلام مکتوب سی و چهارم حال مردم این شهر از روزی که
 نجف خان آمد و دست از شاه آگاهتا به دست که خلاص محمد الد و له بزرگان خاص علم است خدا تعالی
 زود و ظهور آورد ویر در خطا شمار رسید بسیار شوش گردانید فقیر هم نایکند و یاران حلقه و یاران
 محمد مراد حبیب تقی در باب حصول مقاصد شاکر و ایم اسید توست که با جابت سدا و اثر نمیشد و طریقت
 دارد یک فقره از طرف شاه گز فغان نیست هر گاه که با قای خود و در دوشویه یا مقلب القلوب الا بصفا
 که بار اول آفرود و دیگر خواند بر هر دو گفته است باید بروی خود گردانیده و بر دوشیده باشد و در
 لایق با یکصد بار یا بسم الد هر روز بخواند اول آفرود و پنج بار نیست نفع شرع این ضرر شاکر

در این کتاب از این کتاب که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

انشاء الله و چاقوی خور و تری که لعب طفلان است سید طفلی داده شد بعد ازین در سیم باب برای ما
 ارسال نموده خوانید نمود که از ناسازی آب هوای آنجا پوشش شما بجای خود مانده است فقیر از بهر نایب
 سیدانید اما سید و اولاد شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید و سفر دور از خنده که با قریب ستاد بود
 همه در رنگ بد قماشین زرد و در جنس بد خردین از شما محب است لال تقرا مثل شست فاشاکی است رو
 در با حال اثر از زو مانده و معذرت که شما درین خطا از حد گذرانید و این چنین شست شوی آن ببا خود و خط
 جمع دارید و در رمضان مبارک بر سر سید و یاران طریق و حافظان است آن مجیدین بار و در نجای بسیار فراهم
 آید انشاء الله تعالی این ماه مبارک را بحسبیت برکات گذرانیده و بعد عید میرسم السلام کتوب
 سبی و پنجم خط شما که طوار ملل بود لول گردانید برادرین مکرر نوشته ام که فقیر در دعای خیر شما همیشه
 یکم تا آخر توفیق بر وقت است اینم حضرت نا توانی که همیشه در خطوط شمار قوم میگردد و مرا مشغول سازد
 که تقاضا شدید دارم سورة لایکلاف که برای دفع شر از دشمنان است دعای حزب البحرین خوانند و دعای
 نیم صد صلوات فقیر بر عاقبت اجم حال که از شمار مردم خطوط مانده از هر چه سبب است بعد ازین
 شروع خطایان باشد خیریات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک بد نمود و فلان چنان کرد چه ضرورت
 و تحریر جواب خطوط از محض خیریت و اتم نمود و الا بدوستان نوشته ام که اسید وار و مقرر جوابها بنام باشند که معذورم
 و مرد و ام و در طاقت نفس مسجد جامع بر روز جمعه مانده است بخانه خیر و مروت آن که هست که متوجه علم الهی شوم
 و در بایتم که در حق فلان کس چه مناسب است شما اگر درین ایام حاضر میبود چه حال مراد رفته متصالح می شد
 فردا پس فردا خبر رجعت فقیر خواهم بدست بنید هر چه خاطر شما برسد بحال آری اما اول استخاره که در دست
 بنید بعد هر چه پیش خواهد آمد بدان خیر نیست حضرت نا توانی از حد گذشته است امراض متعدده مستولی شد
 از نرض ایستاده میخافم و پس در طلقه هر دو وقت قریب یکس حاضر میشوند حیرانم که قوت تو را کجا
 می آید فدا بعد چهار دام باقی است رفتن تا بیت الخلا حکم مفرد دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده
 مرا از جسد خود این توقع نبود و در خدمت مولوی نیم اسد صاحب گویم که خطوط طولانی ایشان سید
 مطایرت معلوم گردید یاران حلقه سلاهارب بمانند و طاقت تحریر جواب نیست نه ای خیر خاتمه نمایند و السلام

مکتوب سی و ششم باعث تحریر اینست که لاله برج لال نام جوانی از دوستان تهرمی که در پیش
 مقصد بگری و صحبت اری بر حرم فقیر نظیر نادر و محمد نادر و محمد و وزگار بود دست این ایام از دست
 خود که اگر آید دست بلاش معاش و بر بخا دارد شده است نظر بر دم که زد و بیا گیت این نسخه محو است
 باقای خود بر خزانیده احسان دست بسته در حق آقا که مرده نمیده و در تخراب با او نشین شود و هم در حق خود
 که بچنین در باز می نماید و هم حق فقیر که مخلص مستعد کند انی تقریب دزد گارند و در ترز و در کوه با
 باید که پیش از رسیدن تقریبات تسخیر خداوند نیست خود را مشاق او سازید و از حقنی مارا اطلاع دهید تا ششم
 به ششم معلوم شاست که در کرسی بالین اتهام باشا که در عادت بمبالغه نداریم الله تعالی خاطر شمارا در
 امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبت های خاص ایام گذشته اکثریادمی آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود ناگز
 ندانید هر روز هر وقت دل توجبه شاست حاجت تاکید نوشتن نیست کس از زبان خود غافل نیاید من
 شمارا برابر جان دست میدارم انشاء الله تعالی مخلوط و مخلوط بود و معال با مردم عمل نیست خدا افتخار
 بخیر کند و کوزهای شیرای تهر که از کسیر فرستاده بودند سهر بر رسید نوزده دانه بر آب بسیار نهان
 است آمد ضای تعالی جزای خیر و در دهر دهر و تهرانی سفیدی کی لک و می تنگ هر دو عالم خود خوب اند
 فقیر حالا جامه کم قیمت استمال میکند لیکن بر عایت خاطر شما که مساجت بسیار نوشته ام و در صورت
 عدم قبول از شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جامه دار سر و تیم سیه که برای مردم اندرون نوشته
 ضرورتیست در خانه شما خیرست والسلام مکتوب سی و ششم نظیر اثر توجبه بر قلب مستوره شاد در
 اوائل که مر قوم بود معلوم شد بعد از این اتفاق توجبه نشاند که فقیر شایان مغرط دار و کسی یاد نمید بهر حال
 شعی پاک در خاک آن عقیقه داشته ایم بر وقت مقدر سهر سهر خواهد شد باید که آن بر غرور و ارتباط سهر
 بشیر و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان در یکجا منحصر است ایشان نیست باید که بزرگ
 مقید باشند التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن اجتناب اند و از صحبت مردم نا اهل اشغال
 تا مناسبی بهتر از لازم شناسند و خدمت علماء و مشایخ متدین شریعت شمرند و آنچه از مقصد خود در
 خانه بجا نیاورده اند نوشته یاد بشیر را من مبارک است تا رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی عبدالمستط

یک و گاهی روزی برآمد پیش از من و بیدار آن بویاب ستور و شام و خوابش باید که هر روز منتظر و متوقع
 رو باین طرف کرده بیدار از سبب نه نشیند که محبت این چنین که فرزند است در دل فقیر تاثیر کرده است
 خوب از دهر گاه تو به بشود و من معلوم میگردد و الله تعالی هر جا که دارد محفوظ و مطمئن دارد و اخلاص شایسته
 ثابت است و این واقعه بودی غلام محلی که سبب شد آمد و السلام مکتوب می نویسد و سبب تقیر و سبب
 معلوم کردم که والد و شهادت این اخو شش انداختی والد و موجب خسارت زیاد و آخرت مخصوص
 والد و شفقته یعنی را استفسار نموده اگر اصل داشته باشد کفارت و مکافات بآل زنده الله تعالی خود را
 امور شایسته من تقیر گردان و فاضل نام اما طاعتهاست و خوف بر وقت بقدر دست و مهر اخیر است
 اگر در زندگی میرشد انشاء الله تعالی بشرط سلامت ایمان و ریشت بر خورد بای خاطر خواهم که در جا
 خیر خاتمه یابد و دارند و با وجود بی سامانی در فصل به شکل بر آمدن برای تحصیل احوال نیز منفق و نیز از ریج
 فائده ندارد و باید رحمت الهی منتظر باید بود اگر ایشان باقیست و یا شتاب می آید و السلام مکتوب
 می نویسد و بهیچ دلیل شاه مهر یا نصاحب دارا اند کرد و با این محفوظ و از هر غزوات کوفتن
 محفوظ دارد و اخلاق کریمه ایشان بر فقیر انصافی و دیده است که دل از استیلا شوق بهمان میرسد
 کردی گنجی سویم حسین تو گردیدم ای کاشش نمیدی ای کاش نمیدیدم مشکل یک طرفین و اصول
 حرکت بسیار است از آن طرف شغل پاک اری و ازین سو قلبه تا قانی و تزاری خدا بداد و لها برسد تا به خور
 میرشد و اگر رسم فراسلات کتبه ملاقات مسکو باشد غنیمت است زیاد عمر و مزه و سحر زانی با
 مکتوب چه علم غیب قیمت جاذبه احباب فقیر از دلی سبیل رسید امر و به و مراد آباد و راهم ده
 با انتخاب پرداز که رخت اقامت در کجا اندازد و متعلقان را طلبیده نگاه دارد که از نشو و نشات هر روز
 دلی تنگ آمده ام و دلی و شاه بهر پند خود و دوست که خراج رسیم مردم سبیل و مراد آباد و امر و به
 که به بلاد حاجت نمودند که با بجا باید بود و جاذبه و حقوق نواب ارشاد خان بهادر مله و به گذشت که قصد
 جای دیگر کنم طالبان نظریه نیز درین شهر بسیار اند و غم اقامت نموده ام برای طلب متعلقان متاع
 آنها غدر برای سمع نوشته اند تا به رجعت ملی اتفاق افتاد می بانی باقی است باقی

ما بتوصیه حساب باقی وقت کشف کرد و بقریب است عزب بخودش پیش ایشان خواهر بود و آنجا
 برای حل مشکلات بخواند و طور خواندن آنحضرت میرسلطان صاحب مذکوره اگر این مآل انجام نداشت بنویسد
 آنرا نوشتن مع طور دعوت آن ارسال ارم و شعر مناسب حال از محمد علی سلیم آمد **مکتوب** منسوب به جمال
 شد درینچه شطرنج عشقباری مانجا بسازد اندیشه و السلام **مکتوب** **چهل و پنجم** احمد پسر علی نواله او جان
 و تعالی شما را از مملکت بسلامت آورد و توسل که بپادشاه حال نمودند آنرا آن خوب نیست و احوال این بنیادان
 اگر باطنان الی مفصل معلوم میشود اگر شود تحریر آن موجب فساد است بقدری که رعایت خاطر شما گاه می نویسم
 و خوبی میان عظیم الدین یاد و از آنست که نوشتن آن قطع نظر از رسم طریقه فقیر او را شناخته آشنا گرفتار
 که مریدیت مردانه در هر میدان محال و بینی باشد یا دنیای خدا و او را زنده دارد و بمقتضای دین شما
 پس آمدن مادر آنحد و اگر چه برای طرح طریقه است که طالبان درین شهر ویران نموده و آنجا بسیارند و همان
 و گسار شما میاید اگر شما در آنجا نباشید محبت خواهم کردن هر چند فرزندی در تقای شما خدمت نماید یکین شما
 بدین نظیر ناری که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم خدا دارد و درین شهر و فرض کنم میبایر حال هر چه
 تقاضای وقت کند زود و بل باید آورد و یا اطلاع زود باید داد که خارج مستی فرار نیست در کرده شود و دیگر
 حضرت مولوی شما را صاحب که یادگار فقیران ضرور داند و السلام **مکتوب** **چهل و ششم** و هم جان من
 سلامت باشی درین مدت مفارقت و رفته شمار سید حزر جان گردید و روح تازه و درین ناتوان سید
 بهر حال با همه به محالگی با فقیر آن همه حقوق و خصوصیت تغییر دادن شما با فقیر در اوضاع قدیم که بسیار آن
 اطوار در مناسب حال فقیر غیر از وقت و غفلت و طایع نیست باید دید که انتظار با ما چه میکند شما را با این
 و ما را بخدا سپارید و احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سبیل و اخوان و اخوة و اعلام و والدات صاحب
 انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسد هر چه بعد از توبه و بقیه بقیه
 مانده توبه سید هم کسی توبه نگیرد و اطاعت الدین واجب اند و کیفیت محال با بزرگان حال معیشت خود
 بزرگوار و اشتیاق بشخص صغای دل منی نیست خدا حافظ دین و دنیای شماست یاده عمر و عمره و عمره
مکتوب **چهل و هفتم** و ما فقیر را پیش از مرده تصور نباید نمود و مرده بر سلام نیست نمیتواند کرد

موافق خبر صحیح جواب سلام فائده از دستنویدنا کنون که رسم اسلالت تازه کرده اند فقیر نیز خود را در آن
 رسم دوستی با فقیر نخواهد داشت حقوق معتبره و نخواهد گذاشت و این بی سواد بستان تحقیق استعداد تصنیف
 کتاب ندارد بعض مسائل تربیت طریقت بطریق جواب که احباب سوال کرده اند بطور ملا سبب مرقوم شد
 عزیزان آنها را فایده رسم آورده اند بعض اجزای آن متعاقب مرسا میشود و خدا کند بقبول رسد و منیر علی رضا
 که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده تمکلی اند فقیری قصد پیل بهیت نموده اند و منیر
 با مردم آن بلده ندارد و بسبب رفقہ فقیر اگر بخدمت برسند مورد مرحمت خواهند شد و اشتیاق و عنا
 که با ایشان بسند دل خواهد شد بعینه و اند فقیر خواه گشت ملاقات که نظر با سبب خیلی تعذیر نماید چندان آسان
 فرمایند صبیح و الرحمن الطاف خفیه مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند که کتاب **چهل چاه**
 باعث تحریر آنکه نظر علی خان سلمه ری بخلف نواب اعتضاد الدوله ارشاد خان بهادر سیره نواب ابن الدوله
 مغفور است از اولاد امجا حضرت شیخ الاسلام عبدالعزیز رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و
 باطنی از فقیر یافته منیر سربای ای او صوره و منی بصحت رسیده موافق و عده حافظ حضرت خان صاحب
 که در سببونی در مجلس کتبی صبه و ندیمان در باب نفاقت و در کار این خان بخوردار داده بودند
 قصد پیل بهیت کرده بنابرین بخدمت تصدیع سید هم که بحق و دشمنای قدیم و التفتای که بر فقیر مبذول است
 شفعیه که لاین بزرگیهای آنهمان باشد بحق این جگر گوشه که مراد عزیز تر از جانست بیل فرمایند
 و اگر احتیاجی بکجه اخیر باشد مرتبه خود واری منظور نداشته بطوری بفرمایند که مستمع متاثر گردد و اگر نه خود را
 مغذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد و تنها خایت ایشان کافیت و فقیر را برود
 خود و پیل بهیت گاهی خیال کند همیشه متعزیر بودن این نور چشم در آن محروسه احتمال صورت این معنی
 نویشت السلام **چهل چاه** اشتیاق و شفقت با مجال تا بهائیت که بود خاطر جمع دارد سید
 اسد الله صاحب پیرزاده و شاکو علی بلند ولی عاشر در آن شهر واقع شده اند و به طامع و استیلاعت
 و توفیق خدمت ایشان فضیلت انید الله تعالی شما را بر اعدا منعم و بر احباب سرور و امداد و نیاز شمار سید
 بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و از ارسال قایم که حکم نصف الملاقات اردو بیخ نیاید کرد و هر جا

کتاب نامه مشتمل بر نامه های که در این کتاب آمده است و در این کتاب ۱۱

که بشنید با خدا باشد ضعف متولی است خداوند بیکر کند و السلام مکتوب چهل و ششم
 که اکثر امید و قوت که او بجای جلشانه صاحبان و دوستان با مایع جمیع مالکان ان شهر محفوظ از آفات
 دار و تلاوت سوره لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلان را کفر یابند و از آشوب و
 جنگ که در نجد و بسبب غلبه افواج جنوبی و فتنه روم و میل واقع شده و قبضات و دیهات تبارج
 رفته چه نویسد متصل از خط ابی عزرا بن معلوم خواهد شد که از اولیای خاص صاحب این مملکت خات یافته
 تا اینجا رسید ما خدا را الله تعالی بطن بخدمت نیز میرسد اتفاقات نامه رسید و ممنون گردانید و خدا
 صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را سلامت دارد و دست ایشان اینخود و را توفیق نیک
 که است فرمایند و اشتیاق از دل صفای منزل غ و در یابند و خبر جانگاه و اقامت بر روی غلام محلی صاحب در معین
 آتش و دوزخ را آب گردانیده و الله و انا لله و انا الیه راجعون و سرایه تسلیم است که فراموش می
 و السلام مکتوب چهل و هفتم صاحب من بر خور دار عزیز الله محمد الهه خود و در حدیث
 و آرزو مندان و صفت محبوب بدان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیر و آتش نیز بطی نیست
 و از مدتی بجانب جا و خدا و خود و نرسد اثری و خبری از داری نیست فقیر در پیس که و در دین و تعلیم و الله
 آن بر خور دار بدلی خدا و دست که در حال این شکل شود و از دعا و ریح خواهم نمود این مستوره در
 بتلاسم که تحریر است نمی آید اگر اختیار خود میسر بر آورده باشم میسر آید و السلام مکتوب چهل و هشتم
 چهل و هشتم مکتوب که برادر بستان خود و خطای نویسد بنویسند که می نویسید بکنید که لقب بنویسد
 سخاوت و معارف آگاه و موقوف از در که در خصوصیت و شما این نظر گنجایش غار و سلیقه تحریر مردم آنجا
 معلوم تکلف بنمید و اولی بنمید بعد از این با اینطور بنویسند که از بر اختری میرزا جانان مطلقه نماید پس
 بنویسند باعث تحریر آنکه میسر است صاحب از فرزندان خواجا احرار قدس سعه هم پیرزاده فقیر و هم
 قراعت با فقیر دارند و مرا بجای نرسد اند همیشه بحیث بود و از نماز که و شش روز کار قصد پررب کرده
 بخدمت و نامند و میروند و ایشان استغفار و الله بقدر مقدر و در تلاش و در کار و معاش ایشان تو به
 خواهند نمود و السلام مکتوب چهل و نهم نایان طریقه را الله تعالی در یاد خود شغل در میان نصرت و

اصلی اسد علیه وسلم متفرق دارد و حال قیام محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگر چه بظاهر از
علم و فضل نیست اما از انوار طریقه باطن اوج مرتبت با وجود عیال مندی و معیشتی ندارد و خواهد که درین حد
اقامت نماید و چه محتاجش قلیلی که در انقد از زندگانی مع غلایق تواند کرد و از بس کار دنیا داران این
ملکت بسی ثواب میراندیم و چه موجب اجر عظیم و هم سبب فنا مندی در ویشا نیست خدمت و سعی و تقصیر
معاش صاحبزاده عالیقدر میان هر چه حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی
سهرندی رضی الله تعالی عنه که با غلاتی بسیار علاقه روزگار و معیشتی ندارد و معتمدان در شاهرا بپای
بشرفی میباشند موجب خوشنودی پیرانست ما رسیدن فقیر یاران طریقه که در پی اوست اندک خدمت کو
عذر از کسزاق که بظاهر و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند و جمع نمایند و محبت ایشانرا غنیمت اند
عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست با شیخ را
مصلح بسیار در کار است و اگر فقیر در حق شخصی سپارشی بنویسد بقدر طاقت سعی در آن امری نموده با
که برای شما مفید خواهد شد تا اثر از تقدیر است السلام علیکم و علی آئیم کار می غیر از ترویج شریعت
طریقت از زندگی تصوف نیست برادران طریقه پیش فقیه از برادران سنی عزیزان حق تعالی ما شمارا بر اتباع
سنت نبوی علیه الصلوٰه و الطیبه استقامت و زری کند باعث خیر را که از ظلم و ستم کافران سکه بکشند
اسد تعالی بنده شب که سهرند ویران شد و مزارات حضرات علیهم الرضوان شهادت میداد و صاحبزاده پا آوار
هر شهر و دیار شد ند جاده قصد آنظر فرما کرده اند و خصوصاً حضرت میر اسد الله صاحب که با فقیر خدمت
بسیار در خدمت پند می آرد اگر چه احوال الکات مردم آنجا مخفی نیست لیکن بضرورت سر قوم سگر و ده که
طریقه را بقدر نقد و در دست زبان و خدمت ایشان مقصود بسیار بود و خصوصاً در وقت که صد مه فارت
جلای وطن باین بزرگان سیده است زیاده است السلام علیکم و علی آئیم میان محمد کسب
از یاران طریقه تحری آنجا میر سخندان نصف از ره امکان رسید اما اگر التماس قهر از شما بکتابت البته توجه
نمهند و راهور موجود و نبوی ایشان نیستی نمایند و او که اخیر بقدر و در بیخ نفرایند و بجای حسن خاتم
در حق فقیر لازم دانند که وقت خلعت نزد یک سید مکرر بنشاند و تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که بر طاعت

سیر و سفر نمانده و شمار افروختند و السلام مکتوب پنجاه و دو م فقر از سیر امر و بهر مرد آبا
 فایده شده است تصدق تاشای شاهجهانپور و دارانشا الله تعالی غفر لیه و در سه مقام در برین کرد
 در اندیشیدن و در پنج و شش مقام در شاهجهانپور بوده مراجعت بنهیل نماید بعد از آن بهر بیست و
 دو با وجود ضعف پیری با حرکت غیبت ابرو و پسندیدن بنابر اعراض من صحیح و خردیست که خدا میداند اشتیاق
 بقدر اشتیاق صاحبانست از عزیزان مشتاق هر که در برین باشد او را اطلاع نفسانی باید داد که فقیر را
 بعد در دو آنجا با خبر کردن مقدم نیست که از مساکین احباب اوقف نه مباد که ملاقات میسر گردد و السلام
 مکتوب پنجاه و سوم حال مردم انجمن و تباست خدا می برامت محمد بن سید علی صاحبها الصلوٰۃ
 و السلام بحث تحریر است که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه توانائی و عیالانی بجز
 نعمت قوی تصدق سفر خرج با جماعه فقر افروخته اند اگر عیور ایشان در انجمن و دو واقع شود و بصاحب اطلاع رسد
 استدراک دولت ملاقات سید ابرکات این بزرگ الله در یابد و خود را از خدمت بچید و زندان
 که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهر و باطنی است کسب مقامات از حضرت سید السادات فقیر
 و تقیم سلوک از بناب شیخ الشیخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون خدمت نواب صاحب میثی قاسم علی
 او صلوات الله تعالی الی غایت ایتمانه اطلاع باید کرد و بلکه رفته فقیر از نظر باید گذرانید که تحریر طبعده در بناب چنین
 وقت مناسب ننمود و السلام مکتوب پنجاه و چهار هم انجمن از عالم تدریس معاش نوشته اند بجاست
 اما فقیر را طاعت حرکت و داغ سیر سیاحت هرگز نمانده برای پرداختن باران طریقه که از اطراف هجوم
 کرده اند که ام بعد و ماه بدلی میروم که متعلقان را بجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دلی میکنند با همه
 دنیا داران انجمن و با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد داری که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل
 گفته ام که خانسان و بخشجی میمنه خان و سرداران و در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و وزیر خان را که
 اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود صحبت او با
 نامرست و فتاد و سپهر علی محمد خان برانی مناسسم بطحا سفارش معلوم و سید ام که کشاد دین
 بیگانه ولی معاش و عیال اند و قطع شده اند بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق چنین شخصی عبادت نیست

اما حقیقت اینست آنچه نوشته ام و دنیا داران قلعی سنبیل بحال خود باور ندارند و گردن این خانه خانه شما
 بود و السلام بکتاب پنجاه و پنجم از خبر جانگداز رحلت میر سلیمان صاحب چرنوبیس که بر من گذشت
 یار رفت و ما چو تشن آبناک افتاد و ایام نه سایه یگر و یکا شش این بار را افتادگی به احمد شد که
 بر سره ایهم و خبر فوت مخفیه مرحومه مغلائی بیگم از خط بیست و یکم و میر محمد معین خان صاحب سلمه الدعا
 پیش ازین دل روناغ و جان امید یار کرد و بود و اندیشه ملائک بیگم خان صاحب هر آه آب یکنه و حال
 همه صیبهها یکنه زد و ما هم خواهیم که گشت نفسیکه در یاد خدا یکنه رو غنیمت ست از نوید کالی آنچه از طرف
 شردا حجت ان بخشی برای خرج صوفیان خانقاه میر سید از روزی چند در توقف افتاده بود دست
 حاصل میشد که درین آخر زمان توکل صرفت باعث بی حسی میشد و در اسس المال صوفیه همین جمیعت است
 و ناسازی و بیوفائی یاران ما مثل کایت نیست ماده بی تشویشی قطع امید دست عدم و دود و احباب
 یکی باید دانست آنچه در خدمت احباب محی تقدیم میر سید از آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید
 کیفیت آمد میر سلیمان صاحب که بچه عارضه رحلت نموده و در کجا آموذند و بیاید چند نفس که باقیست
 در رضای خود بگذراند و داغ رحلت باقی ماند و بدین روز مثل برساند و فتوحات باطنی و ذرا فرو
 درین مقدمه هم قریب صد کس صبح و شام توجه میشود شمارا بلکه همه را خدا کافیت رزق و فتوح موقوف
 بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کار ساز است درین ملک بخر نیست نظر لطیفی باشد خدا
 شمارا اسطرز و غنی خواهد داشت اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت حال بعد استخاره مسنون هر طرف میر شود
 باید رفت باید که طرفین از دهای خنیه هم دیگر نائل باشند میر محمد از چند روز را بخانه و الزام حضور حلقه کرد
 فتح باب فیض او خوب نمیشود و معلوم شده که آن برادر از وزیر بارند برای مقرر تقصیر و تبقیه رفته فقیر
 میر سید معائن فرماید که عفو کار که گرانست زود در خدمت نماید که غم سفر دارد و نواب ارشاد خان بخفود
 رحلت نموده و آدمیت را بکاک بر و خدا بیا عز و دهنانی را تا آسا باید کرد و آنچه ما را جان دل میست
 در و جبر بود و آخر از نامازی طالب بان هم ما غنیمت بکتاب پنجاه و پنجم تقیبت متعلقان
 به ایت است بدعای و دستمان مشغول با اجابت مقرر گردد و وقت است کار شما را خدا خاطر خواهد می سازد

از وقتی رنج بکشید ان مع العسر یسرا و عواقب امور شما بیکدیگر داند خاطر جمع باد و صفت در مرتبه ایست که
حلقه در حالت استیلا عطفی می افتد اگر چه خطی از تنگی نماند و اما حیات صوفی غنیمت است هم از بهر وجود
و هم از برای دیگران مردم محل شمار ابقا عده طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رساید طرفه عقیقه خوش
استعداد است در عالم عقیده اطلاعات کیهانیه و عدالت میر که و اما بادی کمال است نبوت استیلا
و بیان کجاست سبب تمامی دانه امکان میر بین خود شیخ مقرر است حلقه درین ایام هیچ دشنام خوب
یشود و مردم خوش استعداد و فایده اند حق تعالی فرصت بر که میر سلوک اصطلاحی تمامی رسانند
جای شما خالیست درین آخر عمر خود غنیمت بر کات بجز تبه ایست که در تحریر می آید احمد سعدی زواله و الصلوة
علی رسول و آله از است تیاق و بدن بر خور دارد درین کامیاب نشانین نیستند از چند میر عبد العلی آنچه
قدیم است خدا و ابقا عده قضی در دین دنیا رسا نماند و از فوط محبت از حالت یک ششم ادای حقوق حاکم
از از انجی آید خدا کند که بالشکر پادشاهی دار و شهر شود که بعد ازین از خود جدا کنم قدر او دل میدانند آداب
آدمیت که از شما بشنوم میرسد دیگر بر شریک شما کردن ظلمت نمایان جنتی عالی است و خود شمار ازین بیم
صحیح تر گرداند و فقیر امر دزد که دهم شوال است به قریب عزیزت حضرت خانصاحب صبی والد بزرگوار شما که با
نیز از ان عاقب بودند و از انتقال ازین عالم دائمی یاد کار گذشتند و آنرا حاضر ام و بعد توقف است
شبان روز فردا مراجعت منهن خاتم نمود و تحریر عبارت از لامی از کف نیست که باو ایشان بعد از چه هم می توان
در وقت قدم باین خاکدان تقدیم و تاخیر چند قدم سفر و دیم حال که وقت جمع وطن اصلی است نیز با فاصله
نفس هم ظاهر ایم صبح امروز اگر از رفته حریفان خبری نیست و فرداست درین بیم ز با هم اثری نیست
و السلام علیکم و علی آئین و محبت آخرت ضعیف پیری از حد زیاده خدا فائده بخیر گرداند و توقع ملاقات
ضعیف است اما از فوت آتی امید تو نیست بیم این راه خط آن نیست و مع یک مجلد کتاب که مرا از جانب
عزیز است پسند خدا تعالی بجز اخیر و بدو واقعه میر محمد کین خانصاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا بر سر
بها و دران را بایام زرد و اغمائی پی در پی بردن یادگار گذاشتند در فتنه اولاد آنها را خدا و توفیق نیک
در محمد این بسیار با دمی آید و در حق مستوره میر علی صفر خورشیدش بیا مرز و شما گذرانیده خواهد شد

باید که باقی عمر را در یاد آن حضرت نایز که انعام و برحمت است فقیر به توابع باحال شریف تا توان زنده است در
 بنور خرب بند کس امر و وقت تاج میسری آید و ما از فقیهان و اولاد با الله در انستیم مکتوب سید شیخ
 قدس مخی از یاد و قدس مخی عزل باید بر زبان رفت و سبقتی مرقوم شد که این فرستد چو خدا باشد بر سر
 گلستان از یاد که رفتن لازم افتاد است چون آب روان اما چه نفس نیستیم پس از این از این می پرسد
 که پیش از این پروردگار است از ایشان اما چه نفس نیستیم پس از این از این می پرسد
 کرده بهمت آنوی بیان اما چه والسلام مکتوب سید شیخ
 سیر انجام رساند سید بزرگان مراد فقیه به اینجا از تحریر فقیه کتاب ثواب مذکور مرقوم شد و به دیگر حرکت
 این به منطقه غیر نفید و استقامت نمود و خاف فرو نید که اگر آن بزرگ خریدار پس روشی نیست چو
 او بطریق دیگر است اطلاع از بزرگان گیر کسی مای آنجا باز شد و قدس مخی است آن بزرگان را بخدمت
 آن بزرگان هم تقریب است اینجا تا بکرات تعالای حضرت انان میزان تقییم سیر ساجد و جهاد دارد
 تعالی الله بکنه و جو اگر خدای بخند و والسلام مکتوب سید شیخ
 تنهایی و گمانی که خوشش دارد خود را باید صانعان نی به چنانچه این و ابطاقیم گاهی تکلیف مری با آیا
 ملاقاتی با اطباء شتیانی خدمت گرامی کرده گرامر و زینتی فقیر شیزاد دارم هر چند کمالی ندارد
 حالی از آدیت نیستند اما بقضای این پریشان و زگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها بحالت منظر اگر گفتا
 است تحصیل احوال آنها توسط صاحب غریز از جان ارشاد خان بهادر عرض خواهد رسید و این بخور دار
 که تنهای جاگیر بسیار در سردار و خدمت خواهیم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد فرمود
 یقین است که دستخط مناسب بلا توقف خواهند نمود و گرنه مساعدتی در میانست شکایتی بفضول الله ما
 بشک و هیچکس مایان بقدر است که رفاقت این نوجوان که باعث ادا و امانت و روشناست تو خیزد باز
 فتح و نصرت خواهند نمود و السلام مکتوب سید شیخ
 تقریباً ادب باشند خصوصاً در اوقات استمداد و استمال که دل فقر ملتفت گردد و چنین اوقات
 بی پردانی کردن و تحریر مطالب بجهت بی ادب آن گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میانست و بجهت

و اگر نیست بروج و انابت چهره و دست باندیشه پیر لب و رطوبت اختلاط و رسم اسلالت نکرده و دایم دعا گفته اند
 از خلق گنده و داعی بپیکر نه بر دایم باین باغ که از بوی گل ناکم کند و میدارند که فقیر به شارت و دستخوار
 سناستی ندارم اتفاقا و الی منسوس است اگر چه از مصحف مجید فال و دن در حدیث شریف نیامده اما منع نمیست اگر
 کسی ندانند مضائقه ندارد و او شعرا آید امر کار از نظر گذشت نیست بافره هست فارسی بهتر از سندی حاجت اصلاح
 نیست محمد باقر که خلاص قدیمی میسر سرکار بنابر قدر دایم مسجع دور و دور از خدمت است اما در کفایت
 آن تقدیر مضطری همیشه در خدمت نفع حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بوکالت ملتزم بود و عاقل
 میباشد و السلام مکتوب شصت و هفتم معلوم کردیم که بعضی از نگاران آنجا با ایشان موافق اند
 بعضی نه یعنی ظهور محمود دست بضرورت آنها را استمال ساخته بازی را پیش باید برد و با حریفان نکند
 ریخته نقش مراد دست باید آورد و مطالب عمد که به نظر رسیده در انضامی آن باید پوشید و در بر حوصله مخالفان
 گران خواب آید و از سبک سری عرق حسد آنها خواسته و بختی و بختی بنای تدبیر راه خواهد یافت فقیر بر خلاف طبع و وضع کمر
 نوشته که از سر رشته تدبیر خود آگاه سازند تا بناهای مفید و قوی نگذارند شسته شود و احتیاجی بطلی که کار فرمودند
 افتخار نمودند و معلوم نیست که از پرده بر و ن افتد راز و در مجلس ندان خبری نیست که نیست
 اسد یار خان که نصرتی ایشانست اگر حرکت مضطری روزی چند از خدمت جدا شده و حقوق و دیرینه از دست
 کردن بیک جرمی که هزار غدر داشته باشد انتقام بی اتفاقا کشید و در ایشان گریه است بلکه بسبب
 انصاف مرادوستی سرکار برین آورد که دوسه حرفی در نیابت تم که دم اگر تقویت بنای دولت اسباب
 نیکنامی منظور است بهر جواب این خطاب نام خان سطر عنایت نامه تلخیص طلب مصلحت شود زیاد و توفیق مراد
 رفیق باد و السلام مکتوب شصت و هفتم میر حسین خان صاحب خلعت شید حسد است فائض
 که نموده و جود ایشان بصورت اصول منسجم رسیده است رساله استعدادشان با تمام و اکمال انجامیده با اتفاق
 بشریت که اهل کمال اسم از آن گزیر نیست مخصوصا از باب عیال ابا جمعه اتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر
 بر حقوق خصوصیت قدیم و بخدمت ایشان آورد و یقین است که بلاخطه مراتب خدایات موثر و فی و مطالبات
 شخصی در تم ترسیم و تمویل نگشته و جزای آنکه هیچ سوا القات نکرده و احرام آن سبب علیه نبوده اند هم اگر این

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

احترام و هم تسبیح و التمام و بیع نخواهد یافت این آثار اگر چه از راه قدر وانی که لازم بزرگی است بطور خدا هر سه
تغییر اسم این عمل بزرگو اند خرید و در باب خالصه صاحب شفق مهربان دله بزرگو را این نوع جوان نشستن فضولی است
ظاهر مختل احوال این فاعلان بالایشان بسع ملازمان ترسیده در زبانین و البته قدیم یکی خداوندی این همه
بی پروایی نمیشد اگر چه درین ایام حال ملازمان سکه کاریم معلومست السلام مکتوب شخصیت چنانچه
مقدم زاد و کلمات پستگاه بیان احسان اصداحی را رخصت کردیم که با رعایت و بی تفاوت بودیم
ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و رفع مضرات است اندایند اند باید که با محضو همان با چه دارم
و چه الهام غایبانی تو با حسن معنی آشته باشند که این باعث خوشنودی تغییر است رضای ایقوم موجب
ترقی و در دین دنیا بشرط حسن ظن و صدق عقیده یقین است که سیرین خان که به لاف محبت هم ملاحظه کمال
نسبت طریق را عریض تر از باب استعول الطاف خاص خود بود و معلوم نیست که قدسیر را محمد علی بیگ معلوم
ملازمان شده است یا در میر شرف الدین که بکمال مخلص ایشانست مرا عریض تر از جان و در صفات شریفان
خیال و وفا داران صدق و صفا و حسن فرست با کلیت نظیر ندارد آنکه حاکمان زمان کارهای عده بسیار است
اوستی نمودند نظر بر وفای عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین است که از مراتب
قدر وانی و حق شناسی قیقه فرو نخواهند گذشت انشاء الله تعالی و در و این سید بزرگ مصلح احوال
فتوحات خواهد شد هم بدید و هم تاثیر چون میر سلطو فارتهای کر بدیده و خسارت های بسیار کشیده مطلقا
استقامت ندارد در خبر گیرش تا خبر ظلم است السلام مکتوب شخصیت پنجم فقیر با بریت صبا که
مکتوبی را امر سهود کرده با آنکه خلاف طورین بود اکنون بکمال و تسیم کن ضرر افتاد اگر چه میدانم که ایشان با شیوه
و فرست بقبول شورت ارباب اغراض خود کرده اند بشنوی یا شنوی من گفتگوی سیکم معلوم است
که اقرا که انشال آن بزرگ یعنی سلاطین دیگر توسط عده مراسلات در امر سهودینی در امر خلافت ایشان
دارند با بر مصلحت جواب هر یکی بقبول اجابت پیش می آیند در عالم دنیا و اداری مضائقه نیست یقین است
که اگر استحقاق امر و عدم آن فاضل خواهند بود و نسخه بنگی که ایشان مناسب بدیگی خود دانسته قبول
مطالب بالاطلاق آقا را تکلیف میکنند اقبال بآن نسبت اند که در و کس نمی سفیه که کلمه نفس می خور

خواب چند روز در قیامت است تنگ مکنی با وجود قنوت حکومت بر بند و هوید است که از چنین کس بر تو
 است فرد است که با خواهی معنای انشای حکم شده و عهد و پیمان بر تو خورده است بعد از آن اگر تدارک را
 نخواهد آمد همان بدنامی سابق و پیش است اگر از حیوان و غافل خواهند بود بجات مقصود و دم منحنی را تلقی قبول
 خواهد کرد شخصی که موصوف و علم و دایست و عقل فرست باشد و رحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر شل شما اکبر
 شناخته با خود کی ساخته باقتضای نفس ملکی مقاصد اکتفا داشته در اصلاح عالم و عالمان کوششیدن عبادت
 و معاد است البته بر مطلبی که تکلیف کند بلا خط این را است اقبال قبول فرماید اگر چه حجت بر تابد و این خصوصیات
 درین مسئله خاص جمیع است شخصه فقیر را به یگانگی از حال هر یکی مطلع است پس فای عهد این بزرگ توقع
 باید داشت فکر خدمت این چنین عزیز و باید است السلام مکتوب شخصه و شخصه فقیر از در
 آرزوی نواب یعنی نهاد الملک بنجالتی دارم به نظر است که وقت مر اجست بخاندان راه تهر انگیزم و در تضرع اکتفا
 نموده خبر در و خود و برانم و ایشان در تهر می آیند و بیکه و روز ملاقات خود و فقیر را خست نمایند بط آنکه
 فقیر در ملاقات جا بیاید و خل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب معاری نواب قبول نخواهم نمود
 راضی باشند یا نه اگر شمارا میسر شود نواب را این شرط راضی ساخته اطلاع دهید تا حرکت مال خود واقع نشود
 از بعضی آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریق حضرت شما راستقیم دارد که اشغال میسازد امری است
 بیگانه گان طریق بلای عظیم است افسوس آنست که برای معاش معاد را دغا گفته اید و بدست نمی آید اگر چه
 به وجه معاش بنای معاد است اگر میسر شود و سمیع شد که نواب ملاقات فلیله رفیقان خود را که وجود هر یکی از آنها
 فایده دیگر دارد و بنا بر غیر حاضر می موقوف میمانند چنانچه وظیفه شاه معهود که از یاران طریق است اخل در موقوفات
 شده اگر تو انید بگوئید که بنا بر و نخواهی این فاعده را موقوف نمایند که ضربه دارد و فایده
 که وظیفه محمد احسان احمدی نیست موقوف خواهد شد پس علی هذا والسلام مکتوب شخصه و شخصه
 بسج میرسد که تهر بان نواب تقریب اشخاص دیگر از اقوان اشغال آن بزرگ معهود که با او عهد و پیمان بود که
 بقسم و میانست با نواب در میان می گردند در وقت خاص نواب از هیچی تشبه ساخته جواب گرفتند
 اگر چه جواب نیا داران استمدادی نیست که اینها آنچه دران معهود خود می بینند اگر چه آخر کار

مضرب باشد بعل می آرند و عهد و پیمان بطلاق نسبیان میگذازند و خواب باید گفت که سمیع شده که بار اراجا
 رفع که در واقع شده است اگر نفس امر مخپین است نمیخنی رافتوح دانند و کار با ازان بپند و بگیرند که از و
 درین عرصه کسی بنظر نمی آید و بار و را آورده نسا زنده و گفته در و غلو میان غرض پرست ازان در یک کار
 جنایات میکنند و بر عهد پیمان استقامت نخواهند کرد و بمردم بجزای تاخیری نخواهند اوصول مطلب بجا
 و نیز بگویند که تیری کنند که مردم را اعتمادی بر قول و فعل شان پیدا شود تا بامید و بیم رجوعی بایشان نکند
 و نیز بگویند که درین ایام عهد نمیکند با خدا بنده که بعد ازین بدین دیانت بداد و عدالت با خلق حسن
 پیش گیرند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار داشته و بهرامی گردد و وقت مست از
 تأخیر بپوش نشوند و از قلت خرج و خزانة ناسید نگرند و قاضی القضاة عالی و مجید الدینان که در علم
 کمال اراحد و در دیانت عدالت فطریه اند از با تقیر از بطر برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان
 بنواب خبر گرفته ام بعد تصرف بر ملک بحالی ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجود حق
 آن بجمت مستان یعنی انضایست نوشته ام بلکه محض آئینت است اگر چه بطن غالب تصرف بر ملک
 صحبت با و ایشان را نخواهد شد که مناسب مزاجی در میان نیست لیکن کاسیابی ایشان بشده و از آن
 وجودشان از برای خلافت مفید باشد مقصود است السلام مکتوب شصت و هشت ختم شده است
 و از رضایت شصت آیین گذشته بر من آنچه گذشته است چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل باریت مسامحت است
 کردیم و از جا خسته شیم که در این بی اعتنائی که بنواب باشا کرده اند گوی با تقیر است می بایستی که هر دو
 دنیا را آتش بکشیم خوب شد آنچه شد حال الانشای نماند که هشتاد و نه نفر ازین قصه را را موسی و حسنیت خدا
 امید اند که بچه اراده بر خلاف ضرر خود درین مقدمه تکلم کردم حال ابی انعام دست ازین کار دو سه روز
 دیگر هم نباید کشید دندان بر جگر افشاده کرده و با بای ویه شاید که اصلاح عالم در نیجوت گیرد و اگر
 از رد کی نواب ناخاکند که روز مره شهادت موقوف شود و بودن آنجا عبادتستان الله هو الاله
 ذو القوة للتن بقدر و صحت و سلسله کار باید فرمود و بانکه حرکت نادان از جا نباید رفت انشاء الله
 تعالی الحق بگویند خرب البحر امده بمه برادران پیمانده باشند و متوسلان مولو نیصا حبه از فقیر حتر

دارند سبب آن معلوم نیست ایشان ملاقاتی داشتند از ساهامو قنست همیشه سلام داشتند و معتقد
 از طرف شان میشد سبب این سلوک نیز نمی فهمم و فقیر کذاب از روزیکه دوامی محمود از خانه فقیر برده روی مردم
 خود را نمود و و خدا ناکند که همان فلاکت اخلاص گزینان است السلام کتب و شجره است و شجره است
 که شجره احوال نگار داشت بود و کم قرار یار و از دیگر اجزاء معتبر بی و صلی مطلقا معلوم شد عجب کاریست و رفع
 دشمنان قوی و پیش است حفظ جان آبر و مع حصول مقصود منظور و چنین وقت بصیرت سبب آن توقع بافتشانی
 از رفیقان تازه در روز از غار عقل است اگر مبلغ گران در خزان باشد بعد رفته و در بقعه و ضرر و مردم زور
 می باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست فاه که طرف دفع فاد خود باید نمود و از اینجا خانان رعایتی
 مردم میکنند و سباحت رفیق میرا زور و عزیزانی که بگفته فقیر با همه بی سامانی این مستحق را که داشته رنج سفر کشند
 و نیم نانی و دم آبی نیابند بر آفرین نخواهند کرد و اگر ز رسید ششم سردار ایوس را که از هر قوم با ما بر بی و از بهر ضرر
 سید ادم و میفرستادم کلیمه بی بی کردی که درین پنج قفسار و در آن رکود و ارشاد و خان آبان خوبید و
 بخدا و خان آبان لیر یار و محمد خان آسنه بدی شخصی است که باندک سعی سرداران شکر و هدیه را بخود میکند
 و بنگار سدها را بر هم میزند اینها همه فادای بی در پی میکند استطاعت سفر بخدا دارند اما ادای نشود و وعده که
 وصول در هر و بیان نیاید کار مشکل است از قریب است میان خود چه نویسم که باین بطور قوی گاهی باز و دلخواه ایشان
 منتفع نشده بر مکان افتاده اند این هر دو مکتوب از طرف خود از نظر نواب بگذرا شد باندیشه تاخیر جواب نمودم
 سخن بکام نواب است سعادت خان شاه و لیخان نزد بهر راه خود برده هنوز هر چه بسته ننوده که مرده و مقصود
 ناکر در رسانید و شود و السلام کتب و شجره است و شجره است و شجره است و شجره است و شجره است
 پرست و اینجا زار و داران معتبر رفیق معلوم شد حاجت بار و هدیه تا بر مصلحت خود و توسط حاجت بار در سنگه و دیگر
 آشتی میکند و ذکر نواب برای تنبیه است چرا که نواب خود از بی سامانی را قوی خواه از اساک مردم را جدا
 و در نظر یکبارک شده و از بهر حال کسی را بر نواب اعتمادی ندارند و دیگر بکدام ضرورت کسی طرف نواب بگیرد باید
 نواب از فریب و سستان آگاه باشد چه جامی دشمنان دیگر بر که از طرف نواب و دینجامی آید اول اعتراض خود
 مقدم دار و اعتمادی در نوبت بر کسی نیست که شکایت عزیزان بنویسم دل تنگ شده که اینقدر زیاده و حوال

شهر اخبار محل از فقیر پنهان نمی ماند و آنچه و قیست با فقیر می رسد هر چند که برای او اشارت کردیم که نواب از تندی
 خود و مرانشان بدینند ندانند و اگر نه بتائی بیگند ششم که یاران تا شامیکه در شکل آنکه اهل مشورت نواب به پیغمبر
 و به غرض پرست که از قوم بهل و آنچه از شر فغانه منافع و بیخ فساد اینها نبل اعتمادی بقا است که نه بر نیر او اسید
 فقیر دارند و به امیرش و بی قطع ایجا داد و پیدا و کتم آشنائی و آشنایان یکی برین لسنوزی آورد و اگر نه مرابا
 و اهل آن چه کار است در ویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خرطیله های زرد داده اند امروز با مخالفان
 ساخته حریف شده اند و آنها که فائده آنانا رسیده و دل اچرا بهبش بسوزند و چرا با اضطراب قبی توجه و دعا
 کنند که با جایت مد و نواب از فرقه در ویشان بابر کافر و موسی جمع دارد و خود را با من یکید و کس نیست
 است که بر دوا افتد و فاسد خلق در عهد ایشان آنا کشیدند باید و بیچ میشود و خدا بباد برسد ظالمان را
 مقهور و مظلومان را راضی گرداند و السلام مکتوب به قضا و و کیم شاه ابدان در پیشاور رخت است
 انداخته و تیمور بر پسر کلان خود را با باغیج بیکران برای نبه و بست و ملک خراسان منعت کرد و اندیشه
 اصلاح مملکت بچایب لمان که هر دو درین ایام از منق افتاده در سر و ارد و ناله است که اینکار از انجا
 خود بگیرد و اگر حاجت بکرت خود و او را مالا جور و لکن انوار رسید به آخر ملک دست مندرستان
 نذر و التماسات فراهم نیار و دفعه قدیم همراه دارد و بس و دم دینی که ماد است بفرار دارند
 این خست یار دست پاچه میشوند و اینها فراموشی است همین مناسب است که نند از لاج و قصد دلی
 بکند آبروی ما و شامیکست پای که بر نزاریم عمل برین آیت کرده ایم فخر طلالی الله بر دن متعلقان بهر تپو
 با بخل فو بست ما برای آینه خوب نیست که آخر در آن خود در فتنه معلوم میشود من غم و کور سو از فتنه فتنه
 که به تیران معتد چنین معلوم میشود و انواب انوب شناخته ایم پس درین صورت شکایت چرا و غریزان
 قوم خود در می آیند شخصی از بعض آثار ما را از نواب گمان میکند و دیگری بنا بر بعضی مقامات نادر
 تصور نمایند و هر دو از تحقیق کار غافل فخر امثال آینه اند گاهی که نواب بفرستی که باشد لغبت میشود و کائنات
 درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض نیاید که بفرستی و غرضی باشد درین آئینه موبتلی نمی نماید
 و مردم در گفتگو با معتد و انمایین پسندان باید دارند انشاء الله حرکت ما را بعد از این موزون باین میزان

خبر در وقت حرام بشی آید آرا دیت عرفی کمتر گاداند و علوم علمای اینها زیاد و هر دو نسخه فقه نه با کلمه
 حرکت باین طرفها از برای مردم اینجند و مفید واقع شد و از سبیل امر و نه تاسا بجا پیور و تمیج منازل
 دستند و جماعه و جماعه مردم از قوم رو سبیل اکثر و از مردم نهی کمتر اخذ طریق تعلیم نمودند و منور و تاش
 نزدیند و جماعه از آنها برآمدند و بقصد خاقیت بدلی برای کسب مقامات میروند و اکثر علمای اینجند و دست
 نسبت طریق شده اند و برای آنها که همراه فقیرنی توانستند بدلی فت میرسین خان که از مقامات مصطلح
 گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار دارد و اتفاقا درین ایام از شهر برای دیدن فقیر
 رسیده بود و بجای خود درین بلاد گذارشته ام مردم و صحبت این بزرگ آوده بسیار فیض میگیزند و خیلی رجوع
 کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید بخاطر دارم که شمار اهل طلبیه بعضی شهر را بشما
 بعضی امیر مبین خان تفویض نمایم اما طاعت نماند و با همه بیاطاقی هر روز بشمار توجیهی افتد زبسی و ست
 و حافظ سرور خان اخذ توفیق دهد که روزی چند با ما باشد که بحث و حتی بسیار بر ثبات کرده و تمجید
 برگیرد و اسلام مکتوب به قضا و تخم بعد و صلوة از فقیر جانان جناب فضیلت ولایت مآب لو
 صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی آنرا در شریعت منوط بر طریقت نور محسم دین دیانت گذارنده اسلام
 و سیرا کلام و سلامت دارد و نیک به شما بعینه نیک به فقیر است و وجود شما با عتقا و فقیر عزیزترین موجود است
 و مصد چندین انوار فیوض دیکات در زکوار شما عزیز تر و در انات از بوجوب یعنی از اهل بیت شما مخلص تر
 نداریم و ما درین اواخر فقیری بخیر و مفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده با یاران حلقه هم بقدر توجه
 می شنیم و پس از یاران مانده و قوی نیست بر سبیل توفیق چیزی میگویند و در صورت ایفای عده باریست
 بسیار گردن میگذازند و شما کار می برند و یانه تاب این گروه ندارم خبر و گذارد و دست و لوازم
 بدل و منزل ساینده نصیب کس مباد و علامت سعادتیست برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال تکفل
 انوار خردی او گردد و نیاز مفرغ بر خور و اراحمه الصد فقیر سخت تشویش دارد و عمری فقیر اخیر شده و گرنه
 از عمر خود باین بر خور دارم بخشیدم که بحث بسیار این نسخه صحبت سید است خدا و او را عمر روزی کند
 و میری دنیا در حده نیست هر چند سرنگند علی رضا خان چون طریق را از فقیر گرفته اند و ذکر طاعت

جاری شد و نسی و اثبات شریعت کرده اند بجهت بر سرند در حلقه شهادت خواهند شد و توجیه بر این
 قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظور است ضرورت هجوم ملالت و انسداد قوای ظاهری و تحریک
 نمی آید و شکر باطن نیست مگر تو هم نگیرد و در هر چه بشود یار سلامت ماند به یاران حلقه متوجه مقصود اند
 و ترقیات میکنند مخصوصاً غائب و وصول فیوض برکات حکم حاضران دارند و سلام مکتوب
 بنفستاد و شش شش فقره از طور تحریر شمار و نسی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را برزد
 باز آورد و مدعی خیس که در حق شما کردم تا خاطر جمع شد احوال که شما از در غدر در آمدید صاف تر
 شدیم و معاف کردیم خاطر جمع دارید و ربطیکه فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکنند که اگر خلاف مقصود
 گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم این نسبت است تسلیم نمایند چه جای اظهار محبت در مقابل حرف
 مستقول فقیر را در کمالات و حقوق اخلاص شما به منظور است بنا بر خیرخواهی نسبت تربیت اظهار علاقه
 اتفاق افتاد و ایتالی مفید گردان خبر ملالت اثر واقع مرومه لطف الناس رسید زهره را آب دل اکبات
 گردانید و ایتالی آمر مرومه را بیاورد و در بر رخ توجه کرده اسحق شد که شمول انصاف الطاف الهی است
 از بر خور دار اسناد اندیشه داریم سلب غم و الم کرده میشود و انشاء الله تعالی زد و تسلی میشود و آخر نسبت
 طریق و طینان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باد و باخوان خرقه و اخوات پانی پت بهمد سلام شما
 مکتوب به شما و چه هم برادر من عجب کار است که هر دو از مردم پانی پت لریز شکایت شما
 می آید معلوم نیست چنانکه شما واقع میشود اگر برستی دیانت شما باعث آزار مردم است از این راستی
 بگذرید برای حفظ حرمت تبادل هر چه بنا بر مردم مری دارید که طریقه و پیران طریقه بدنام میشوند
 برای خاطر لیبیان گیران را آزرده کردن خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری و باطنی و دواز
 عقل است انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد است شما میدانید و از پادشاه مرآتو معنی نیست که بپای
 مزاج که من دارم تمس از دامن سه و تعداد نگار دلی رسیده که سید نجم الله شریف بر ملاک اندوخت حیات
 نماز و معلوم نیست که اجل فقیر در کدام طریقی و زنجیر است که نمیرسد و یاران میروند و فقیر این تحقیق است
 یعنی دلیل الله را می اختیار و دوست میدارد و عکس محبت و در مرآت قلب فقیر افتاده و گردن در

هرگز نقشی از تقوی و تقوی کلمات نمی شنید و معروف فاندان عالیشان این صاحبان که در عرض صد ساله
 باقیه مشهور است اما به تمام احوال ایشان از بیجا میتوان دریافت که جواب فعات ما را نوشته اگر چه کثرت
 اشخاص است میخواهیم اما من می دانم که این بی ایهامی نیست و بکمال انصاف انتظار جواب سفارش نباید
 کشید که جواب این بی ایهامات معلوم آن در دین است الحمد لله که درین فاعده و تقصیری را در یافتن بخواهم منظور
 ازین تمهید است که محمد و م زاده میان فضل علی از یاران طریقه و بیان شرف الدین آشنای زاده و آشنای
 کلمه تقیری و تقیر در خواستند جواب دادن کفر آئین آدمیت بود و ناچار دست تحریر زدیم شاید که اثر
 کند و بکار اینها که مقصود فقر است صورت گیرد و السلام مکتوب بهشتی و در هشتیم رخصت مرد محمل
 بجانب پاتی بت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در بروجی و خاطر دار
 بمالعه نام بکشید و در و خطا نصیحت خشونت کنید و با سمالت میسر برید اگر فقیر را در فاعده بگویند بگویند
 مقابله نمایند و هرگز چه بریزید که خیر او شما درین است که ما زنده بگذرد و آنوقت بشورت پیرای که با وجود
 جزیت ایشان طرفه ا فقیر است نیز مر لعدان ایشان هر چه مناسب وقت باشد عمل آید و اگر ایشان بخانه
 کس بروند هرگز نگذارید و در امور مبارک توسعی ضرر و مست که سبب و از فقر طسو و افقته پیاشو و علی
 شوز سوای موردی در سبب ابر و پس اسالت او هم ضرر و مست اگر خواهید نمایند که سبب و از سو و امی الله
 خود تنگ آمد و در تر برود و دعا کنید که مزاج سو و ایمان به صلاح آید و فقیر را در پانی بت از خجست و نفا
 برادر شما خاطر جمع نیست که مرا از فقر و محنت که با فاندان شما هست تا بکل این کرد و هات نیست ازین راه
 و قصد انظر و مرد و کسی شما را نخواهد گذاشت که کنار و گیرید چه که عالمی بظا هر و باطن بدان شما
 او بجهت است از آن رون و فاعله انداز شما بسیار صبی اند و بی اقبال طالع و السلام مکتوب بهشتی و هفتم
 نس قدسی و شخص علوی مهربان قدر دان این بیچاره و بیچاره و بیچاره و بیچاره و بیچاره و بیچاره و بیچاره
 قدر کمالات شما بسیار میسر دهند و نسخه سائل طریقه از مولفات شما در خدمت ایشان بود برای
 استکتاب گرفته و نسخه دیگر درین باب که برای صبی شریفه بیان نیز صاحب تالیف کرده اند درین سفر
 منتهی از نظر گذشت برای تمهید بیان بسیار رفیع است فرصت نقل در اینجا نیافتم اگر مسوده آن پیش شما باشد

ارسال دارد که نقل گرفته شود و طواری و سوده رساله تصوف بمعرفت مولوی غلام علی رسید و بطاهر
 این مطالب مسائل چند مشرف شده از سبب غفلت و خطیات کبری و انست تحقیق بعد توضیح کبابیه
 و خطا برداشتم باریک اندیشی بر کاظم باید که رسائل صغیر و کبیر مصنفات خود و مجلدی جمع نماید تعالی
 کند و چهار مجلد سیر بنوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث و چهارم
 نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق ابیاح سنت بسیار مستولی است برای ذیل احوال
 سنت بر این گمانیست بوقت ملاقات حواله نمود و میشود مشروط آنکه انتخاب بعضی امورات آن بخاری
 برداشته بمن بدهید که ابیاح سنت اید از دو سیله نیست اگر اراده تحریر بکلیه شرح خلاصه السیر در نظر
 بر شان علم خود نمود و سعی تمام بکار باید برد و اداری جلد اول چیده شود و نسخه شرح سفر لطفاً و نسخ
 را میان شما و عده آن بود و هرگاه شما طلبیده سخت تری از شما نیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه
 از در سر مصنف گذشته و حواشی بدستخط مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق سلمی ثنایم قد را زیاد ایند
 تاب نگاه دارد و یاد چنانچه هست هر چند نصحت مولوی انیم اند قریب نیست نسخه سیف السلؤل امر و خود
 حواله ایشان کردم و رساله خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی احمد صاحب که هر دو پیش فقیر بود نیز مرسل شد
 خدا برساند و السلام مکتوب هشتاد و دم بر خور دار احمد الله و محمد حیل رسید بد و بر عایت حرام
 بهو چند مقام کرده بعد نزول باران بستم چهارم محرم نصحت مردم محل قرار یافت سواری بار برد
 و مردم بدر قد شام بختیبه که بستم سوم این ماه بود بر در واره فراهم آمده بودند که آثار ولادت کاظم
 پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کج موتوف شد صحیح که دو شنبه بود احمد الله را نصحت یکم
 چون با هم گنج رسید قریب بستم سوار و دیله از انظر می آمدند یکبار بختند برین هر دو جوان چون
 اینها مستعد جنگ شدند دست از براق اینها برداشتن و قیچ پارچه با از محمد حیل گرفته که خند احمد
 بنار بزرگ عازر و قهای آنها روان شد هر چند محمد حیل مانع آمده فائده نکرد و بعد قطع مسافت بسیار و
 آن سواران توقف کردند این بر خور دار بر سر آنها رسید بقیه طلب نمود و آخر کار جنگ سید و احمد از
 مجروح گردید اما حق تعالی جان آبروی او نگاه داشت و بخل سواران انداخت که بر دلیری این کفر

پاره را که فی این قسمت کرده بود و نیز فراهم آورد و حال نمودند و رفتند و این بر خور دار با وجود شدت آفتاب و
 حرارت مسافت شش کروطنی کرده و وقت عصر بقیع خانه مراجعت نمود و یک تخم شمیر بر شانه رسیده و بخت
 دوخته اند مزاج خوبست فقیر رفتن خود تا غسل صحت این بر خور دار موقوف است ان شاء الله تعالی در یک هفته بشود
 تخم عقیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده هزار آفرین هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت است
 و السلام مکتوب شهادت و حکیم ساخته درین ایام اینست که امروز که بستم بنهم جادی الاولی است بعد
 از دال سکمی صاحب یعنی والدۀ شمار طاعت نمودن بمن وقت یک سر بریده و خبر داد و حکیم شریف خان صاحب
 تدبیر کفین تجنیز نموده و آنه پانی پت خواهند نمود و اگر میسر شود فقیر برای ناز جنازه خواهم رفت این وقت هر چه
 از خجتهای تملیل و قرآن مجید مستغفار حاضر بود بنام آخر عرسمه گذرانیده شد خدا تعالی حجت کند و با وجود
 ضعف بطن آن مرحومه حالتی بر من گذشت که در تحریری آید اما خدا نا الهیه را چون اکنون تنها این است
 خدا بهر چه را یعنی متعلقان ایشان را زنده دارد که ستورۀ بزرگتر از ایشان در آسمانان مانده و در فقیر نیز
 حالتی مانده است پس فراختر انتقال بهم سمیع خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه
 طریق محروم ندارند و قلب و تنویر حاصل شده قطع مسافت بهر شرح کرده و مرگشته و بیست و مور درسم
 و مردم محل از طلب نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته
 در اقطار از دنیا و اقبال آخرت محبت خدا و رسول و صلی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود
 زندگی صوفیانه در کمال متابعت میکند و آثار غرور و فریب معلوم نمیشود و السلام مکتوب شهادت و دوم
 هر چه با مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال است **هـ** آنچه آید بر تو از ظلمات غم بنهم بیا کی و گستاخی
 بهم **هـ** اگر بازندگان بالادب با خردان مهربان و شفقت ندگی نایب کوچک پس بی باشا نمیتواند کرد و در اطاعت
 خدمت مشو هر که فلاح دین دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آنست باید کوشید و غضب و غصه باید خورد
 و زبان را از کلمات مالا لاین باید داشت تقیید در نازیم باید کرد و بعد ازین کسی چه قدرت دارد که شمار را رنجاند
 و از سفر حج که ام سلمان سلمان منع خواهد کرد و بشرط آنکه فرض شود و هر شافرض نیست اگر مستور از تقی
 یابند و از شما توجه خواهند البته توجه به پیدا جانت است تا شایه خواهد شد از خواب پیران امید تو نیست بزرگوار صفتش

و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مقید باشید و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق حسنه ملازم گیرید
 موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام مکتوب هشتم و در سوهم معلوم شد که اراده حج
 کرده اید از دیداری ظاهر و نسبت باطن بعید نموده که با وجود عدم فرقیتهای حقوق والدین و اطفال حق
 زوج که بچندین عینم الم قبل است اختیار کردن و ترک کبار برای ادای سستی گردیدن از مثل شما با کمال
 مستبعدست باید که بر مکروهات مانده صبر نموده و انتداب با مقامات عالیه رضا بقضای کارکنان نمود
 این خطره را از دل برآرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان فی حق خوب نیست
 آنچه از دم محبت غیر حق پیدا نوشته شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که قطع
 نظر از فائده اجر سعادت اخروی و است بنویسند و نیست **و پنج کنجی بی دو دینی و اقامت**
 جز بکوت گاه حق آرام نیست و از فقیر در تحریر رسم غزای پرسی تاخیر برای اتوقع شده که در غلبه
 خزن اند و تعزیت کردن با خوش بجان غم میگرد که تذکیر محاسن متونی را تقصیر است و در حق آن مرحور توجع
 کرده و هم مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختممانیر که دلم خاطر جمع دارید و تحلیل میرسد بپایانم و خود را
 از شکر تزییات باطن که نوشته اید بابت فقیر هم معلوم سپناید هر روز در مظهر صبح اول توجع بشما میشود و
 مساوات کمالات نبوت خول ظاهر بگیرد و از خوبی استعداد شامت و تقسیم اوقات بر طاعات و تقویت
 بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر میرمشود و شکایتهای نایا دآوری گلبانزیهای دوستی است
 رفته شکر بگذردم مراسلات رسید و تقصیر معفو انجامید چون این بی پرداینها خبر از بی ایتامی اخلاق
 حوصله خصومت آنرا برنی تاب بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات و دهانی از درگاه و السلام
 مکتوب هشتم و چهارم آنچه نوشته اید که درین ننگدستی تصدیق نکشند چه معنی دارد و درنگی اندک فرا
 بولوی و مثل الله عز و جل پناهی صلی الله علیه و سلم بسیار میرسد خواهد شد و هم فرستاد خدا ایتالی فقیر را از جنات بجات و هر که توقع شفقت و اعتماد
 و من از ناسازی زمانه بخد ورم اگر قروح ساعدت میکند و زندگی و فانیانیه انشاء الله تعالی بر عایتها و خیر
 کرد که شمارا اشتقاق والدین من سر خوش خواهد بود که در اخلاق سیران تقصیر سبق کتاب توجع خدمت والد
 بزرگوار خود و رضای والدین من خد و شرفیه بگو ششید انشاه و خط بجز نایند یک شخص معتمد را مقرر است

که جواب آرا بنویسانند باینکه کس از خانه گفتن مناسب نیست السلام مکتوب هشتم و نهم
 خدا شمار این سال زند و دارد که بهای مملکت را پس خاطر فقیر تخلی میکند و مقصد به اصلاح
 می آید باید که از نیکه بداند و در غافل نباشد تا فقیه خاطر جمع درینا بریت طالبان خدا اشتغال بشود
 و شایسته درین اجر شرکت باشد و در خدمت مردم محل و رعایت خاطر مرزاشاه علی بگویند خدا شمار
 زنده دارد که به عیب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است فقیر فریب خوش آمد مردم محل خود و در پیش
 حج بر قنات ایشان شهادت دوستان هند و ستار بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت بر جا خواهم
 خواهم رسانید اگر خدا او را باز دهمت فتوح است گرنه بهر چه بادا و آخر سفر طاعت است از غایت
 تجربه جدائی اجاب آسان شده است اکثر یاران مانوس فرود رفتند و توفیق خدمت یاران دلی خود
 معلوم است و بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعت از مردم اینجا و جماعت از صوفیان شب روز
 خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب زید بیاورد و در آنجا اشتغال و در آنجا شکر اینها بگویم بفضل الهی
 طبیب و دو اجداد پیش عمر باقی بود و گرنه بعضی مانده بود خدا ملاقات و زنی که مکتوب و هشتم
 احوال مردم شهر زیاری عام و ناسنی تا کجا نویسد خدا ازین بلا دور و غضب الهی ببارد که نسبی در آن
 سلطنت مانده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراخ حاصل نموده تجلی طریقه و پر دخت احوال یاران
 حلقه مسیح و شام شغلو است که ازین حرکت بهین مقصود و بواجب مدد علی احسانه باید که شما موفق گفته است
 سر و پوری حاضر شده است کین تنی میکرد و باشد و خدمتی اگر نماند که ضروری باشد نظر محقق
 فرزندی تقدیم نماید رسانید زیاده برین از شما اسید است بر اعتماد آن بر خود را خاطر جمع است السلام
 مکتوب هشتم و نهم معلوم شد که تمیز جنازه پادشاه بیکم یعنی والد حضرت مولوی شاد خدا
 کرده روزان پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که جنازه کجا خواهند خواند اگر در مسجد جامع بیارند
 این ضعیف هم داخل ثواب نماز گرد و که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعت کثیر درین مسجد
 داخل این جن خواهند شد و السلام مکتوب هشتم و نهم بعد و مسلوله از بیچاره همچنان فقیه
 مانجانان صاحبان آنجا خدمت میمانند بر علی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که بجزر و ملاحظه خدا شکر است

طلب مولوی نعیم احمد صاحب و صلوات الله علی نسی منتهی نخست مرحمت بطن ادم و سجا و جلشانه آنچه
در حق ایشان بهبودی اند نظور آرد و باله ماحده ایشان نوید این بصفت سلام رسانند و استلام
بر حاشیه رساله مولوی غلام محیی احمد و فصلی علی رسوله سر کرده علمای فحول جامع مقبول
و مقبول سید غلام محیی و صلوات الله علی مائینی که نسبت اخوت طریقت باین میچندان مبنی جابجایان دارند
ایای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود و تحریر نمود و از نظر گذرانیدند حق
اینست که باینهمه ایجاز قدر کافیت بر بیانی وافی جزا هم الله تعالی خیر الجزاء اما تعرض مسئله تطبیق ضرورت
نداشت که این توفیق بین الکتوفین اگر چه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است هر چه اصلاح
الفشین العظمتین فرعم الله عبدا انصف لم یغسف السلام علی من اتبع الهدی

ملفوظات

ایمان محل که ایمان آورد و محمد و رسول آنچه پیروزند آورده است و ست ادم و ستان خدا و رسول را
و نیز ارم از دشمنان خدا و رسول بهجت نجات کافیت هر مقدمه ابریل بابت نمودن عهد علمای تحت
و عامه مسلمانان بآن تکلف ننهد تحت سائمه اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر
ضرورت نیست صراط مستقیم که فردا بصورت بل صراط ظهور نماید هر گاه در خیال می احواجی از آن
صراط مستقیم نیست فردا از آنجا استقامت خواهد گذشت یکبار رضی بی ادب در حجاب میراثین
عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و ماحمیت دین احترام اصحاب سید المرسلین صلی الله
علیه و سلم غضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر بر کشیدم به نظر تمام فریاد بر آورد و که حرمت امام حسن
رضی الله عنه از سر من در گذر ریخ بر شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو شست آن
بی ادب را عاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشایخ و رحمة الله علیهم لازمست در حق
پیر خود اگر از راه نفع و استفاد عقیده فضیلت نماید از فردا محبت مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجتهد
رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده و در برابر
اصحاب آن طریقه با مقامات و وار و ات سید و اولوف هم زیاده نموده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که

اقرار هزاران علما و عظاما بر توحید حق تعالی با اولینا یا نفیست ایشان بر آن اکابر رحمة الله علیهم
 نمود که آن کبرای دین از شایع ایشانند عمل بخرمیت نمودن و تقوی گزیدن و ریت و سختی نمودن است که
 معاملات باهشده و عمل بدافق شریع گو یا موقوف گردد و دیگر بطریق روایت نقد و ظاهر تقوی زن خود آید
 و از محدثات غور و بدعت اقتضای کرده شود بسیار غنیمت است التماس یودت الرقة و الرقة جلالت
 پس آنچه موجب محبت الهی باشد چه احرام بود و در حرمت مزایم اختلافی نیست مگر در احرام سابع گفته
 دینی را مگر و روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راهی میفرستند آذانی سمیع مبارک سید گوش نمود
 فرمودند و عبد الله بن عمر هر دو را و اجماع استماع امر نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی در احرام از جنین
 آواز سخت بزرگان نیستند که عمل بخرمیت معمول دارند و از رخت اجتناب از سلب پیرهن نمایند که در جوار
 علما با اختلاف است و ترک مختلف فیه اولی بخین از کمال تقوی و کفری اختیار نمود و ذکر چه موقوف داشته اند
 توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شریع از ان ساکت نیست صوفیه علیا از روی کشف و در
 بیان آن خود را از غلبه احوال محبت معذورند و بجا است سائل توحید و تخیل معنی الوجود و الاله توحید حاصل
 نمودن نزد ارباب معرفت قوی ندارد و یکی از علما در مناسی دید که علمای صوفیه بجهت سحر و جادو عالم صلی الله علیه
 و سلم حاضر اند علما از صوفیه شکایت یافتند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نموده و
 شرح غلطی پیدا شده میان ما بدانست اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این اکابر را از غلبه محبت که بجا
 حق سبحانه و تعالی در بند و بسته گشت داشتند یکبار فقیر را عروچی واقع شد و نور فسط کشف گشت نقوش
 تمام کائنات را در نقش بود و قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یا و کمالا لاشیاء اعراض حجة فی عین و حجة
 در یافتم که عکس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود است اقبای می پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده
 مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه متغیبه ساختند که فوق این مرتبه
 مرتبه دیگریست چنانکه برای صوفیه سه موده اند فوق عالم الوجود عالم المملکات الوحد و پس ساری توحید
 در انشای سبک و کیش می آید و علو میکشی تا وایل موافق ظاهر شریع است بعد از ان موضح میگردد و از انکابر
 او یا که این علوم منقول است یقین است که از ان ترفیات فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان را

در اخلاص ثبات از دیا کریمت فرمایا فاضله فیوض محل شکلات بصورت پیر و مرشد اینها در و اوقات نماز
 و گاهی بعضی لطائف آن بزرگ بصورتش تمثیل گشته و سطر بر آید کارها میشود و آن بزرگ را گاهی احوال
 این معانی هم نمیشود شخصی نزد خیر گفت که شما از مکه معظمه کی آمدید گفتیم من کعبه گاهی نرفته ام گفت من شما
 در که شریف طاقات کرده ام و صرح بی که یاد من نرفته بود مرا ارشاد کرد و بیس باید که چنین اوقات موجب
 عجب مباهات نکرد و از ما و شما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت کمال امور و تعالی است **ع** او به اینها
 خویش را با او بدزد و خرقه و رویش اند پیری و مریدی در نظریه محض بجهت مشوره و کلاه نیست تعلیم که
 قلبی حصول جمیع توجع الی الله در صحبت مرشد ضرورت اختیار اشتغال طریق جهت حصول علم
 محبت آبی است گاهی فرط محبت محض و بهت بود و الا دوام ذکر شریف اوقات آن منصرف طریق و دان
 نه است بزرگ جمیع مرادات کثرت فرمایید دل بند که کثیر نیکشاید هرگاه در ذکر گفتمی و بخودی دست
 بکفایت آن باید پرداخت اگر در بخت آرد باز ذکر مضرع و تقار نام باید بخون چنین است اسم اشتغال باید که توان
 دوام پذیرد - اوقات را بیکر و عبادت معمور داشته اند که خود را از اوقات با سوا پاک باید داشت
 و بهت جز مفهوم اسم مبارک الله که بر آن ایمان آورده ایم هیچ نباید که شت تا ملک حضور را رخ کرد و دین
 کامل که اسلام و ایمان احسان است حاصل شود و هر وقتی که بل متوجه شود دل البی سعاد جمیع باید در
 اشیا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست هر چه عیانت آبی است الاصل که حصول مرتبه حضور و احوال
 دل ملیم از توجع غیر جدا باید بود و اوقات و مناسبات چندان اعتبار انشاید درین باب انبیا بسیار واقع میشود
 گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت و ر و گاهی خدمت سادات گاهی
 در رس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در اوقات نموداری شود
 و همچنین و با مناسبت بخدمت اولیا بصورت آن اکابر تصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقررات
 صورت و قه پدید آید اینهمه شعبه اول اسرار می بخشند و در حقیقت هیچ نیست گم زیارت رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن توفیق طاعت یا ده گردد و اوقات مطالب نفس الامر با
 البته نور عظیم است - دیدن رسول خدا و ریت الهی که آنرا بکلی بصورتی گفته اند نعمت خدای عزوجل است

بهر قیسه که باشد از مناسبت استخوانها و است سانسبت هیکل و اباب النعمه نعیمها در وقت غلبه هوا طر الحما و
 الفرج بحجاب آبی باید نمود و صورت مرشد نصیب العین باشد بواسطه التماس الی ارامراض باطنی بایستد
 صفات افتخار را انحصار لازم باید گرفت بر خفا و قفای خلق محل مصلحت عبادت با خود سازد و صیفت سرانجام
 این نبستی به عاشقان اندیشی وین نبستی به نظر بلند باید داشت مجاری امور را نقد بزدانسته لب بچون چرا
 نماید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر در حق نبی تقصیر نمود
 و اهل بیت در اطاعت می نمودند رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود و هیچ گوید اگر نقد و زبونی چنان
 کردی به حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعل خلق عظیم
 صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف است بعثت لائتمم مکارم الاخلاق از در زش زکری و ثبات
 صفات بشریت کم شود و در نقیض است که هر ذمیمه ابداع از ذکر اکر طبعه بکلمه لا چند و زلفی باید کرد و بجا
 آن حب خدا ثابت باید نمود و آن همه زائل گردد و در ملائکه بودی نفس کسب مقامات سلوک باید کرد
 غالب است که ذایم بحکم مبدل گردد و حق اینست که در ازل صفات بوقتیسمه و تزکیه منکسر شود و بهیصال
 دوام ممکن نیست در حدیث از دست اگر بشنوی که او از جا منتقل گشته تصدیق نائید و اگر بشنوی که کسی از
 جملت خود برگشته باور نکنید لا مبتدیل الخلق الله امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمود نه
 غضب من برفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حال و در حیات اسلام ظهور میناید بعد فنا و طمان
 تسلیم در خدا و صف سالک میگرد و در فنا می قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عباد سلوب میشود و حسنه
 فاعل حقیقی در شهود سالک نماید و توسط و صدا اعتدال در اکل شرب نوم و یقظه و اعمال و عبادت کاری
 بش شکست چند باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشیر صلی الله علیه و سلم مضبوط گردد و تبعیت انبیا علیهم السلام
 بحکم تحصیل حد اعتدالست در هر امر لایقوم الناس بالقسط انض قاطع است در غیاب از دوام توجه به
 فیاض آنقدر فیوض برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردد دیده ریزان میگردد
 تصور اعمال خود پیش نظر دشمن سابقه غایت بیعت ادیدی کارگذار رفته و راه دست به چرخ علی
 بسیار کند از صفت استغنا و کبر یا خائف بود و دغدغه تقصیر و امید و اثنی و وسیله قبول سازد و گفته اند که

بسیار داند و نعمت قلیل را بیشتر رود و اوام شکر و رضا لازم گیرد که کثرت در دو هزار بار و استغفار لازم
و این دو هزار است هر در کتب کتوبات حضرت مجدد فی الله تعالی عنه که محتویست بر مسائل عشر
و اسرار طایفه معارف حقیقت و کلمات سلوک و قافیه تصوف انوار نسبت مع الله بعد عصر مداومت
که درین امر کشاد او اب سعاد است و دعای حزب البحر و طایفه صبح و شام و ختم حضرات خواجگان قدس
امیر اکبر هم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند تا تجدید و دوازده رکعت بر قدر که آسان باشد
بقرارت سوره اخلاص یا سور یونس نماز اشراق چهار رکعت چاشت چهار رکعت شش رکعت و
روزال چهار رکعت یک سلام و شش یا بیست رکعت بعد است مغرب چهار رکعت بعد است عشاء
و سنت عصر و تحفه و ضعیلازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک و جزو کلام تحمید و کلمه توحید صد بار
و سبحان الله و بجمه وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه فوقیه که در حدیث صحیح ثابت است
باید نمود و مادرین اعمال حضور قلبی ضرورت حصول خدا که علامت آن بی شعوری از ما سوا و دوام
توجه بخداست اگر چه بی نظریه زود میشود و انقیاد و تقرب آن مرتبه عالی که نسیان ما سوا و قطع علاقه علمی و حبی
از دل گردد و بعد مدت دراز دست میدهد بی سال از خدمت مشایخ کرام رحمته الله علیهم که مقامات
طریقه کردیم و زیاده ای سال است که بظالمین حق عزوجل طریق تعلیق می نایستیم صفت سال شده
باشد که بوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه بقای قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطنی که
تمام شده حال آثار فانی قلبی چنانچه باید ظاهر میشود از ظهور کمال فنا بارها یقین میشود که ازین جهان
انفعال کرده ایم و اگر در آنوقت کسی آمده سلام بگوید معلوم میشود گویا بر قیامده تحفه سلام گفته است
یکبار از آنحالت افاقت میشود و گمان میسریم که هنوز زنده ایم و ازینجا رخت سفر بپوشیده در وقت
ظهور فنا آنقدر در تصور غالب می آید که خدمت تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر معزی
منتهر جفته است شیخ مروتی جنبانی میگرد و بخشود تمام منع کرد و در روز دوم خود ابرو زدند که بر خیزند
و روز پنجم با نیا و فرمودند و بیرون نسبت بقایه ظهور میداشت پنداشتم که نماز روی بنه با و دنیا
و روز ششم منع نمودم و در وقت نسبت بقایه ظاهر است و تعظیم کبریای الهی بر باطن ملو که گشته

اگر تمام عالم بجهت حق این مرتبه ادا کرده باشد شناخت تجلیات الهیه که متصل بر او است بآیه است
 و معرفت او میشود امری و شوارست نظر بصیرت نیری باید تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد
 بعد حصول مقامات طریق احوال سالک مثل مرصع تصویرات مختلف میگردد و گاهی نسبت مقامی ظهور یابد
 در کیفیات خودش مظلوم پیدا رود و گاهی نسبت مقامی دیگر بر تواند از گردیده حالتی دیگر برسد
 و قتی که آرد اما چون نسبت متوسلان فاعلان احمدیه بحالات و فوق آن میرسد از لطافت بیری
 تجلی ذاتی ادراک حالات تعدد میگردد که لطافت صفات و جمیع مقامات سافله موثر گردد و کیفیات استوار
 می سازد و اوقات منامات که دل خوش کن لطافت طریقه بود نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و
 نکارت محض است و خلوتی نشسته بجهت نسبت باطنی و دوام توجه بدار فیاض باید پرداخت و اوقات
 با دای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال نسبت جمیع صفات محض و حضور و آگاهی است
 از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن اشرف ملک ملکوت بظهور موهبت لمارا و خشن میسر
 از کثرت ذکر تمیل فنای صفات بشریت از کثرت در و دو اوقات نیک از کثرت نوافل از کثرت
 دلی و از کثرت تلاوت نور و صفای هم میسرند ذکر تمیل بلحاظ معنی مفید است در طریقه و محض تکرار
 لفظ سرایه ثواب آخرت کفر سیاست - ذکر نفی اثبات بحسب نفس کلمه صد بار فائده نمی بخشد زیرا
 هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجہ نقشبند صلی نفس را شرط ذکر نمی فرمود و ندید میگفتند ادا و اتم کردن
 نفی و توجه بدار فیاض کن طریقه خود مقرر کرده اند بر صبی الهی تعالی عنه بهوش در دم اول بذکر دل ضرور
 است چون فکر قوت گیرد و آواز اسم است سمیع خیال مدیس در هر نفس توجه و آگاهی بذات الهی میداد
 با حفظ خواطر از باطن و بجزر و خور خطر دل ایامی گرفت تا و سادس و حدیث نفس بنگاه بر پا کند مانع از ورود
 نفس هجوم خواطر است کثرت اسم ذات شمر نسبت جذب الهی است و نفی اثبات جهت سلوک و قطع مسافت
 راه فائده دارد و آرد ابراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه ولایت مظلومی نماید و در کمالات نبوت
 یافت بجز نکارت جهالت محض باطن نیست اما در مقامات فوق اگر چه لطافت بیری لایزال نیست فی الجمله
 دست ادراک میرسد لطافت و بیری نسبت مجددی عیب انکار مردم می شود و لهذا چون سیر سالک

در این مقام از شتابان نفس کلام از صمد بار فائده نمی بخشد

بکلمات میرسد مراد و بخاطر می آید که مبادا ترک طریقه نماید انشاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات باطل
بمقامات عالیه بخواهیم ساینده مقصود باشد و در این اشیاع مستند نمودن آن در هر مقام حاصل است بر وزیر
وظایف از پیش طلب که در مقامات عالیه مجد و نقد وقت می شود اتصاف کیفیت مقصود پیدا میشود و در
اتصاف بی تکلیف بی قیاس هست با الناس ابا جان من . و هیچ ذوقی و شوقی و محسوس
آن نمیرسد . راه وصول بحالات قریب است که مسدود گردد و در طریق ولایات مسلوک باشد درین آخر زمان
استعداد و از سلوک مقامات کوتاهی نمود و مقصود رسیدن اینها مستعد گردد و پیش ازین قریب است
سی سال شده باشد که میرزا طایبان بیعت بود و کشف و جلال نیک استندنی احوال اگر طایبان بیعت
اصحاب فقیر با خلاص قدم سبب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز ولایت قلبی یا فوق آن نافر گردد و در
بمقامات عالیه مجد و پیش رسیدن سخت نقد و دار در کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم
میشود بسیار نادر است پس گفتن بشارات بر خدا فقر است سالک استغناء و بر باید نمود و تغییر حالات در و
واردات دوام توبه الی الله و جمعیت خاطر و تعمیر و قات و طایف عبادات عمده نهائی نیست نسبت با
شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب بسیار مخطوط می نماید و در جمیع طرق اهل انده کیفیات بقصر فانیات
همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن نسبت اهل طیفان جمعیت که بر تریج حالات و نبوت
و فوق آن سید اند و آن خاصه طریقه مجد و نیست نوار بسیار می آید و سالک و در مرتبه می نماید تاثیر
گرم که میانی شوق می بخشد بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت طمانیت بود که الانگی اینها اصحاب از
حرکات بتایان منع میکردند که صحیح و نفع بعد زمان اصحاب سول ضعیفی الله علیه و سلم پیدا شده . علم سالکان
خواندن یاد صحبت علما با استماع آموختن بحسب صحت عمل لازم است . علم حدیث جامع تفسیر نقد و وقت اتق
سلوک است از برکات این علم نورایان می افزاید و توفیق عمل نیک اخلاق حسن پیدا میشود و عجب است که مش
صحیح غیر ضعیف که محدثین بیان آن نموده اند و احوال و آه آن معلوم است و بچند واسطه سیر نبی معصوم که خطا را
بر آن نیست پس نمی آرد و روایت نقد که باطلان آن قصه و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم
نیست بزبانه از و در مظهر سیر سید محمد که خطا و صواب را نشان دست معمول گردیده است و بنا بر آنواخذنا

ان سينا و اخطانا کما کما مستان بياست عليم الصلوة اما در وقت که حلال مفقودست چهل شيع فته
اکثر دارد از عليم و ادب معری مياشند و بسبب بواج برعت و عقد کما فلهامی آيد عز و بت تجربه در
ساکنان اوليت با نکی از رزق ساختن بعبادت مولی بر داشتن و در شهر شهرت داشتن و هیچ
ارث و وارث نگذاشتن و نسبت بسبب بزرگ و شریف در حدیث است قال النبی صلی الله علیه و سلم ان غبط
اولیای احدی لمومن خیف الحاذق و حطم من الصلوة احسن عبادة ربه و اطاعت فی السر کان فی الناس
لا یسأل الله بالاصابع و کان رزقه کما فافصیر ذلك ثمره بیداف قال عجلت منینته قلت بواکبه
قل ناته رواه احمد الترمذی ابن ماجه - یار هاشم زیارت حبيب خدا صلی الله علیه و سلم
در اقامه دهم و عنایات کثیر و بحال خود دیده و در مرتبه اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
حاصل شد بر فیل سوار بود و در سفر آمد و فرمودند بایمید که ما دشمنانهای خود را با هم چسپانیم باین خوار
هیچ بخاطر نمی آید بکار بحال جهان آرای ستم کار کائنات علیه افضل الصلوة و تمجیات مشرف شدیم گو یا کس
آنحضرت برابر دراز کشیدیم و در حق نفس مبارک بمن میرسد درین اثنا نشسته شدم و پیرا دگان سهرندی
در آنجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر آوردن آب بخودند به عرض کردم یا رسول الله آنها پیرا دهای من
فرمودند اما بل مرا می نمایند پس عزیزان آنها آب آوردن و من سیر خورد و عرض کردم یا رسول الله حضرت
در حق مجد و الف تانی چه میفرمایند فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول الله
مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد دست بخوانید بده این عبارت بعضی مکتوب
ایشان انه قال و داء الوداع ثم و داء الوله خواندم بسیار پسند نمودند و خطا فرمودند - فرمودند باز بخوانید
ما ز این عبارت عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند و این حالت امتداد کشید و وقت صبح کی از عزیزان بگاه آمد گفت
من شب خوابی دیده ام که شمار و بای خوبی دیده اید آن و یا که است تغییر این و یا پیش از گفتیم بسیار متعجب
از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم من خود را سرا پا نور حضور در ایتم دار کیفیت های این خواب
که بهتر از امر پادشاه است و در هیچ عطش و اشتها نماند - و من می دیدم که در صحرائی و سنج چیت و و است کلان
و ادیا بسیار در آنجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجیه نشینند و در آن حضرت جنید قدس الله

به این معنی نوشته اند و آنرا استغناء از اسما و کیفیات حالات فنا بر سید الطائفة ظاهرست که پس
 از ادب برنا مستند گفتیم که بامیر و ندکی گفت با استقبال امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر
 علیه السلام فرمودند که من و شما با بر بنده و ولید و موثره حضرت امیر فرمودار گشت حضرت دستش
 دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتیم این کیست کسی گفت خیر التابعین ابی سقر بنی است آنجا حجره مصفا
 در کمال نوازیست ظاهرست همه عزیزان در آمد گفتیم بجا رفت ندکی گفت امر و زعم حضرت غوث الاعظم
 بتقریب تر شریف بودند و قتیکه فنا نیستی بر نسبت باطن ظهور می یابد و سالک بوصفیت بخودی و
 استغراق بوصف دیگر و خود را در واقعات مرد می بیند و سیان بی شعوری لازم حال میشود و یا
 که فقیر دانی قلبی بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست او قطع علائق و زوال جزا و گشت
 در واقعه بی سیم که سر برین جدا شد اما کلمه طیبه بر زبان جاریست و نیز دیدیم گوایس مرده ام تمهید و تکفین
 من بنمای پس جنازه برداشته بطرف فراز حضرت خواجہ قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بردند و روح کن
 تبرا داشت آنجا جنازه را در قبر نهادند و قبر را بجاگ انباشتند و من بر سر دیواری نوشته ام منکر
 کبر و ضعیف که در حدیث ثابت است آمده و مذکور بر زمین ده در و در قبور آمده و جان مرا بالعرض علف
 پیدا شد جواب سوال کرده فرستند و من در قبر آرام تمام خواب فتم و نیز دیدیم که من از اینجهان در گذشتم
 مردم بید تمیز و تکفین بخوابند که جنازه را بردارند ناگهان جنازه در پویر و از نموده روان شد و مردم در
 جنازه میزدند و روح من ایشانست در نیوقت باعی خود میاد و در با منظر تشویش چشم و گوشی شو
 سرایه جوشن و خردنی شو باید که بیای خود روی تا سرگور ای جوهر پاک بار و دوشی شو
 از فرط محبت که فقیر را بجناب امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است حضرت شاهی
 علیه السلام تشبیه ایشان را از انقضای بشریت غشایه بر نسبت باطنی عارض میشود و خود بخود رجوع بآنجاب
 پیدا گشته با اتفاقات ایشان رفع کرد و در می شود و کیا رقصیده در روح ایشان گفته بودم غایت بسیار
 فقیر نموده از روحی تواضع فرموده ملائق اینهمه به ستایش ختم
 نسبت با بجناب امیر المومنین حضرت

علی کرم الله وجهه میرسد و فقیر اینباری خاص با نجاب نابت است در وقت عروض بار خسته بانی توجه
 به تخطت از آن میشود و حسب حصول شفا میگردد و کیبا قیصر که نظامش نیست ^{مست} نه پنج چشم
 اکامی امیر المومنین حیدر ^{را گشت} امیر المومنین حیدر ^{بجانب ایشان عرض نمودم و از}
 فرمودند محبت اید بمل بیت اهدار رضی الله تعالی عنه موجب یان سرزایه تقاضی نمودن و بیان است
 علی بن ابی طالب است این اکابر رضی الله تعالی عنهم وسیله نجات دارم ^{مست} مکر و مظهر باطنی و در خیال
 نجات خود بولای بوترا بگذاشت ^{مست} سیار حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب حسن است
 باینکه احقر اینهاست. ^{مست} دموده اند ایشان خود جواب آنرا قریب رسیده و اندر انصاف کافیت و بسا
 کلمات که از باب ظاهر بر آن گرفته امی نمایند از او میان کرام صا در شرب و بی ادب و درست نیست و در سر
 که چنین سخنها کرده می شود و زنگنه حوالی یازده میساعت الذنابمبنای مقصوده بالسر الی باطنا آن کلام
 ایشان نیست باری است و شیخ عباسی محدث حمده الله علیه اگر چه در اوایل مال بعضی معارف ایشان
 نوشته اند و از آخران باز آمده بخیرست خواجہ حسام الدین خلیفه حضرت خواجہ باقی ^{مست} بالدر حمده الله علیه نوشته
 که درین ایام سلفانی فقیر بخیرست میان ^{مست} شیخ استیلا الله علیه الله تعالی از حد تجاوز دست و جلا پرده بشریت و
 مشا و و محبت بیان بازده قطع نظر از رعایت و لایقه و انصاف و حکم عقل که با چنین سخن نیز از بزرگان
 نباید بود و باطن بطریق فوق و وجدان و غایب بی افتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله
 متقلب القلوب و مبذل الاحوال شاید ظاهر بیان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بجهت نوال ^{مست}
 در رسیدن آنرا زباده شاد و ایشان دلیل محال متوجهت ایشانست انبیای کرام را علیهم السلام بوجوه
 علیه السلام ده زندان است و در شستن و رسیدن المرسلین علیه السلام و در محبت و افرود و محض
 در دفع عثرات و شبهات سائل نوشته اند و بهترین سائل و شبهات ساله مرزا محمد باقری ^{مست} خوشی
 که در کثرت تحریف و تحریفان چارند سبب ساینده فیض الهی بی نهایت است و مقتضای استعدا
 می آید از او باطن یافته الله تعالی متاخران با اقتضای حکمت بالحد و کمالی غایت فرموده که از تقیه
 اند و در سبب خوشی مروی نیست در انبیاء علیهم السلام متاخران نابت است و در او لایق فیض کی برده

ثابت مقاماتی که حضرت مجید و آن امتیاز دارند از بس که مستفیدان طریقه ایشان بآن درجات و حالات سید الهی
 و اقرار آن علوم و کیفیات نموده در انعام اشتباهی نماند که خبر شود اتقید صدق و یقین است که بآن مقامات نیز
 استبعاد آن سیمایه از جهل خود خند و دست زدن و خرق عادات بشر و علو کمالات نیست صحاب کرام رضی
 الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچکس ولی بآن نتواند رسید بعد کثرت خوارق عادات و نسبتهای
 شوق و ذوق و جذب و استعراق نبوده حضرت حافظ محمد حسن پیر حضرت سید نزار حضرت ایشان
 محمد مصوم رحمه الله علیه بحجت استفاده دست اندیشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند
 شما بانکار آمدید یا اقرار گفتند بحجت استعدا را انکار پس التزام بحجت ایشان بکمال تکمیل رسیدند حضرت شیخ
 عبدالاحد استفاده از پدر و عم خود نمود و نسبت حضرتین ابرار بر میدانستند رحمه الله علیه و در نسبت
 و مصومی نسبت فی سبک کردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو دانه تسبیح متصل با هم واقع
 میشود اما الله تعالی ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین نموده است که در نسبت سعیدی و محمادی پیچیدی که
 لائق مقام خلعت است بسیار است و نسبت مصومی صفاد و لیلان که مناسب مقام محبوبیت است شما
 در کمالات نبوت و دیگر مقامات و نسبت سعیدی قوت یافته است در ولایات نسبت مصومی قوت بیشتر
 دارد و مقامات مخصوصه حضرت مجید و غیر ازین هر دو صاحبزاده دیگر مشرف نگشته جمعه الله علیهم در اولی که
 تلقین توبه بطالبان سپردم بر توبه نهیج تاکید مبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی
 عنه در خواب دیدم بحال فقیر غایت نموده در آنجا قوالی حاضر شد و این توبه دادند و در حالت محبت و ا
 برخاسته فرامیرا بشکست از ناشروع توبه کرد و منکر و طریقه تو اینست یعنی چون نسبت باطن بر ظاهر
 غالب می آید کار خود پس نمایان از در قهر من از استیفاء حق توبه بگذاشتم که توبه محمل کافیه است و بعد از
 بروقت حاصل میشود و گوی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه تقشیر را بر دیگر طرق چه مزیت فاید
 که انواضیاد کردی گفتیم این طریقه منطبق بر کتاب سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر عقل
 نیز قطعی است از مآزنت اشغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوارا برساند
 می آفراید همچنین همین بصورت کلامی خشک قشیش شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش غشیش

و طبیعت با شعار عاشقانه و همچنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را با ریاضت آباد و بهر دو غیره کار جمیع
اعتقاد بود و گفتیم عقیدت و محبت بقضای حکمت بالغه جناب باریت سبحانه گفت در صورت
بایا ریاضت مرا از سوال تغذیه اندک و غضب از برنجی است که کشش گرفته بزنگی زخم بقعته غائب شد شبی حضرت
شیخ سیف الدین سپید حضرت سید نجمه امده علیها برای تجدید برخواستند و از نی بگوشت ایشان سید بقیا با بخود
افتادند صبری بدست مبارک ایشان آمد و شمره دند مردم را زانید و میگویند بیدار ایشانند که بزبان
صبری نمایند - بزنگی از بی طریقه در راهی میرفت و از سماع بگوشتش سید تاب نیارده نه شست و شوی
صنطای نمود حدت گرمی کاسه سبزه اشنگافت - گفت سماع ملک است ازین سبب حرام گردید - و عا
حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید نجمه امده علیها هر روز چهار صد کس در ویش بخت انتقاد و جمیع کس
و موافق فرمایش طعامها بخت می شد و با وجود اینه نعم سالکان بمقام بلند میرسیدند که در این طریقه بر محبت
توجه رخ دست یکی از ارباب بی طریقه خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریقه حاجت
احمال نیست که بزرگان بابای کار برد و ام و قوف قلبی و محبت مرشدان و اندامه زهد و مجاهدات شاقه
حرق عادات تصرف نیست حاصل و ام و ذکر و توجه الی الله اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهر
نظر بر ظهور عادات بود و خواص معنی آگاه را مراد تصفیة قلبی نسبت مع الله باشد حضرت محمد صدیق
پیر حضرت حافظ سعد الله رحمه الله علیه بیدین یکی از اولاد امجاد حضرت خورشید تقی رضی الله تعالی عنه رفتند
وی از عجب صاحبزادگی و شجاعت ظاهری خود و تعظیم ایشان برنجاست صحابا ایشان ازین بی ادبی ناخوش
مجددست ایشان التماس و احاج نمودند تا بصرف محبت ایشان طریقه نقشبندیه از ایشان گرفت بحالات
نیک سید اقرای او را رجوع با بی طریقه پسنداد گفتند طریقه آبی کرام خود که آشته بی طریقه دیگران
اعتقاد کرد و گفت خداوند قادر است نه چینی هر کجا مقصود یافتیم بطلب آن شتافتم هزاره حضرت محمد صدیق
رحمة الله علیه سهر ندرده دفن کردند در راه وقت افان حباب افان از خزانة ایشان سمیع گشت -
کیا زنی بی ادب مجدست حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله علیه ما سزا گفت ایشان صبر کردند معلوم
که غیرت آبی در صد مقام و بکرکت می آید یکی را از حاضران منضمه دند که آن بی ادب اسیرانقذوی

از محبت شما شیرین شود از محبت سر که باطل می شود از محبت حسنا باطل می شود
 ایشان بجناب سر خود نوشته اند که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم واجب انفعال میشود
 در جواب بر نگاشته اند که محبت سر همین محبت خدا و رسول است مستحب بحالات اگر چه در باطن بر شماست
 چون دیده و عقل که در اجال مسجد و توپیر است اول وقت انتقال نواب مکرم خان
 بزرگ کلاه حضرت خواجہ اجرا بر سر ایشان نهادند ایشان خود فرست در ایستادند که تبرک کلاه
 من بایزد و سیاه من بدرگاه الهی اتیاشانست در آنوار است قدای نقشند می آنوار است احمدیه فرست
 در کیفیات نیز تقاو و تهاست اتفاقا بسیار بحال تنقید خود دارد از پیران پیغم طاسری شود که اینجاست
 ایدان معنی قوی متحقق است روزی حضرت شیخ زیارت مرا از حضرت سید نواب مکرم خان که در کجاست
 رحمۃ اللہ علیہم فرستند بعد توجه به دو مزار فرمودند نسبت به دو بزرگ کی است مانست فقر و وع حضرت
 سید در و است لعل است یا نام دارد از حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ دو کس طریقه گرفتند یکی
 طریقه قادری اند که دو دیگری طریقه نقشبند اختیار نمود ایشان منسوب بودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم
 شریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند حضرت خواجہ نقشبند شریف فراموش صورت
 مثالی متقد خود را با خود بردند رحمۃ اللہ علیہم در توسل بجناب الهی هر یکی از شاخ طریقه جلالتین است که هر تب
 قرب فائز میگردد مستفید اگر فیصل حاصل نمودی محادث میکی از ایشان گردید اتفاقات غوث شریف بحال
 متوسلان طریقه علی ایشان بسیار معلوم شد با یکدیگر از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجہ مبارک آنحضرت بجاش
 میندول نیست چنین غایت حضرت نقشبند بحال متعلق خود مصروف است مغلان در صحرا یا وقت خواب بسیار
 و سپان خود حمایت حضرت خواجہ می سپارند و تائیدات اغیب همراه ایشان میشود در نیاز حکایات
 عبادت تحریر آن باطالت میسراند سلطان الشاخص نظام الدین اولیا رحمۃ اللہ علیہ بحال از انرا مزار خود
 غایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال الدینی طی القافا تمامی نماید حضرت خواجہ قطب الدین ادرش و شان
 استغراق بسیار است حضرت خواجہ شمس الدین راجع القافا با سوانیست رحمۃ اللہ علیہم عرض قوی نسبت
 اکابر میزبان نیست که زبان از تقریر آن لالست بلکه در مقابلہ نسبت های بلخی این عزیزان مقدمای مشونیه علیہ میوان گفت

که امر دم را ازین راه بهره نیست - سر فرار امام بدر الدین رحمته علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور نمود
 کریم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد از استداد بسیار و نقایس ایشان در نهایت لطافت ظاهر گشت معلوم
 شد که سلوک ایشان بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه خدا شهادت میدهند و نقاد مراتب قرب بطریق اصطفای
 فائز گردید همچنین است احوال شهیدان که در راه حق و نقایحان نهاد نمودند و نقایح بابت عنایات الهی بسیار
 بمقامات قرب فائز گردانید حضرت شاد ولی الصمد حضرت سید علیه طریق جدید بیان نمودند و در تحقیق
 اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند باینکه علوم و کمالات از نظامی ربانی اند مثل ایشان در تحقیق
 که جامع اند و علوم ظاهر باطن علم نویان کرده اند چنانکه گشته باشد آموکسای خدمت را می شناسیم
 باین ملاقات میشود اما اطما یا اینها می آید نیست - با قطب لشکر نادشاه ملاقات شده بود در یک محله بمکه
 لایموری بامیت با وی لغتم در پاسی از روز کاغذ را بر قاضی آقا بسجده کرده آورده گفت - قاضی اشغلی بود
 در آمد و الا و بچساعت نفس آمدن من میشود - یکبار بطنی از زر برای کلاه و خرقه قاضی در کار بود در نیم شب او
 در قلعه رفته از باین محمد شاه که بر شب صبر هزار رویه برای صرف سالیان غلوت نشین بر سر و میداشت آن
 صبر گرفته برداشت پادشاه را خبر شد پنداشت که در دست گفت من آنم که بوسطه من از جان محفوظ مانده ای گفت
 زرد گیر طلب نایم فرمود و من سر در کاغذ است حاجی اعمال را از غیر و اوم توجیه بدار فیض و محبت مشایخ کرام رحمته
 علیه نیست بر عمل کفایتی دیگر است جامع کیفیات ناز است که تضمین انوار کاغذ تلاوت و تسبیح و درود و استغفار است
 و صیحه و صیل ترین حالات که باحوال شدن اول شایه باشد در نماز حاصل میشود اگر آداب آن که اعمده بجا آورده شود
 تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و رفع فیض قلبی است بمل حروف و تحسین صوت نمودی باید نمود و در هر
 متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود و قیادت میدهد - در رمضان المبارک تریات نسبت باطنی
 بسیار واقع میشود و حیاط صیام از غیبت کذب است الا در و جز فائز نیست جبهه باید نمود تا رضای این ماه
 و ادای حق صوم حاصل گردید که از بزرگان این ماه را بصورت مردی پارسا دید پرسید شما از اهل صیام را
 سیر و گفت باصاحت حق صوم را ناخوش نمودند که چرا نمیدانید که بعد از رمضان در روز نه روز است
 از دست و انجیت نفع داشتند انفعال ایشان از صوم مردم هر این پندیده آمد - انوار و در کات این ماه سترک

بخود شبان را در می نماید گویا لاله شبیه من این شهر طلوع نمود و در نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن
 لاله بدر تابان گردیده و از آستان ماه تبرک جهان را منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت میشود
 که آفتاب فیض الهی را حجاب سحاب درخشان گشت و شب قدر بر سبیل برکت در شبهای شبهای او تاجی شود و
 همین نیست مگر درین شب سبب کثرت دعا و ناز که در مردم احیای این شب بمحسوس است برکات بسیار دریافت
 میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمیع حضور این ایام و ذخیره تمام سال میشود و انچه بماند است که اگر در
 تصویری و فتوری او یافته در تمام سال ترکان بیاند و بنده شنیدیم زمانی است که خود که از حدیث شریف است
 میگوید که اگر این ماه جمیع طاعت بگذرد و در سائر سال تو بنویسی نیک جمیع مخطوط میدارد و حضرت شیخ محمد
 علی در سائر سال اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند و کسی که بقایات اجازت طریقه میرسد درین
 ایام بعضی فقره تبرک نه را با منسخر می نمودند و تاکید میکردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه البته حاضر
 شوند تا از ترقات باطنی بهره یاب گردند و انکه انصاری رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت بای عزیزان
 کثیر الانوار و فیض کثیر است و اسوس که تمام سال چراغ رمضان شده اگر چه در صوم هر وقتیکه باشد
 منافع حاصل است از برکات این عده اما انچه بدیهه غالی نیست لیکن کیفیات صیام رمضان شریف خدا و حضرت شیخ
 ارشاد نموده اند که سلوات و وجدانیات شما تمام صحت سر و طاعتی ندارد و کشف و وجدان فقیر با پیران کبار
 همیشه مطابق می افتاد مگر کبار از فقیر غرضی آتش شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما انکالات بسیار
 بنده خلاف آن عرض نموده اند و دید شما خطا رفته است آنچه گفتیم صحت اما بعد چند روز بحال بنده خجالت
 نموده فرمودند که بدین صحت بود و خطا کردیم فقیر در گفتن شجارت مقامات بسیار تامل ننماید و الا انوار آن مقام در باطن
 سالک عیان می بینند باز متوقع الهام میشود و باید استفسار تعبیرات حالات او میکنند اگر درین معامله الهام موافق
 گردید و حالات کیفیات در باطن او جدید و دوا پس شجارت آن مقام میگویم که تمام آن مقام مناسبی است
 بعضی توقف نه آنکه نسبت باطن مثل و لای مقدمات حاصل شده و اساسا و انت لازم آید اگر بزرگو و مراقبه و طاعت
 کنی و با مجازی خضار و پیش گیری از فتوحات انتقام تقاضای گرفت مستفیدان تهنیتی الی اسد
 انتقامی از اسوا با اذوان و کیفیات از محبت مرشدان حاصل نموده و خلوتها شسته تعبیر اوقات بوفا و ان

عبادت در مقامات آئین ترقیات نموده اند در میان فاضل تجلی نیست قصور و در هم سالکانست کی از احوال و
 الهی در باره فقیر که بشکر آن مقدر در بیان نیست است که فقیر را در بوقت کشف مقامات آئین مطابق نفس الام
 و سلک سالکان او تا غایت این طریقه از بزرگان این خاندان که در بوقت نشاء و طایبان بنایند انیا و نبش - بخاطر
 قلوب عزیزان یاد ترازیشان می شناسم که در چه باب خطوی نماید - آن فقیر هم مقدر در ما و اندازیم بوسل کتاب پیر
 کبار سبب اراض سیدیم و بیایات آئی اینها در اشغال میشود و یکبارگی را در و احوال سفر نیست هم الله تعالی در هم
 منزل از دست بزرگان سالکان ضروری میباشد و ناگهان در را و بارانی شدید نازل شد و او سر بود و در فغان
 کشیده و عانو و م آئی باران گرد و گرد و بار بار و و باران فغان خشک بنزل سیم آبخان واقع شد - در او احوال حال
 مردم را که طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرد و بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت و زنی حضرت نگاه
 سعد الله رحمه الله علیه از محمد فیح پرسید که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که در بر وی
 آنحضرت نام فقیر بگیرند مرا غیری آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشایخ طریقه حضرت ابا بکر صدیق رضوان الله
 علیه زوی برگشتند و در دوسه روز هلاک شد - مزاج فقیر را که سخت غضب نهایت شد و منعی نباید داشت ایشان
 نیست سالاد و عانو و هم الله تعالی تیغ غضب را که در فرمود و ما غضب غضب چنانچه باید رفت و غضب بایستی
 البته از امیر مد و نسبت باطنش تبا میشد و مجر و غضب نسبت می شل شهاب ثاقب و عوام خود فردی آید و باندک
 رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بغرق می رود - هر چند طریق اجابت بخوبی از طریق سونو نیست
 لیکن درین جزو زمان از مناسبات فقدان شد از عدم اجابت آن اولست زیرا که یاران ماند بیشتر از خیر معاش
 در حالت گرفتاری بسیار معذور و معیذ و در مضیقات چه سبب تکلف رسودی مرض کشیده مضیقات میکنند پس
 مشروعت مضیقات اینطور معلوم و فقیر بیشتر مضیقاتهای اینطور مضیقات از راه تجربه و نور فرست در یافته ترک آن
 نموده که المؤمن لا یلذخ فی محشر احد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرط کثیره است اول آنکه
 سائب نیاز اشرف و نجیب باشد و دوم آنکه نیاز داند آن که محل شایسته چندان احتیاط ندارد و سوم آنکه
 اندک صلاح و تقوی باشد و چهارم آنکه حرام از حلال شناسد پنجم آنکه از در غضب نیست باز دارد
 باشد باشد ششم آنکه اخلاص دل معلوم نیست و درده باشد و اینطور که از صمیم قلب آنکه اگر حضرت این نیاز

قبول فرموده و بارامنون مرهون خواهند نمود پس با خطور نیاز قبول می افتد زیرا که حق سبحانه و تعالی
ما را فرستادی عطا فرمود و هست که از نور آن اینطور و قافق ضعیفه ظاهر میشود و خلاف این عقیده مقبول
نیگردد و فقیر شقی و سعید را از حبسین مردم می شناسم و مرتبه ابدال از غیله ابدال با آنکه ستور الحال
می باشد ندانم باینکه فقیر زیاران خود را امید می شوم مگر از دو چیز یکی از احتلاط با دنیا داران دوم
سوء اعتقاد باینکه باینکه بقدر حاجت احتلاط با ایشان مضائقه ندارد و بشرط صلاح نیت محافظت
دنیای منبوضه حق است سبحانه از وقتیکه در عرصه ظهور را ورده گاهی نظر رحمت بروی نکرد و اگر کسی که
بقدر آرزویش در نصیب کفار غیر رسید بیکه تمام و کمال رحمت مسلمانان خان بغیاشده و احمد کند دنیا داران
اینوقت با فقر اسیری ندارند و الا ایشان را نه حال میماند نه تسلی و نه وقت چنانکه حضرت خواجم
ماست کشمی در مقامات حضرت مجدد و رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجم
جسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجم باقی باشند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای
بروزگار افغانانو که با فقر اسیری ندارند و در مرتبه این طائفه بجایمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آورند
حضرت خواجم فرمودند که ای برادر این را از حکمت های الهی دان و حق فقرای این عهد را که فقرا
زمانه پیش از آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیا با ایشان راه ارتباط می گشتند ایشان
از محبت آنها احتراز می نمودند و فقرای اینوقت با اکثر ایشان چنانکه اگر مرا و اغنیا بجا باشند
اتفاقات نمایند و راه مخالفت مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و اندوای بسیار
فتور تمام روی در پس کرم الهی با فقر احارسن حافظ مست جای که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی در آنجا سر نهاده و حضرت صدق کبریا که
قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جای که قدم گذاشته
فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا در نظریه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت توجه
کو در حرکت بدن میکند دوم بشمار نفس توجه میدهد این هم از بغض اکابر این طریقه اندوخته که در حرکت
اثر توجه در قلب منتهی الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس غایت مساوات در توجه باین

میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلب معلوم میگردد و آنچه تغییر از بعضی ذواق و مواجید خود
اطهار میکند محمول بر دعوی کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نعمت امریست که بان ماموریم
و اما بنعمه ربانیت فحش اگر نعمتی را از انعامی الهی که بصوفی نازل میشود انعامی مدعی شکر
تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت است و وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند گفت و
اگر گوید دروغ گفته باشد

نصائح و وصایا

طریق و ربع و تقوی پیش گیر تا بتبع مصطفی بجان نپذیری علی السلیه و سلم احوال خود برکت بخت
عرض نما اگر موافق است شایان قبول نکار و اگر مخالفست مردود پذیرد بالترام عقیده اهل سنت
جماعت حدیث و فقه آموز و صحبت علما ثواب اخروی اندوز و عمل بر حدیث مواظبت کن اگر
میتوانی و الا گاهی بعضی از آن نور آن محروم نمائی عمل نیست تابع حبیب خدا با بخش رضای مولای اختیار
کردن دل از اغراض هر دو جهان سبب از کن حلت چیست که آنرا در معرض بیغ آرستی متطاعت
از کیست که آنرا بخود نسوب پنداری بالترام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد
صفاست از اسباب نیانچه گیری مختصر گیس که عظام دنیوی را از حساب در قیامت در عبادت
و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا نینداز در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت بغیر که دوستی
دوستان خد است موجب قرب خدا و حضور پیغمبر القات بغیر منما و در صحبت او بر نوافل طاعت میفرماید
تا ممکن است اوقات بصبر و توکل سر کن آندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخند اسپا
و موت یقین و صدق و عدا و در سرمایه خلوت انکار در دل تو اگر تردید نیست غلظت میاید که در
بروقت معین خود می آید اگر آندیشه عیال نشویش فرماست تشبث با سبب سنت انبیاست علیهم
السلام و جمیع آن که دل بر آن اعتماد نبود منافی توکل و سبیل رشد و در سبب المال غلبه
خراغ مال و جمیع خاطر است دلی و ارسنه در انتظار مقصود و ناظر تباد جمیعیت بتفرقه بدل شود

و در توحه و کیسوی ظاهر غفلت شود قناعت پیشه گیر خصوص طمع از دل برگیرد یار و اغیار را امیدباش بود
 تا بود نشان یکی ششاس در تحکیم چشم قناعت نگر و خود را از همه کمتر و قاصر شهر در طلب موی کبر
 سر بر غرور و رکعت برون و از اینجا گفته اند در ویشی نیست آنچه در سرداری نهی و از آنچه بر سر
 نمی آید از اندیشه وی دست را بر بی بر طاعت معبادت خود مناز و دیده و تصور دستی را از نایب خود ساز
 محالست نفس خنثی که بود در ریاست مانده آنقدر که ننگ آید و شاطشوق و طاعت نیز فزاید گاهی با او
 موااسات نایب و نو که رضای نفس و من موجب آب یگر و دیگران نفس فقیر تمثیل گردیده آرز و کرد و
 مر آفرین طعام بخور از سر مقصود که دارد بر آیه اتفاقا در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد
 مشکل گشته التماس طعامی نخواست و شخصی را آنوقت حاضر بود بامر فقیر آن طعام میماند و عهده مشکل داشت
 که با سخن هیچ ندیده اندیشد این عمل مشکل گشت طعام اگر به نیت ادای شکر بفرماید سازند چنین
 که در صورت عملی شکر از ته دل نمی آید طعام لذیذ را با نیت شکر آب بخورده ساختن نعمت الهی را
 بنجا که از افضل مسقطیایا سر خدا صلی الله علیه و سلم مرغوب تا دل میفرمودند و اگر رغبتی نمیبودست
 باز میمودند نفوس مثل نفوس خنثی و شبلی نیست رحمة الله علیها که تلخی را شکر انکارند و گویند الصبح
 المراد به بلا عبودية الوجه شکر که نفس بر زبان بود شکر به نیت که تلخی آن بجان بود باریت فرات
 اولیاد و روز نهی جمعیت کن در واح طیبه شایخ گرام را با تحاف ثواب تحفه فاتحه در و در پنجاب الهی و سبیل
 ساز که سعادت ظاهر و باطن از بیغی حاصلست اما ابتدا یا نرا بنیة تصفیه قلبی از است و را و لیا حصول نفس
 متعصمت است لهذا حضرت خواجہ قشربند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه
 از مجاورت قیور الوهیت بر سوم متعارف از غرض چراغان مقید باش که این معنی ستارم سوال
 فروشش قدم حفظ مراتب از آدم مردم میگردد و زنده خنثیه بار باب احتیاج داد این برست شود
 در شایعیت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی طهارت بیارای و بر ملازمت عقیده اهل سنت
 از غفلت جدا و بخت بد آید و همیشه احوال خود را بر کتاب سنت عوض نماند اگر قبول افتد قبول اگر رها
 مردود و هر حدیثی که از نظر گذرد و ممالا کن بر موهبت بل آن کوشش و لایق قدر که توانی بر آن عمل کن

اگر چه در تمام عمر کبار باشد از نور آن محروم نمانی و از لزوم غلوت صفائی وقت حاصل یابی و فقیر در نیست
 انحر که گسب نموده صفائی وقت است که سیکه چیزی یافته از صفائی وقت یافته در راه طلب سرگرم و مقید بای
 کار مردان و شش و گریست کار و دنان حیل و بی شرمی است هر چه گیر مختصر گیر و در هر جا باش
 باشد اباش باید که قدر و مقدار خود نصب العین قرار و از مزج سر و دوزم کمسوز باشد زیرا که بیشتر
 سبب تغییر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد فقیر
 دارد و در خصوص اگر کسی نسبت نقص است یا نسبت در مرتبه و مقدار را کند هرگز متغیر ازین نگردد و چرا که
 یقین میداند که من همان یک سیرم که بودم اینک نیم سیر میگویند کافرت آنکه و سیر میگویند حصول
 قدم بر جاده شریعت طریقت مستقیم دارد و در محبت شلخو کچو یا سخی و استوار باش و در خصوص
 بغیر نباید بود و التفات کس نباید نمود اگر چه التفات بچواب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در حضور
 حضرت محمد صدیق قدم سر و از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلاً جواب آن نداد و التفات
 بدو نکرد چون آن شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمرد خود نمود و فرمود که این
 در جواب او بگو همیشه من گم شدم و ام مرا جوید از گم شدگان سخن نگویند
 راه اوقات زندگانی بقدم توکل میر باید برد و اصلاً متخلل و متحی کس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف
 حق است بخانه و در غیر توکل بطرف خلق و وجه معین میوال اگر بر آن اعتمادی نباشد سنانی توکل نیست و گفت
 که محل شبهه نباشد نیز از آن مقبول ندین جز و زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است راس المال صوفیه
 همین جمعیت است بقوت کفایت فراغت رز و قطع طمع قطع ماده تشویش ساز و از اجل صفای الهی
 برین فقیر و جویر است که زندگانی بدان خوش بگذرد یکی هر چه میاید بروقت نمیشود و دوم بهال طبع از
 زمین دل متاصل و ناپیدا میگردد و آزار بار و اغیار نوید باید بود و عدم وجود ایشان برابر بایشان و فقر
 نمیدی از مطالب کفایت دای من شد چه هر کار بسته آخر شکر گلشنای من شده تا تواند نیک بدر باشم
 احقاً شکر و اگر چه پاک گریه باشد و طاعت عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و در قصور
 اعمال از لوازم این نظریه است فقر و انفعال خرم بهتر از غر و طاعت است به نظر اود و از حقیقت برنا خود

مخالفت نفس چند آنکه تواند گذریا بست هر قدر نفس از درهاست این کی مردوست به از غم بی آلتی فرست
 لیکن آنقدر مخالفت معاندت با او نماید که در تنگ آید و تاب تحمل بر گران فقر و فاقه نیارد و از بریطاقی راه
 فقرت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کار یک مقصود بالذات باز دارد و باید که گاه بگردد و با او مبارزد
 و باز در برساند که آخر نفس بخت خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن هر چه طلبید بهانوقت و را
 به هر یک با بیخود هر چه خواهد و تناسل آن کند اول در او ده و ده اگر باز ماندن مطلوب الا باز عدده دهد اگر باشد
 بمواو اگر باز متقاضی شود تخمین بر او در نیست لعل در آنکه بدینج آفران خوش کند چون آنکه هرگز از آرزو
 باز نمی آید و تحمل در اوقات می اندازد و یکبار شکم سیر هر چه خواهد و را بدو بشیر طیکه شروع و مباح باشد باز آرزو
 آن کند نفس فقیر یکبار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر حاضر شد و تناسل شیری برنج نمود و گفت سیر که اینوقت
 مرا پر شکم خواند به حاجتی که دارد و اگر در فقیر چون این قصه از غریزی گفتم آن غریز بسیار تاسف نمود و گفت
 اگر باز این حال مرد و دهمرا آگاه فرمایند که دست نه بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز پنجان اتفاق
 شد چون آنغریز را اطلاع کرد مرد و شیر و پنج میا کرد پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز
 آنغریز گفت از من حاجتی در دل داشتم حاصل نیش از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجت و اگر در طعام بنمیزد
 از برای تحمیل شکر از مصالح گوناگون اگر با مرد سازند مضائقه ندارد بلکه احسن میاید کسیکه طعام با مزه و لذیذ را
 از خلط آب بنمیزد میکند عجب میاید زیرا که از طعام بنمیزد شکر از دل داخو اید شد مگر نظایر زبان که صورت شکر است
 به حقیقت آن بلکه در حقیقت آن شکر از اشعاب مبرست که معنی آن صلب النفس است پس این معنی متکرم خلاف شکر
 و تناسل اتباع منت است که برای مخالفت نفس سخت ترجیزی را توان نیست حق تطفی تنبی خاص آن طعام علاوه
 حق سبحانه تعالی ما را بر دقائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خوا بد که جیب
 بر دواقت ندارد مگر بزرگد آن امر دیگر است بزیارات مزارات تبرک باید رفت و بوسیله ارواح
 پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی با طلبید و فائده نیز بار و اح ایشان هر روز باید خواند که
 سوجب برکات بسیار است و فتوحات بیشمار بقدیان طریقت را صحبت شیخ مفید است سزاوار
 زیارات قبور و مجاورت مزار نمی بینی که مردم بزیارت مزار رسول الله صلی الله علیه و سلم میسر

و بساوت زیارت شریف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان سبب هر دو بی نصیب از کفالت
 باطنی آنحضرت بازمی آیند و فرعی اگر بگوید و چون باید هنوز خراب باشد مگر هر که
 روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تمام دارد و پس او را زیارت مضائق ندارد بلکه
 سودمند خواهد بود و فدا و زیر که از جهت مناسبت و محبت اقتباس از احوال برکات اهل غرار بلا و آمله
 خواهد نمود چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل و نه روز است
 خواجه علاء الدین عجمی وانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند قدس سره
 ملاقات و اختلاط و شتم روزی بحال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ ایاد کردند
 و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت است اگر در مرتبه مردم منی نباشد و فرمودند
 که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اگر برگشته اند که برگزیده به از شیر مرده قطع
 تا که بزیارت مقابر عمره گذرانی میفرمود یک برگزیده پیش عارف
 بهتر از هزار شیر مرده حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ
 میفرمودند که مجاور حق تعالی بودن احوال و اولیست از مجاورت خلق و غرض از این بیت بر
 زبان مبارک بسیار گذشتی بیت تو تا کی گور مردان را پرستی بگردگار مردان گرد و رستی
 مقصود از زیارت شایداً کاربردین رضوان الله علیهم جمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد
 و روح آن برگزیده حضرت حق وسیله کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق باشد
 که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود و بحقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق انگاه پسندیده
 افتد که مراد ای را غرض و جل باشد با معنی که آنرا مظاهر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن صنعت
 است نه تواضع انتهی - برسمیات عرفی از عرس غیره مقید نباشد که در ارتکاب آن شاعت
 بسیار است یکی آنکه از خلاف حضرت این طریق که از قید رسمیات خارج است و هم استلزام
 سوال از نسیم و فردش غیره سوهم لزوم اسراف در اخراجات و چراغها چهارم تفسیح او تا
 که محافظت آن ضرر است چنانکه کثرت مردم از شیب فراز مجالس تصور در ایستاد حفظ مراتب

از کثرت وارزدحام ششم در استحضار این سمیات گاه در تکاب استقراض زرمو میشود
که آن در شریعت حرام است زیرا که درین زمانه پرفتنه اسباب معاش فقر عیواریه پنج مساوی نه
و ترک عادت و رسوم عوسن ایشان متعذر و دشوار است بیا بر اضطرار محتاج بقرض شده
رسم بجای آرند و مقتضای غیر مشروع قبول نخواهد اما در زیر که ان الله طیب لا یقبل الا طیب
و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خدا استعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد
بعد از آن دست آن سبکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب
آن بآن بزرگ برسد آنچنانست که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم
چنین بود که بر روز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از
یاران بزرگ در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که امروز همین جایز می توان اول نمایند زرقند
اگر چه قلیل باشد در نیارافع است بکراتب از عزیزان که حاجت کثیره بآن سرانجام میشود و از اقسام
خدمات خدمت بدنی اسبج است نفع و اسبق است بوصول احت بلغای حرب الحسد
هر روز میخوانده باشند و سوره لایلاف یکصد و یکبار یا از ده بار در و داول آخر پنج بار بعد نماز
غیر برای دفع شر محرب است و تجم حضرت خواجها و تجم حضرت مجد و رضی الله عنهم نیز اگر یاران
جمع آیند بعد از طلوع صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ است و فایده بسیار و برکت بسیار
دارد و مدارک و طریق این حضرات استقامت است که فوق کرامت است فرو برای استقامت
فیض نازل میشود و مظهر این فیضی تجلی گردد که طریقه و کشف را درین راه باریست و
کرامت را اعتبار نه و حد و سماع قدر و مقداری نیار و عوسن و چراغان منزهتی غار و قلافت این
خانواده بوقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این بزرگان بر جیت و رسوم نه در جنب جمعیت
باطن ایشان اذواق و مواجید متعارف را اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال
عرفی را قدر و مقداری نه از نیاجاست که حضرت مجید رضی الله تعالی عنه میفرمودند که در میان
طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالی نقشند یهودی و انسب است چه این بزرگواران التبت

سناجت سنت نموده اند و اجتناب از بخت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
 در دینی هیچ ندارد و خورسنداند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دارند آن احوال نمی بینند
 از نیجاست که سماع و رقص و تجمیز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر
 را بخت دانسته منع فرموده اند و غرض آنیکه مترتب شود اتفاقات بآن ننموده و روزی مجلس طعام
 حضرت ایشان یعنی حضرت خواجہ باقی با سید قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از خفاصان حضرت
 خواجہ ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم الله بلند گفت ایشان را ناخوش آمد
 بعدیکه زجر بلخ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت
 خواجہ خود شنیدیم که حضرت خواجہ بقیه بنعلای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کمال برده بودند
 ما ایشان را از ذکر جبر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جبر بدعت است مکنید ایشان در جواب
 فرمودند که مکنم آکا بر این طریق در منع جبران عهد مبالغه نمایند از سماع و رقص و تواجده چه گوید احوال
 مواجید که بر اسباب نامشروع مترتب میشوند نزد فقیر اقبیل است رایج است اهل سواد رایج است
 احوال اذواق دست میدهند کشف توحید و کاشف معاینه که در مرایای صور عالم ظهور می آید
 حکمای یونان و برابره بنده در سخنی شریکند علامت صدق موافقت علوم شرعیست با اعتبار انبیا و
 محرم و مشتمله حضرت شیخ سیف الدین قدس سره شبی بر تخت برای تجمید وضو میگردیدند ناگاه
 از ذوق وجد و سماع که در آن حواشید حالت بخودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدند
 بر دست مبارکشان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند مردم بیادیت هجوم آوردند
 فرمودند که ارباب سماع ما را بیدار میدانند حال آنکه از سلاح یکبارگی عالم بآن نوبت سیده بود که
 عقرب شسته حیاتم قطع گردد و مرغ و حمام از قالب غصری به پرواز آید آنانکه بکثرت سماع
 میدارند چه طور زندگی بسر می برند پس انصاف باید کرد که ما از بیداران ستیم یا ایشان لیکن معذرت
 که از درد درونی ما خبر ندارد اگر چه در ظاهر همچون خاکستر سکون داریم لیکن آتش که باطن ما از سوز
 در دغتم شعله زن است با همه کس در میان زمین و آسمان سوختن و ساختن این فقیر دین

لهذا اهل بوجد و سماع نمی آید و محذرات در دو غم را گوشانی خاص تمام نمی نمایند زیرا که طریقه ماسوب بخت
 صدیق مستضی الله تعالی عنه که بطاهرترین کمال ملکوت و قار بودند و مذهب بنهایت سکون و استقامت
 لهذا بیشتر اوقات سگر بزه با در دامن میداشتند و از احوال باطن بحر محرمان را در دیگر خبر ندانست
 مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخاندان ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را
 دیدند که با یکجا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند محرمان گفتند که گاهی از دل پر درد
 آهی میکشیدند از آن درد و حرارت و گرمی آن سقف این خانه سوخته و سیاه شده است و
 از دهن و تن و آستانه از برون بیگانه باشی اینچنین بیاروشش کم می بود و اندر جهان
 بزرگی با نظریه نقشبندیه در راه میرفت ناگاه چشم تیر سماع برگوش و فو شس رسید و از دل برین
 گذشت از غایت میانی بشت گفت سماع بیت المال ملک است لهذا حرام شد فقیر را در باب
 سماع دلی قوی بهم رسید که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغری این مقدمه بدی است آن انیست
 السماع یوثق الرقة والرقه تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب الرحمة و این همه را باب سماع
 فقیر را از مسلمانان ذواق احوال آن میدادند و حال نمیکند سبحانه و تعالی در مزاج فقیر غایت
 اعتدالی انصاف نهایت چاشنی هر ذوق و دماغ عطا فرموده چون پدرم قادری وجودم چشتی بود
 فقیر اگر چه در سلسله حضرات علقه نقشبندیه ملتزم میکنم بسبب شور ذائق طینت عشق و عاشقی نزلت
 ذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا اجرات بر انکار احوال ایشان نمیکند که این بزرگواران
 عالم السکادی معذورون بتمام سماع انظور وجه و حال و قلبه سگر مغذ و رند و ارباب صحو که از آداب
 و آداب واقف آگاهند حرکات مسکات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه علقه نقشبندیه
 و دیگر ارباب علقه انصاف افراد را در اصلا خلاف سنت حرکت تجویزی نمیکند پس طریق اسلام در نیاب
 است که نه انکار آن دارند از کتاب قول حضرت خواجه بزرگ هم ممد یعنی است که نه انکار میکنم و نه انکار
 بر افاضیت ملس میاید هر چند دور کنند و در نشو و قول شیخ الاسلام عبدالعزیز انصاریست که
 و ترا بجه دار و توانوز و رنج نباشی رگ باز تو بود اگر کسی سماع بطریقه نزد تو نماید او را کم از شیرین

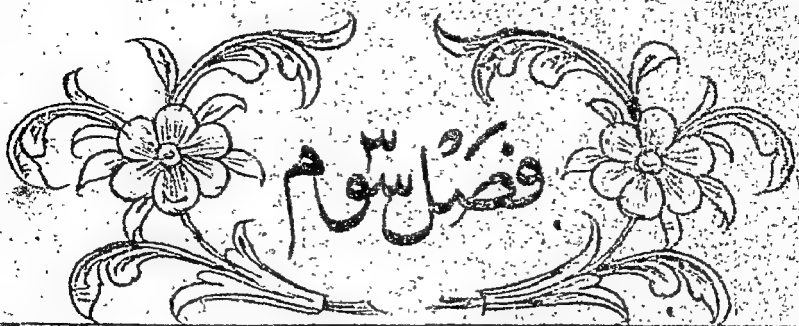
در حق خود تصور نباید نمود از مواضع فوت حق خداش ترسان لرزان باید بود خود را از قیامت
خود پرستی خلاص باید کرد و قطعه خشت اگر در میان خشت از جهان برستن است به در سبکساری و خجل
وضع جامه کرده است به اینقدر با غافل از اندیشه روز حساب به رحمت پدید و لطف جیسا بم
کرده است به رستن از قید بودی مظهر حق پیوستن است به نظر و بودم بگریه گشت شرم گرفته
فر و تملی که بهمان منزل است به گذر تو خود در پس این پرده مقام است آفتاب

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة فقیر جا نایان محمدی محمدی در حالتی که اقرار بمقام شریع صحیح و معتبر است و صیتی چند
با حجاب که اندر طریق از فقیر کرده میکنم که در تهنیت جنازه و دفن فقیر و فقیه است فرو نگذارند و
بعد از آن دکانی بر فراز من بپسند که در حین حیات هم ازین عادت برگمار بودم و نام خدا به بندگان
خدا تعلیم می نمودم و در کسب و مخلصان مارا همین وصیت جامع کافیت که تا دم اخیر را اتباع سنت
بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی را و تبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم را
ندانند و از رسوم و عادات در ویشان متعارف و از اخلاط با و نیاواران و از اعتبار و محبت راز
باشند و از شغل علوم دینی خود را معذورند از الله و فقیرم





در مکاتیب قاضی شاهراد الشیرازی تالیف شده علی

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب اول مولوی حضرت شاه غلام علی صاحب بیان نسبت
بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و شهودی و مسلمه جبر و قدود
مسائل ضروریه شرعی و طریقی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذی لا اله الا هو کل شیء مالک الا وجهه والصلوة
و السلام علی محمد عبد الله و صله و سلم و بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد شاهراد الشیرازی صاحب مخدوم
مهربان مولود غلام علی جو سوره به التماس میکند که فقیر درین ایام تقرب در بلده سونی دار د شده بود کتابی
برای اشتغال همراه داشت مشاغل طاعت مستوجب اوقات نتوانست شد و نفس را بتعطیل گذارستن
خوب نبود لهذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشته اند پس تقبل حضرت مولانا
رومی قاسم سرور و مصلح عالم انچه انسان میکند بوزینه تم چه بخاطر فائز گذشت که بتقلید سنت سنی
پیران عظام در بیان نسبت بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و شهودی و مسلمه جبر و قدود
جبر و قدود مکتوبی نویسد چون بتقسیم مقالات بجناب حضرت یومرشد و گرامی ام الشیرازی بکاتبه نوشتن و زیر
کبریا منسوخ نمودن و ادب نامناسب یاد از یاد و ان طریق آن مهربان امخاطب صحیح دانسته ناچار

بچند فقره نامربوط متصدع شد اما آنکه از نظر کمی یا اثر جناب حضرت ایشان مد الله تعالی علماً لکه نگذر
 نمایان اعتماد و قبول نیست لهذا متنس است که این غرض را بجناب قدس نگذرانند و ازین فقرات آنچه
 بصدا و تصحیح محل شود نقل کن بر داشته بعقیده عنایت فرمایند که آنرا اسلام داند و آنچه قلم اصلاح فسوخ گردد
 آنرا براندازند تا تصحیح از تقسیم بسیار یافته قابل اعتماد گردد و لا محظ و الی من قال و انظر ایا ما قال
 قال علیه الصلوة و السلام کلمة الحکمة تصدالة الحکیم حیث وجد ما فهو حق و السلام علیکم و
 رحمة الله و علیه التوکل به الاعتصام بخد و ما مقرر عقلاست للممكن و نفسه ليس فی من غلبته ایس
 پس ممکن آن استی با علت و که فی نفسه او را پس وجود ثابت باشد و وجب الوجود بود و تحقق نباشد
 موجود نبود و اما موجود نباشد هیچ چیز را بروی عمل نتوان کرد که برای عمل بیانی وجود موضوعی حکمت
 و در حالت عدم سلب شی از نفس و صحیح نیست زید را زید نتوان گفت پس ممکن علت و از ذات
 اقرب است قال الله تعالی من احب الیه من اجل الودیلا یستر کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود
 محتاج است بواجب بقا هم محتاج بوجوب است یا نه بعضی متکلمان در میان ممکن و واجب نسبت کوزه
 و کلال فیه گفته اند که در بقا محتاج نیست درین قول بر خلاف جمهور عقلاستغناء عالم از صنایع لازم
 می آید و نفس قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج است حیث قال عز وجل یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله
 والله هو الغنی المجید لهذا قائلان این قول برای بعضی ازین قباحث تجدد امثال قائل شده تا دوام
 احتیاج ثابت شود و در واقع برای اثبات دوام احتیاج احتیاج اینهمه کلمات نیست نسبتی که ممکن را
 با وجب است نسبت کوزه و کلال اما آن چه مشابست ماده کوزه که عناصر اربعه است مثل کلال
 بلکه بیشتر از کلال مخلوق الهی است جل سلطان و صورت کوزه که عرض است و صنع نیز مخلوق حق است
 سبحانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جبری عادت الهی عز بر ما نه از معدیات آن صورت آمده با
 این حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از معدیات واقع شده نیز مخلوق حق اند جل علا و سبب بهم قدرت
 و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را با سبب این حرکات میگویند نه خالق آن پس نسبت میان
 ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و تصور عقل است ما لا ترا و لا یلا

بلکه میان واجب هستی مست معلوم الایجابیه مجهول الحقیقه که مثل ار و پس تشبیه و تمثیل و چه گفته شود
 و لیست مثل شیء لانی الذات لانی الصفات لانی النسب لانی الاعتبار لانی شیء من الاشیاء
 چگونه با تو از مرغی نشانه که باخفا بود هم اسم آشیانه نه فقا هست نامی پیش مردم
 مرغ من بود آن نام هم حق آنست که ممکن در بقا هم محتاجست بعلت وجوده خود که لغت
 عبارتست از وجود و زمان ثانی و چون ممکن وجود را در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه
 مقتضی باشد که اقتضای حقیقت با اختلاف از زمانه مختلف نشود و زمانه بعدیت موهوم اگر مقدار
 حرکت فلکی سبب و نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمیتوانست کرد حال آنکه این موجب باطل است که فلک
 حادث زمانی است قال الله تعالی ففقتضین سبع سموات فی یومین و کسانیکه فلک را سحر کنند
 بلکه کسانیکه فلک را نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام تفاوت می نمایند و غرض که ممکن
 زمان ثانی هم وجود را اقتضا نمیکند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن ممکن نباشد واجب شود و قلب است
 لازم آید و آنچه میگویدند اشئی اما موجب له یوجد و آنکه میگویند امکان محفوظ بوجودین سابق در حق
 مراد اینجا موجب با تعبیر است یعنی واجب است با تقضای علت خود نه با تقضای نفس خود که آن محال
 پیش ثابت شد که ممکن وجود و بقا محتاج است به صانع تعالی شانه تا وقتیکه بر ممکن از واجب فاضله وجود باشد
 ممکن موجود بود و مصدر که تا باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن بر صغیر و زکار نیانداشته شود
 پس حال ممکن مثل خال منی است که بمقابله آفتاب روشن شده تا وقتیکه بمقابله باقیست ستاره باقی است
 و چون غباری یا آبری بیان آید و مقابله نماید از نور و روشنی هیچ اثر نماند طریقت او چو جان است
 جان چون کالبد که کالبد از وی پذیرد و آلبند پس با یعنی ممکن باطل واجب میگویند چنانچه آفتاب
 که بر روی زمین است ظل آفتاب میگویند نه با یعنی که ممکن با واجب مالمات و مشابهاست چنانچه
 ظل ابل که اینجا است هیچ مالماتی و مشابهاست نیست بلکه با یعنی که چنانچه ظل را هیچ حقیقی و مالماتی نیست وجود
 او همان وجود ابل است همچنان ممکن وجودی مثل نیست وجود او همان اصل است پس نمی بینی که ماهیت
 ممکن فی نفسها تحقق ندارد و وجود او معنی مصدری که بر وی از مبادی فایض فائض گشته امر است نه تزلزل

چیزی با وی منقسم نشده و مابیه الوجودیه و نشاءات شرع این وجود همان نسبت است که ممکن ایما و جنب هم نسبت
 انهم امر است بین اینست پس وجود ممکن معنی مابیه الوجودیه نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس است یعنی اصفاء
 سوال وجود ممکن بهیست کیست باین اعتقاد ندارد و او هم از ممکن وجود و صدوری است شرع کرده علم
 بوجود ذات او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شفاء نشاء این است شرع باشد باید که منکر صانع است شرع
 وجود کند و حکم بوجود دیت ممکن نماید چو **جواب** این ملازمه منوع است یعنی هرگز نشاء است شرع خبر نشده باشد
 او است شرع کند و حکم بوجود دیت ممکن نماید یعنی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آئینه می بیند که نظر ماه آسمان می بیند
 و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه همچنان هر که ممکن است می بیند هر چند از فراطینا و ت
 جهل از وجود متصل خبر ندارد حکم میکند بوجود در مگر غایبی الباب همان ممکن از وجود متصل میداند چنانچه چو
 در آئینه صورت خود را دیده اند از وجود در وجود متصل فهمیده با وی در سخن می آید پس ممکن اجز در زیر تیره
 تحقیقی ثبوتی نیست وجود این کثرت همی مابیه الوجودیه و احد تحقیقی است که این کثرت در آن حد تحقیقی
 ضلله نیامده و گردی بدانان تنسره او رسیده چنانچه زید که در آئینه خانه رود و صورتها می متعدد دید پیدا
 شود همان یک یک نیست چنانچه بود و هو الان کما کان و الحیان العالم ما شئت الیه الوجود
 لا اودم فی الکلون لا البیس لا ملک سلیمان ولا لقیس فاکل عباره و انت المعنی
 یاسن هو للقلب مقناطیس و چون فشار این هم وجود این کثرت ذات واجب تعالی شفاء یا
 اصفاء است و ست نه فرض فارضان نه اعتبار معتبر این هم بهیست تمیقین است که نفی معتبر این نفی نشود
 ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقناک ذاب لنا العینی ما خلقت باطلا لا یرتب علیه الاحکام و الا ت
 بل خلقت و لیل اعلی صانع سبیل الی معرفه فانه من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانک عن کل المالیق بشاکت فقنا
 عذاب لنا المرتب علی عدم العرفان الایمان محمذ و یاجون نسبت بین ممکن الواجب چنین متحقق شد
 که وجود او همان ذات است تعالی نسبت پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت و همی را عین واجب
 نقشه و عدم ذاتی او را در نظر نیاوردند و قایل بهیست شدند و گفتند همه سایه و تیشین و همه
 همه داشتند در دلق که او این است همه است و لیکن مرتبه تفریه را علیه ثابت میکنند و میگویند

در این مرتبه و نهان خفیه باشد همه اوست ثم بامدحه او نهان خفیه عبارت از مرتبه
 نیز است اگر کسی مرتبه تریه را نفی کرده وجود را مانند کلی بسی مختص درین کثرت از مدح باشد و صوفیه
 شود و یک صحت و افاقه هر سائیده اند بشود و وحدت حقیقی در کثرت نمی گنجد کرده همه از دست میگویند
 چون حق نظر کرده میشود و همه میفهمند موجود اوست ظاهر میشود و قوله تعالی کمال شئ خالق الا وجهه
 قوله علیه السلام ان احدی القول قول اللبید الاکل شئ ما خلا الله بالکل - دلیل است برین برهان
 چرا که باکات باطل یعنی آنکه کان باکات اوست یکون باطل گفتن مجاز است بمعنی حقیقی متبادران
 که باکات باطل فی الحال بل علی الذوات و ما این نسبت که ممکن با واجب گفته خواهند نزدیک
 بصورتیه وجودیه بشود و است با صفا و جی یعنی با عیان ثابته کمالات جنی در حضرت علم باجمال و تفصیل ظهور
 یافته اند مشهور گشته آنها صفات انبیا است میگویند لاجرم همه اوست گفتن بر آنها گران نیامده و حضرت
 محمد و الف تالی صبی الله تعالی عنه را چون جذب بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس غنی عن العالمین
 در یافتن و صفات اورد و مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند و بشیون اعتبارات تعبیر نمودند و زاید
 بر ذات هم گفتند چنانچه علمای سنت و جماعت شکر الله علیه هم بدان قائل شدند و متبادران آیات
 و حدیث همین است ممکنات اباحت کی از مراتب ذات و صفات نسبت کوره بلا واسطه نیستند
 عالمی دیگر بر ایشان ظاهر شده و سببی بطلال کردند و آن اعدام اضافیه اند یعنی نقایض صفات آتیه
 جلالت عظمی که باز مقابله در حضرت علم نبوت و تقرر یافته ممکنات اباین مرتبه بطلال نسبت کوره ظاهر
 شده و همان ممکنات نزد حضرت محمد و در این امره غلال مشهور گشته اند لاجرم ازده سبحانه تعالی
 و داع الورد و داع الورد بزرگان شریف ایشان گذشته از کمالات و بختاشی از مراتب
 و میان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت بخلوقیت بزرگان شان نرفته و از قول رسول صلی الله
 علیه و سلم ان الله سبعون الف حججا باکمن بنی و ظلمت لک کشفه لا حرق سبحان وجهه ما انتهی الیه
 بصیرت من خلقه استنباط این مطلب میتوان شد سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن با واجب
 نسبتی است که آن نسبت سبب است بود ممکن بمعنی مصدق می بعلت آنکه بیان نسبت ذات و جی

یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن معنی مابا الوجودیه قرار یافته و بلائنه همان نسبت زبان شرح
 واجب با خالق و ممکن با مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب اصل و ممکن اظفل می نامند و چون بر سر
 حضرت مجید و الف ثانی در ظلال ممکنات آن نسبت با ذات است نه با صفات بلکه با ذات امره و ظلال
 چون ظلال مغائر ذات صفات باشند و اعدام دخل مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند
 و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد این محالست مخالف نص قطعی که الله که هو خالق کل شیء
 جواب مراد از اعدام که دخل مفهومات ظلال اند تقاض صفات محال اند مانند موت و جهل و عجز و عی
 و ستم کلم که در مرتبه علم و تقریر یافته با ضداد خود یعنی حیات و علم و قدرت و سمیع و بصیر و کلان سبب
 مقابل منصف شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ شده اند و ظلال سمعی گشته اند و شک نیست که
 صوفیه اعدام موحی است از دریای علم و امکان حد و ثا و آن گنجایش نیست مغایره او با صفت
 العلم مغایره اعتبار نیست حقیقی پس آنچه شما لفتید که چون ظلال مغائر ذات صفات باشند و اعدام
 دخل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند اینقدر منوعست نمی بینی که صفات مغائر ذات اند از ممکنات
 نیستند و تعد و قدما می مستقل محالست تعد ذات صفات مراد از مغایره ذات صفات آنست که
 هر یک تعقل جدا آیند و حل کی برد دیگری با الوطاه صحیح نیست آنکه در خارج هر یک مستقل باشد
 هر یک از دیگری جدا شوند شاید این قسم مغائرین در اصطلاح شعری لایعین لا غیر گویند و چون حال
 صفات با ذات و ریاضی همین قسم حال طلاست با صفات از دریای علم متحد و مانند است مذکور
 که مصحح نسبت خالقیت مخلوقیت است هر چند ممکن نسبت با صفات حق تعالی با ظلال گفته شود
 و حقیقت آن نسبت با ذات اوست و حد لا شریک له صفات و ظلال حجابی سبحی بیش نیستند
 حق تعالی سیر ما ید الله فی السموات و الارض مثل نوره که مشکوه فی المصباح المصباح و فی حاکم
 النجاة کانه کواکب دردی یوقد من شجرة مبارکه زینتی که لا شریک له و لا غیریة یکاد زینتها
 یضی و لو لم تمسه نادونی علی نوحی که الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله
 بكل شیء علیم و بیوت اذن الله لایة فی شجرة مبارکه زینتی که سبب و شنی مصباح است

که از مرتبه ذات است که شرقی بودن و غربی بودن از ان متنی است و یکا دزیتها کیفیت و اول
 تمسکه فاد کنایه از مرتبه شیون اعتبار است که در مرتبه ذات مندرجست و مصلح کنایه از
 مرتبه صفات است که زاید بر ذات اند و بیشتر مندرج ظهورا تا گشته و زجابه کنایه از مرتبه ظلال است و
 شکوه کنایه از عالم امکان است حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات توسط انسان ذاتیه شیون است
 مصلح صفات انسانیت بنشیده و توسط مصلح صفات جابه ظلال ادرخشان کافیا
 کوکب ذکر ساخته و توسط زجابه ظلال ظلمت عالم امکان و ظلمت کفر از شکوه قلوب صدر المؤمنین
 و ظلمت ظلمت شرک خفی از شکوه قلوب العارفين بر طرف ساخته نور علی نور بنصبیه ظهور آمده
 تو بهدی الله لنور من یشاء عبارت است از هدایت کردن عارف بر مراتب نور و
 معرفت سران نور ذات و جمیع مراتب شیون صفات و ظلال و مکملات و ایراد اسم ذات
 در قوله تعالی الله نور السموات و الارض دلیل و صحت آنکه ذات است که مابا الوجودیه همه
 اشیا است لا غیر محمد و ما در تقریر سابق مذکور شده است که ممکن با نامست با عله بهم نرسد
 حل اولی بهم از وساطت زید زید میتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بنات ممکن
 اقرب است سماعن اقریب الیک من حیث الوجود الیکشانی ظاهر شد و قاعده که نزد
 عقلا مقرر است که از ذات شیئی چیزی دیگر بلکه اقرب ساوی نمیتوان شد و اصل و فطن بقاعده
 منقوض است بلکه اصل و فطن از ذات فطن اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل و فطن از ذات
 اقرب است همین اصل الاصل و فطن از ذات فطن و فطن از ذات اصل و فطن از ذات فطن و فطن از ذات
 اصل الاصل از همه اقرب است پس ذات محبت واجب تعالی شاید یکی از اقرب است از شیون ذات
 شیون ذات بوی اقرب انداز صفات صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوی
 از ذات می آید حضرت محمد و در فرموده اند سبحانه و تعالی و رار الورا ثم و رار الورا ثم
 و رایت در مراتب قرب نموده است نه در مراتب بعد فانه بعد فی الوجود چنان
 و اقرب فی الوجود و الله تعالی اعلم محمد و ما چنانچه ظلال و صفات در میان ذات محبت و عالم

امکان بیش از حاجاتی بخوبی معلوم میشود و همچنین قدرت ارادت عباد در بیان افعال اختیار
عباد و در بیان قدرت کامله و ارادت شامله الهی جل شانیه پیش از حجاب بخوبی درک نمیکرد
و از اینجا سلسله جبر و قدر را باید فید پس فرق میان حرکت اراده بطبیعت و حرکت ارتقا شکر
بهیست مبنی است بر وجود قدرت بنده که حق تعالی در وی آفریده حجاب قدرت کامله خود
ساخته است بر انظار آن پس سبب جبریه باطل شد و چون قدرت ناقصه بنده پیش از حجاب
بخوبی نیست سبب قدریه باطل شد و نسبت خلق بحیثی تعالی نسبت کسب بنده که مستفاد
تو له تعالی خلقکم و ما تعملون است ثابت گشت چون ظهور قدرت کامله درین حجاب
مع فضل ثابت میکنند و پیش از فعل نزدشان تو هم قدرتست حقیقت قدرت -

سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان هیچ چیز وجود حقیقی ندارد و تمام
دائرة هست پس مع افعال قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت مبنی چه معنی دارد -

جواب بنا به عالم بر و هم متیقن است لهذا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل مبنی هم بر و هم
غیر متیقن است لهذا آنرا تو هم قدرت گویند -

سوال سناط تکلیف با اتفاق علما تو هم قدرتست نه حقیقت قدرت پس اگر در قدرت
سناط تکلیف واقع شده و هم غیر متیقن کائنات الاغوال معتبر باشد تکلیف بالا یطاق جائز باشد چرا
که و هم را امتنعات هم جواز نگاه است در ممکنات بطریق اولی و تو هم قدرت برج بیت الحرام
وزیارت بیت المعمور که در آسمان هفتم است کیانست فما الفرق بینما -

جواب اولاً آنکه تکلیف بالا یطاق جائزست با تفصیلاً واقع نیست که میگوید لا تمسکوا
لا طاقه لکما به جواز و عدم وقوع آن لالت دارد ثانیاً آنکه مراد از تو هم قدرت که سناط
تکلیف است آنست که نظر بر جبری با و تا قدرت متوهم بود و وقوع فعل بقدرت و مستیاً
عبد نظر بر ظاهر حال تحمل باشد لهذا بر جبری عاقل حج بیت الحرام مقدور بود و فرض شد و زیارت
بیت المعمور رض نشد اما اگر کسی بخیر یارت کردن بیت المعمور قسم خورد و نذر دانی خفیه در جمله

نظر بر امکان تحقیق بین منقذ شود و خلافاً صاحب و نظر بر امتناع مادی فی الفور حاشا کرد و
 کفار لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال ایمان آوردن بر او چهل واجب گشت و تبرک آن کافر
 شد مگر نظر بر آنکه در علم انلی ایمان او مقدر نبود و اگر ایمان می آورد انقلاب علم چهل لازم می آمد
 پس ایمان آوردنش باین جهت بار محال بود و الله اعلم سبحانه و ربك رب العزة عما یصفون
 و سلام علی لیسلیان و الحمد لله رب العالمین سوال در آیه نور که مشکوفاً فیها
 مصباح را مقید ساخته اند بقول قافی فی هیئت اذن الله ان ترفع و یذکر فی اسمائه سبح
 له فیها بالقدرة و الاصل بحال لا تلیم بخاتمة که لا یمیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و
 بیتاء الزکوة یمحون یوماً یثقل فیها القلوب الا بصار لیسعهم الله احسن ما عاوا و یزید
 من فضله و الله یرزق من یشاء بغیر حساب و چه تفسیر چه باشد و نیز بعد از آن آیه سر مود
 و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة بحسبه الظلمان ماء احتی اذا اجاءه لویحیة
 شیء و خذ الله عند فوف الحساب و الله سراج الحساب و کلمات فی بحر بیوت
 موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یداً
 لوریکه یریا و من لم یجعل الله له نفاً فما له من نفاً و چه تعلق این آیت با سبق چه باشد
 جواب است تعالی اعلم آنچه بر فقیر ظاهر میشود آنست قوله تعالی فی هیئت اذن الله
 مقید که مشکوفاً فیها مصباح نیست بلکه ظرف متعلق است بقوله تعالی یریک الله لیساً
 من یشاء یعنی با وجود سرایت نورانی از عرش تا فرش و بودن او تعالی وجود ما هیات
 و قیوم است یار هدایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالی علی العموم نیست مخصوص است بهر کرا
 دیده بصارت کرامت فرماید و هدایتش خواهند و آن هدایت منحصر است متابع شریعت و
 التزام مساجد که هیئت واجب التظیم و ساکنان اهل اسلامند چه لیساً فیها بالقدرة و الاصل بحال الا
 دلیل است بر نیکی عمده ترین حصول معرفت مصاحبت و ان خدمت که به دوام ذکر و الهی موصوف
 و حاکم تلخیص بخاتمة که لا یمیع عن ذکر الله عبارت از دوام آگاهی شایسته میخیزد

اشارات است یا آنکه مخفی عن اراغور و اجتناب از فضول مباحات مثل تجارت و مانند آن
از اوصاف حمیده است هر چند از بیخانی از بیع و تجارت مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان است
که تجارت و بیع آنها را از اید حق غافل نمیکند قوله تعالی لیجزي الله حسن ما عملوا و عده نعمای
بهشت است قوله تعالی ویزیدهم من فضله اشارتست بمعاملات حق با دوستان خود
قوله تعالی و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة آلا یه یانست این معانی که ریاضات
کفار و اعمال شان شمر عرفان نمیشود و نقد بر کلام آنست الذین کفروا الا یصد بهم الله لنور
و بایش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی است که بطاهر در آن حسن معلوم میشود مثل
صدقات و صلوات و کف نفس از این اخلاق و عدالت و ترحم و مانند آن چون ایمان شیط
قبول اعمال است لهذا حال انقیص اعمال شان مانند سراسبت که از دو ریشه را باید دار کند که سیر
کند چون نزدیکی سید بن حضرت و اندوه و نافرایی قسمی ظاهر القبح است مثل بت پرستی
ظلم و مانند آن حال انقیص اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بجز ظلمت موحی که آن در یار
پوشیده است ظلمت موحی دیگر بالای سوج اول و ظلمت بر بالا رتبه ظلمات بعضیها فوق بعضی
اشارات بچار درجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و غماض
عالم خلق است بمصاحبت شان در لطائف عالم امر سراسبت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت در است
دو هم ظلمت کفر سو هم ظلمت معاصی و قبائح اعمال این بر دو ظلمت از آنها ظلمت اول و ثان
بهتند چنانچه امواج از دریا چهار ضمه ظلمت موانع خارجی مصاحبان بد که در آخرت دور
آرزو کنند و گویند یا لیتنی لمر اتخذ فلا نکلیلا یا لیتم دینی و بینک بعد القدر
فبئس القومین این شباهت بر است که بالای آن سایه کرده و اسد اعلم -

مکتوبی و هم نیز حضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجدد و سیم اسد الرحمن الرحیم
احمد مد پنا العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه امین تمولو یصاحب مشفق مهربان
سلامت قه نامی چند رویش ازین در تحقیق مقامات مجددیه رض رسیده بود چون سیر

بخانه ای است درین ایام کم فرست بود از نخبه بواب آن پخته بود و دم سافت دارند
 اکنون تواتر در رقد دیگر رسیدند ما چنانچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم
 نمودم اگر خطای نته باشد اصلاح فرمایند ما کان منه صوابا فمن امر و من شائنی و ما کان منه خطا
 فمشی و المستول من امر العفو و العفوان محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است از
 ذرات لطیفه و از غام خلق است عناصر اربع و نفس جوانی که جسمی است لطیف ساری در جسم کثیف
 که در هر عضو عضو سرایت دارد و ناشی است از عناصر اربعه از جهت لطافت خود و مراتب است
 پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک است بسبب مقابله و صفاء آئینه زجاجی آفتاب
 آئینه منکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد و حالانکه آفتاب اوج خود
 سهو پاکر در مجرای لطائف عالم امر قلب روح و نفس و اخفی که مقرر آنها فوق العرش است
 که میهد قالی روح من اصرار و مما و تلیت من العلم الا قلیلا در شان آنهاست درین آئینه
 نفس منعکس شده و آثار آنها توسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث از
 شده که ملائکه الهیه روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند یا موجب باز
 دو نزع می پوشانند این همه از احوال نفس است که مرکب روح علوی است پوشانیدن لباس بدن
 جسم تصور نیست پس باید دانست که تا لطائف عشره انسانی مرکب و صفاتش و الا تعلیات
 روحانی گفته اند پس در طرق دیگر در ابتدا به ترکیب لطائف عالم خلق می پردازند بر ریاضات
 و تجارب و جذب به شیخ کامل کمال تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف عالم امر هنوز مکرر و تکلیفات
 پس تصفیه آنها در خواب معامله میگردان خود در آفاق صوفی می بیند کوکب می بیند یا قمرها
 یا تمام شمس مانند آن و آنرا سیر قافی میگویند بعد از آن سیر نفس میکنند و به ترکیب عالم افری
 و در طریق نقشبندیه که اقرب طرق است اول به ترکیب عالم امر می پردازند و انوار شان در قلب
 و روح و سیر خود در خود می بیند و آنرا سیر انفسی میگویند و مغرور وطن سینه گویند که سیر
 سیریم یا ایستائی که آفاق و فی انفسهم نزد صوفیه کنایه از این و سیر است قدما نقشبندیه

بعه ترکیه لطائف امر بر تصفیه نفس و عناصر می پرداختند و مجد و به با هم خطا نمزدند و نقصان
 گفته اند که در خارج ذات حق تعالی موجود است سوای او تعالی هیچ چیز موجود نیست
 و بقول حضرت مجدد در صفات ثانیة حقیقیة این موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند
 یعنی آنکه فشار نیست خارج شان در خارج موجود است و صفیه وجودیه صفات از اید بر ذات
 میگویند و در خارج سوای ذات هیچ چیز اثبات وجود نمیکند و گفته اند که حق تعالی چون
 ذات صفات خود را اجمالاً دانسته مرتبه اجمال علمی او حدت میگویند و چون تفصیل و استیلا
 تفصیل علمی او احدیت میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم تحقق اند تعیین و حق
 تعیین شالی و تعیین جدی گویند و این اثرات خمس و حضرت خسه گویند و چون عکوس
 اطلاق این فی ظل گویند که آن صفات اند و صفات از اید بر ذات ندانند عین ذات اند
 لهذا قائل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود ندانند میگویند که اعیان
 صامتة لثمة الوجود اما حضرت مجدد در و اشال ایشان که بصیرت فوید دارند میگویند که
 صفات عین ذات نیستند بلکه زائد بر ذات آرمی ذات محتاج صفات نیست اگر شرف
 صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام می شد پس ذات من حیث انه کار هم میکند
 از ایشان العلم میگویند و کذا نشان الحیوة والقدرة والسمع والبصر والارادة والكلام و
 التکوین صفات گویا سبع شیونات اند و عکوس آنها غرض که اعتبارات سمع و بصر و غیره
 که در ذات اند از آنها شیونات میگویند و صفات آئنده را عکوس و فرع شان و حکما و غیره
 وجودیه همان شیونات اعتبارات که عین ذات اند صفات میگویند و صفات آئنده ثابت
 نمیکند و اعتبارات شیونات با هم مرادف اند متعارف نیستند و حضرت مجدد با وجود تفاوت
 صفات از ذات ممکنات را که مصدر شرف قیام اند عکوس صفات میگویند و تماشایی میکنند
 از آنکه کناس خمیس را حاکی صفات بقدر سادت گویند مگر جامع معصومین یعنی انبیاء و ملائکه را هم
 صفات علیات میدانند و لهذا معصومین خاصیت آنهاست دیگران باین دولت شرف نیستند

در بیان صفات حضرت مجدد

در بیان صفات عکوس

ان الله تعالى سبعون الف حجابا من نور وظلمة كناية باشد از هر دو نوع حجاب که
 حجاب غفلت ظلمانی است و حجاب علم نورانی و شاید حجب عبارت از دایره ظلال باشد
 که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد
 و از لیارا نائب شان گماشت تا حجب از میان بردارند و آتش محبت در دلهای سالکان
 افروزند بهیت عشق آن شعله است کان چون بر فروخت بهر چه جز مشوق بدگفتی بسخت
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء مع من احب و چون بهیت بچون دست در بند
 باشد اقرب به مرسد و این قرب که دست در هم مراتب غیر غناهی دارد و کلازال عبد لله یقرب
 الی بالکمال فل از ان جنبه میدوید پس هرگاه بنده را قرب بچون بهمرسد و ظلال او در
 عالم مثال بصورت دایره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بیند که نفوذ سیر میکند تا بحد
 بدایره ظلال رسیده خود را و اصل این اثره پسترسکون بلون ظلال پسترسکون
 در این باقی بقای آن بیند و محنین میدوید خود را که سیر میکند در محل آن تا انتها و در ظلال
 بقدر وصله خود و ماکتبله و اگر نه آن اثره فی نفسها بلکه هیچ دایره نهایت ندارد و شعور
 در جنبش غایتی دارد و نه تعدی را سخن پایان به میرد نشسته مستقیق و دریا همچنان باقی بماند
 قلب روح و سرخشی و خفی در ظلال اسما و صفات الهی در همین جاد است میدوید هر گزنی را
 بالاتر همه سانی است پستری دایره ظلال که مبادی تعینات ممکن است غیر انبیا و ملائکه سیر
 اصول آن که اسما و صفات اند واقع میشود و اگر آن مبادی تعینات انبیاست علیه السلام و کون
 بدان بالا صا که مختص بانبیاست علیه السلام و دیگر از حاصل نمیشود مگر بوارث و طفیل تعینات
 این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیاء و بطور مجتبی و بطور معلوم و بطور آنست که اسما و صفات او و اعتبار
 کی قیام به او آن بحقیقت از بطون میگردید پس درم اعتبار صدق تا از حقیقت بیت ممکن دان و بخت است و آنرا
 ظهور میگردید پس اسما و صفات اعتبار ظهور مبادی تعینات انبیاء اند و وصول بدان مقام لایت کبری و ولایت انبیاء
 نام دارد و فانی نفس درین مطن میشود و چنانچه وصول به مرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت ابلیا

ظهور بطون
 ولایت کبری

نام دارد و اسما و صفات با عمت بار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان
 علیا و ولایت ملا را علی نام دارد و بعد طی این برود و مقام وصول بذات بخت است و وصول
 بدان مقام بالا صلواته تعلق دارد و بنسب نبوت انبیا کرام سبب وصول آن مقام فضل اند
 از ملائکه آنرا و ولایت با حق اینست که این برین سنان هم سبب کمال متابعت انبیا بدان در
 واصل میشوند بلکه اولین و قلیل من از آن آخرین کنایه ازین مقام است ارباب کمال است
 ولایت اسما و الیمین اند بلکه من الا و لین و ثلثه من الا و خیرین و ارباب کمال است نبوت
 ثلثه من الا و لین یعنی من الانبیا و قلیل من الا و خیرین یعنی من ائمه محمد مصطفی صلی الله علیه
 سلم و پیغمبر الصالحه و کثیر من التابعین و جماعه من اتباع التابعین و جماعه فی آخر الدجور و بعد تجدد
 الدین بعد الف ستمه من الهجرة و کمالات نبوت تجلی ذاتی و الیمی است بی پرده اسما و صفات
 و کمالات سالت کمالات اولوا الغرم موجی است از دریای کمالات نبوت این هر سه و اثر
 با هم مثل ابرو و دست برشت و مثل مرکز و محیط و بی با هم تفاوت در مرتبه دارند که بر اولی الالباء
 ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه انچه از کمالات قدسی آیات حضرت مجدد و حضرت ایشان
 حویره الهی و از رساله شواهد التجدی حضرت دلیل الله الصمد عبد الاحد هم ظاهر میشود و هم در
 مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شنیدیم استناد نهوده شد و راه پیش می آیند
 در تقدیم و تاخیر و تلک آن هر دو راه بیان مناسب مصلحت اختیار میفرمایند یکی را حقیقت
 البصر و یکی که از اسرار ذات خلقت و کبریا و نبو صرف چون تعبیر میفرمایند و بالاتر از آن حقیقت
 قرآنیست که آنرا باید و هست بچون تعبیر میفرموده اند و بالاتر از آن مقام معبودیت حضرت
 گفته اند و گفته اند که آنجا سیر را گنجایش نیست آنجا فطیر نظری است اگر سیر شود در حق
 بلا بودی اگر اینهم بودی و دیگر قدم نگاه تا حقیقت صلوة است که فتهای مقام مابعدیت است
 میفرمایند و وقت یا کجاست فانی اندر بصله اشاره بدانست که فوق حقیقت صلوة و بالاتر است
 آن صلوة است که از مراتب و جوب اسمی مرتبه تنزیه صرف صادر میشود و راه دوم بعد کمالات

دایره محبت است که تحت محیط آن دایره است آن مبدعین ابراهیم است علیه السلام آنرا
 ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت است چون بدان مرکز رسیدن میشود آن مرکز دایره
 ظاهری شود که محیط آن صرف محبت است که مبدعین موسی گویند علیه السلام آنرا
 ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت است چون بدان مرکز رسیدن میشود آن مرکز هم
 دایره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزج است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند
 و آن مربی و مبدعین حبیبی سرور انبیاست صلی الله علیه و سلم باعتبار نام پاک محمد
 و مرکز آن محبوبیت صرف است که آنرا حقیقت ولایت احمدی گویند و مبدعین روحی آن
 سرور است باعتبار نام پاک واحد صلی الله علیه و سلم و همین دایره محبت چون با خال بی
 ملاحظه غلت محبت محبوبیت صوفی متوجه میشود سیر در تعین حبیب کرده باشد و سیر در تعین
 وجودی هم درین اثنا واقع میشود بالاتر ازین مقامات سادگی حقایق تعینات انبیاء مقام
 لاتعین است که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر سیر شود سیر نظری میسر شود و آن از خضای
 سرور پیوسته است صلی الله علیه و سلم مع الله وقت که لا یسعد فیه ملک مقرب کاتبی سرور
 از شارت همین مقام گفته اند بعضی صاحب ولتان و لش خواران سرور در رانایل او علیه السلام
 ازین خوان نعمت اولش عطا گشته است اگر بادش بر در پیرزن بیاید توای خواجیه بلت
 غنمت سرور انبیاء ازینجا ظاهر میشود که اولش خواران او باین دولت مشرف میشوند حقیقت صوم
 در پیلوی حقیقت قرآن دایره سیف قاطع در پیلوی ولایت کبری سرور و اندک ظاهر
 صحبت از اسما و صفات اقبیل ولایت کبری چون نفس را فدا اتم ایجاد است میدهند لهذا
 نام او سیف قاطع شد و اسم اعظم بخداد و شبهه خاطر می خلد که حل آن از کاتب حضرت است
 بنامه شبه اول آنکه حضرت مجدد و رضا را در ابتدای حقیقت محمدی صفت اعظم ظاهر شده و چنانچه
 در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان نموده اند پسر شان العالم ظاهر شده و پسر حقیقت عالم
 ظاهر شده و تطبیق درین کشفیات چنان فرموده اند که گاه باشد که ظل شمس بصوت صر

ظاهر میشود پیرچون چهل میرسند نگاه و فتح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود ظل بود
 اصل نیست لهذا صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون نشان العلم که مریضه علم
 است ندیدم دریافت شد که حقیقت محمدی نیست پیرچون نشان جامع رسیدم که نشان
 العلم جزویت از اجزای او دریافت شد که حقیقت الخالق و تعین اول حقیقت محمدی
 همین است در آخر مکشوفات ظاهر شده که تعین اول تئین وجودیت پستلزان ظاهر شده که تعین
 اول تئین جیست و شاهد این مقال سروده اند حدیث قدسی گنت کنوا خفیا
 فاجبت وان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر برود
 که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت براسمی موسوی و محمدی و احمدی در دایره حب تبصیر
 صدر بیان سروده اند پس ازینجا لازم می آید که شان العلم جامع ظل تعین جی باشد که سابق
 بصوت اصل خود را وانموده بود و این را نباشد که صفة العلم اوصاف حقیقیه است و شان العلم
 عین ذات بتناظر اعتباری صفة احبابه صفات اضافیه محالست که اصل شان العلم ایضه علم
 باشد و تشبیه و تمثیل که کمالات نبوت عبارتست از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات
 بقطع مراحل سیر در ولایت کبری علیا که سیر در صفات اصول آن اصول اصول آن در
 بشون اعتبارات من حیث الظهور و البطون پس بعد قطع مراحل صفات متسا و تجلی ذات
 بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از ان مقام چه معنی دارد پس در العباد آن قرب حقیقت
 کعبه عبارت از سرادقات عظمت کبریا است این اضافت بیانیه است یعنی عظمت و کبریا
 که سرادقات ذات اند سوال عظمت کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر
 اطلاق سرادقات بران از چه آمده است جواب در حدیث قدسی آمده الکبریا در
 والعظمه ازادی فمن نازعنی فیهما احطه فی نادى ازار و در اینجا چه بران نشانند
 همچنین صفت عظمت و کبریا را کنی مانع اند از ظهور و در کما ابصار حیرت قال لا تدرك الا بصرا
 لهذا اطلاق سرادقات صحیح گشته آمدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است

و حقیقت قرآن صلوٰۃ و ست سچون است که مصدر اسم الواسع است آن نیز صفت است
و حقیقت سوم عبارت از صفات سلبيه است که صمد لا یأکل ولا یشرب لا یلهو ولا یلذ
و لکن له کفوا احد و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق آن
از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بخت است چه معنی دارد و مگر سو فی در خیالت رجوع قهرم
یکند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت
محمدی و حقیقت احمدی از داره صفات اند از ولایت کبری لیکن شاید که حصول بغضی بقیاس
موقوف بود و تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد لیکن
در تل این هر دو شبهه پنجم بظاهر فقیر گذشتہ و آنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم عرض کرده بودم
و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید محو باشد و آن نیست
که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود است صفات ثانیاً و تعالی نیز در خارج موجود اند
و دیگر صفات ثبوتیه و سلبيه اضافیه هم در خارج موجود اند بدین طور که فشار انزعاع آنها در خارج
موجود است چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود است در آن موطن ابوت زید و عمر و را
هم موجود است بمنحی که فشار انزعاع آن در آن موطن موجود است و همی عقلی محض نیست
فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمر و نسبتی است که اگر عاقل مزج و شود
حکم کند با ابوت زید و عمر و را حاصل آنکه ذات صفات حق سبحانه تعالی در خارج موجود اند
و سوای شان هیچ چیز در آن موطن موجود نیست پسر علم حق سبحانه ذات او صفات او را بکار
و تفصیلاً متعلق شده پس در مرتبه علم هستم ذات حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقیه و صفات
دیگر ثبوتیه و سلبيه اضافیه و نقائص صفات هم در مرتبه علم موجود اند و از آن دایره ظلال ناشی
گشته و از دایره ظلال حائره امکان در مرتبه علم پدید آمده و در خارج ظلی بوجو ظلی نمودار گشته
و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج است غلظت و نفاقه ازین تقریر ظاهر گشته که ممکن است
سوای مرتبه علم و بوجو ظلی و همی در خارج حقیقی گنجایش نیست ذات صفات الهی و در مرتبه

بی مومن خارج حقیقت و در مرتبه علم واجبی دیگر باید داشت که سیر و سلوک صوفی مکانی
 نیست که از حیض با وج میرود و در انقلاب مابیت است که ممکن است که واجب شود که این جماعت
 بلکه عبارت از آن که مجذب انبیا و اولیا هستند بهم میرسد که بدان محبت بکمال علم مع منزه
 بنده را باطلال است و صفات ذات واجب معینی همچون حاصل میشود و ترقی در آن معیت در عالم
 مثال بصورت سیر مکانی منتقل میشود و کمال آن معیت بصورت حصول و محال فناء دید میشود و چون
 بصورت چون نظر کشی دید میشود و چنانچه یوسف علیه السلام بقرات سابل سابلین قحط تعبیر
 فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حتی مدینه را بصورت آن سیاه فام دیده عرض که
 همچون در عالم مثال بصورت چو دیده میشود اکنون باید دانست که دایره ظلال که از اولاد
 صغری سبکوید آزاد جو نیست مگر در مرتبه علم واجبی اول صوفی بدان وصل میشود که اصل و
 دایره صفات که از اولاد کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارت است از صفات چهار
 که در مرتبه علم و تعالی موجود اند و آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت
 اول العزم عبارت از تعلیقات بی پرده صفات لیکن آن است که در مرتبه علم موجود است
 نه در خارج اول صوفی است و باطلال بهم میرسد پیشتر با صفاتی که در مرتبه علم موجود اند پیشتر از آن است
 که هم در مرتبه علم موجود است آن منصب انبیاست چون از آنجا صوفی لطیفین پیغمبر علیه السلام ترقی کنند
 او را مستقیم بهم میرسد با صفات اصنافه او تعالی که در خارج موجود اند از آن جمله است تعیین جودی و
 تعیین حی و خلقت محبوبیت که صفات انبیا اند و از آن جمله است سر اوقات عظمت و کبریا و وسعت
 چون که حقیقت کعبه قرآن و صلوة و صفات سلطیه که حقیقت میام اند لیکن با معبودیت صفر
 که آنهم از دایره صفات محال معیت هم نتوان رسید للمنافاة بین العابدیه و المعبودیه یا آنست
 مقابل عابدیت معبودیت معیت بهم میرسد که از آن سیر نظری توان گفت بالاتر از مقام صفات
 و سلطیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیه است که آن شش پندرات او تعالی تشبیه لایعین است
 و بالاتر از آن مرتبه دانست که در خارج موجود است این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود

در مرتبه علم واجبی
 در مرتبه علم واجبی
 در مرتبه علم واجبی
 در مرتبه علم واجبی

در مرتبه علم واجبی
 در مرتبه علم واجبی

در مرتبه علم واجبی
 در مرتبه علم واجبی

بدیاری محیط و گفت نزدیک است در حصول و در اثنا این سیر اقامه نمودند که گویا برای میر
 و از بسیاری رفتن بمانده شده ام بعد طی مسافت بسیار فانی شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر
 ظاهر شد که این شهر از تعیین اولست که جامع جمیع مراتب اسما و صفات شیون و اعتبار است و نیز
 جامع سیست حصول این مراتب و اصول اینها را و منتهای اعتبارات اتمه است این مقام ملاحظه
 نموده آمد که آیا این تعیین اول حقیقت محمدی است یا به معلوم شد که حقیقت محمدی چنانست که بالا
 ذکر یافته و آن ظل این تعیین اولست سیر یکم فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت
 خواهد بود این عبارت از مکتوب طریق و دست و شصتم از جلد اول انتخاب است این کلام عزیر الکلام
 مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات محبت است چنانچه اگر صفاتی از صفات آمده اند
 باعتبار وجود بالافسها در نصف ماضی از اولی از ولایت کبری است اگر از صفات غیر از اولی
 که امتیاز خارجی از ذات ندارند و آن صفات اشیون و اعتبارات گویند در نصف عالی از اولی
 از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه باینکه حیات و علم و قدرت
 و آراوه و سمع و تبصره و کلام و تکوین اند اینهمه اعلی صفات آمده است اصول اینهمه در دایره ماضی
 و اصول اصول آن در دایره ثالث و اصول نیمه در قوس اند و اینهمه صفات باعتبار وجود بالذات
 المقدسه در دایره ولایت علیاست بلکه ذات که در سبب و ده صفاتی از صفات است هم در ولایت
 علیاست چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العلیم بالا گذشت پس باقی ماند برای تفوق از این مقام
 مگر در مرتبه ذات محبت پس در کمالات نبوت تجلی ذات محبت است لافیر پس چون فوق کمالات نبوت
 و رسالت اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت کبریا است حقیقت است که آن
 و حقیقت صلوة که وسعت ذات بیچونست و معبودیت صرف و خلقت و محبت و محبوبیت و تعیین وجود
 گفته اند و اینهمه اعلی صفات اند بلکه از صفات آمده و بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات
 حقیقیه اند چرا که صفات حقیقیه یاده از هشت صفت مذکور و کسی گفته بلکه صفت تکوین که صفت ششم
 است نزد اشرفی از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او نیست مستبعد پس البته رجوع تقری لازم

می آید و اصل اشکال مختصر در همین است که صفات که بعد از کمالات نبوت اصول مدبران میسر میشود و غیر آن
 صفات اند که در ولایت کبری و علیا گذشته لیکن استغراق و شمول صفات که در دایره اولی از
 ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق اصول آن اصول اصول آن اصول اصول آن
 از این احتمال با میسند و آنچه آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت و تقسیم
 یکی اضافی و دوم ذاتی و همچنین محبت و تعالی یکی بذات و تعلق دارد دوم بغیر و همچنین محبت است این تقریر
 بیج فایده میکند چرا که همه اقسام صفات داخل دایره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه
 دیگر دایره دیگر از ولایت کبری اند و پس از آن المجمع شعی و نیز از تقریر حضرت فیض الدین و تقسیم
 صفات نوشته اند آنهم اصل اشکال میکنند این تقسیم صحیح است که صفات دو قسم است یکی ذاتی و اقامت خارج
 از ذات دارند دوم گنجایش زیادتی ندارند لیکن قسم اول اسبه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود بالانفها
 دوم مرتبه وجود بالذات المقدسه سوم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چرا که صفات
 زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافی زیادتی است پس صفات زائده ماد و مرتبه است وجود
 بالانفها و وجود بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست و اینهم
 اقسام صفات خواهد زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات بلکه عین ذات اند و سببی بشیوانات اند
 در دایره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالانفها و در دایره علیاست من حیث وجود
 بالذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجدد رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ مصطفی خارج از ولایت
 نبوی مانند شفق من در ضمن نوشتن این خط و جواب خط آن مهربان فقیر همین تقریر که الحمد لایه
 سطا لیه که از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض اصحاب حضرت ایشان عروه الوثقی در جواب
 ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب آنجباب در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بود مذکور چون
 معالیه کمالات نبوت بذات تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه حقیقت قرآنی بر آن
 چه صورت دارد و مجدداً از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات تعلق دارد و از فقیر
 که نقل کرده اند تقریر هرگز نگفته است در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره الا قدس معلوم نیست

از بی کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سگانه است پس عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات
 و تنزیهات تقدیسات است بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوب بیان طریقه
 تفصیل مذکور است لیکن ذات بحث بودن آن سخن است چنانچه این معالیه ذات صرف متعلق باشد
 و عاقلانکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت است فوق
 کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این کمالات ثابت کرده اند
 آنجا که نگارش فرموده اند که ذات الله را این وجود و عدم است گیر مکتوب آنجباب باین عبارت
 صادر شد سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون و اعتبارات است پس تفهیم
 کعبه و امثال آن که اعتبار سجودیت جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت یعنی است وجود
 این نوشتن تفصیل سخنان را بنقد بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون و اعتبارات
 که در ولایت کبری علیا ثابت اند مشفق من از این مکتوب جناب عروه الوثقی و ضیاع
 و عن اسلافه و اخلافه نیز محل مشکل نشود چرا که بعد از اراض جمیع اسما و صفات بعد تمام شیون و اعتبارات
 ذاتیه که همان است بلا حلقه سببیت صفات بعد ترقی از تنزیهات تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات
 و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات بحث از آن مرتبه علیه همین محل اشکالست معارضت
 اعتبار سجودیت و محبت و محبوبیت و وسعت همچون مانند آن از اعتبارات شیهات که سابق در ولایت
 کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بند و بهر حال جوابی که از نیمه اشکالات تقصیری باشد
 فقیر بدان ملهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن بانست که خدمت ساری معروض
 داشته بودم اگر آن حق و صواب است فمن الله سبحانه و بفضله و احسانه و اگر خطاست فمن نفسی الظالمه المذنبه
 الخاطیة اعتقاد کردن صاحبان بر آن واجب نیست فقیر مدعی محال نیست مجادله و مکابره منظور نیست چاشا
 و کلام و آنچه شاهزاده این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شاهزاده این در کلام آنحضرت اعلی منزل میبودن
 این جواب انشبت بخود دیگر دم حکایت از کلام آنحضرت ضیاع می نمودم چه بران من صورت
 انما و من وطن لغیر در میان شیون و اعتبارات امته از کمالات نبوت متاخره صورت نمی بن

و این تقریر که صفات شیوانات اقبالیات که در مرتبه علم تقریر دارند در ولایت تجلی میشوند و ذات بحت
هم در مرتبه حضرت علم تقریر دارد و در کمالات نبوت تجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت ذات بحت تعلق
دارد اینهم صحیح است و اگر نفی کرده شود گفته شود که ذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن
سخن است چنانچه حضرت غروره الوثقی و حضرت محمد و رضی الله عنهما فرمودند که این ماجرادر تو هم نیستی که
عقدا در شمار آنده سرخ بام افتاد و به سحانه بعد و رار الوارثم و رار الوارثم و رار الوارثات الله
در اوج وجود و عدست اینهم درست می شنید که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه
صفت العلم است که ذات بحت تعلق گرفته و از آن حاکی است بعد حصول کمالات نبوت سیرے که
واقع میشود در مراتب صفات خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه مثل معرفت و محبت و محبوبیت
و تعین وجودی حیاتی مانند آن صفات ثانیه حقیقیه خارجیه داخل دایره لایعین اندامها سیر قدیمی را انجانیست
اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز در الوارث است که در اوج وجود و عدست
وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اندکی کمالات او سبحانه و را اینهم است العجز عن الادراک و ادراکها
ادراک لا غیر انچه حضرت محمد و رضی الله عنه میفرمایند که و را نیست نه با اعتبار حجب است که حجب
همها مرتفع گشته بلکه با اعتبار ثبوت غفلت و کبر است معنی این عبارت در حق ناقص چنان
سیکند و که حق تعالی غنبد و اقرب من جبل الوریه است و مجابا در میانست از و جنس است که
رسول میفرماید صلی الله علیه و سلم ان الله تعالى سبعون الف مجابا من نور و ظلمة مجابا
ظلمانی حجاب غفلت است که ناشی است از که درت لطائف عشره انسانی و حجب نورانی غفلت و
کبر است تعالی و تقدس چون لطائف عشره را بسبع لطائف اربع میکند همچنانکه عالم امر و قالب
نفس پس در هزار حجاب حصه هر لطیفه از لطائف سبعة است فنا نفس و ولایت کبری فنا لطائف
عالم امر در ولایت صغری کمال آن در دایره اولی از ولایت کبری و فنا نفس در ولایت کبری
و کمال آن در مقام کمالات نبوت طهارت عن امر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک کمالات
نبوت تعلق دارد و چون سالک تا با بنجاره تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر در اقصا

عظمت و جلال را در او کبریا حضرت محمد و رضی الله عنه میفرمایند بعضی از محل مردان باشند که در روز
 سادات عظمت و کبریا بطیف انبیا علیهم السلام ایشان را جاد و بنده و ملوکی معمم با عول معمم ای فخر و
 این معامله مخصوص بهیت و حدانی انسانی است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است و ک
 درین موطن نیز رئیس و خیر فاک است تشفق من از سیر افاقی و سیر انفسی جذب و سلوک و خصوصیت
 مجذبه نقشندیده و مجذوب سالک سالک مجذوب استفسارند و مجذوبند تشفقا چون انسان
 مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است هر یک از آن سبب که درت از مولای خود
 با وجود او تربیت بعید و مجر گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین درجه بیرون کند
 و این عوارض که درت از آنها دور سازد و لهذا انبیاء را فرستاد که مریات شان و صفات
 الهی اند که داغ ظلمت که درت بدان شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی مغربی
 او باشد ظلمت او در مقابل آفتاب چه یار الله انبیاء و وجوه اند که درات انسانی گردند یکی آنکه
 اعمال صالحه آموخته چون اعمال بیشتر بوجاه و عناصر تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال صالحه
 تصفیه نفس و عناصر دست سپرد این را سلوک میگویند که سعی بنده در آن داخل دارد و مگر آنکه انبیاء
 مرایای صفات اند لهذا در ذات ایشان حق تعالی تاثیر می داده است که از محبت و مصاحبت ایشان
 بی اختیار از لطائف مجبان و مصاحبان شان که درات و حجب بر طرف میشوند چنانچه در مقابل
 آفتاب بی اختیار حرارت نور دست میدهد و چون که درات حجب بر طرف میشوند و صراط مستقیم
 این را جذب میگویند باز صحابه کرام چون کمالات ظاهری و باطنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهره ور شدند
 در رنگ پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه و سلم نمودند و از صحابه این
 علوم و انوار قرنا بعد قرن باستان بواسطه میرسد پس سلوک عبارتست از اتیان ریاضات موافق
 ارشاد و پیر کاملی که او را بواسطه از رسول کریم یا پیوسته رسید و این نتیجه تزکیه لطائف عالم
 امر است و درین صوفیه حقیقیه و قادر بر غیر هم سلوک ابر جذب مقدم میکنند و مرتزایل و ریاضات
 اربعینات اشال آن دلالت میفرمایند تاثیر صحبت پیر کامل هم در ریاضات شان میباشد اگر نظر

بعضی جذب سلوک

را با صفت چکار می کشاید برکت شان یا نبات نفس و عناصر مزید را مصفا می کند و مرید طهارت
 نفس و عناصر خود را بر بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا لاله یا ماه ناقص
 یا بر کمال یا شمس از دین انوار پی مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس و عناصر می دهد این سلوک است
 و این سیر را سیر ذاتی می گویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعد از پیر کامل کمال توجه بخار او سپرد
 که در آن مرید را هیچ عمل نمی باید برکت توجه و لطائف عالم امر او را حسیض ترقی کرده در اصول
 خود با فانی میشوند و تزکیه لطائف عالم امر و فناء هر یک از آن در حصول شان دست میدهد این را
 سیر نفسی می گویند و این حدیث مرید که اینچنین تربیت کرده شود و در سالک مجرب میگویند
 و درین سیر جذبی آنچه مرید می بیند است ستاره و ترقی و وصول حاصل و فناء در لطائف خود و خود
 می بیند انداز این سیر انفسی میگویند و حضرت خواجہ نقشبند را از جناب الهی طلب کردند که راه
 عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته وصلی باشد انداختی تعالی حضرت خواجہ رضی الله عنه را
 بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرمود
 که در طریقه نقشبندی ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر است بخلاف سایر طرق مشائخ کرام که در
 و تزکیه نفس می نمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد از آن بعالم امر می درآیند و الهی باشد آنجا
 عروج می نمایند از جناب است که نهایت نگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است این
 طریقه اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان اوج احسن میسر شده است
 متخالف که تا ه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصه اضرایع دانسته اند و بیکار می نموده اند
 بلکه مضی و مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که سالکان طرق دیگر بتقدیم تزکیه بر یا نبات
 شانه و مجاهدات شدید قطع باویدهای صورت عالم خلق نموده چون شبهه و مع هر عالم امر فرمایند
 و در انجذاب قلبی التذاذ روحی اقتد باست که باین انجذاب قناعت کنند و بچونی آن عالم
 از بچون حقیقی باز دارد و در مقام سالکی گفته که سی سال روح را بخدای پرستیدم بخلاف بزرگان
 این طریقه علیه که شروع از مقام جذب می نمایند و بعد از آن ترقیات میفرمایند التذاذ روحی است

سیر ذاتی
 سیر انفسی

مذوب سالک

سیرالشیخیه سیرالسلطانیه

در رنگ ریاضات مجاهدت است ال آخر کلامه رضی الله عنه این جامع را که جذب سلوک مقدم میکنند
 مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجذوب که اینها جذب سلوک با هم خلط
 کرده اند اینجا محل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجذوبیه با هم خلط کرده اند
 و الله اعلم خیاچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس و ذکر لسانی نفی و اثبات در مقام ولایات و ملاوت قرآن
 و نماز نافله در مقام کمالات در حق اجتماع سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیه مجذوب
 سالک اند که جذب اک عبارتست از برگذاشتن پیریمت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که
 عبارتست از ریاضات فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس و بگرنیت در عالم امر سلوک را
 تأثیر نیست و صوفیان دیگر طرق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب فائده جذب غیر
 مریدیت از جمیع امکان الطائف عالم امر در اصول خود فانی شوند و از ان غرق کرده باصول آن
 اصول اصول آن سیر عالم خلق که سلوک مربوط است سیر فاقیت سیر عالم امر که جذب متعلق
 سیر نفسی است سیر صوفی را از جمیع امکان تا دایره ولایت صغری سیرالی الله میگویند و سیریکه در ولایت
 ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند و اما سیر که در عروج است چون نزول میکند آنرا سیر من الله یا سیر
 میگویند و عروج عبارتست از استعراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیاات انقطاع از خلق و
 نزول عبارتست از توجه بسوی خلق برای تکمیل بارشاد حضرت مجذوب میفرمایند که اکثری گمان برد و اند
 که در ولایت و بختی است در نبوت و خلق و از اینجا هم کرده اند که ولایت اصل است از نبوت و بختی است
 که هر کدام را از ولایت نبوت و بختی است و بختی در عروج هر دو را در بختی است و در مربوط هر دو را
 و بختی فایده فانی الباب مرتبه مربوط نبوت بختی و بختی است و در مربوط ولایت بختی و بختی نیست
 باطنش نخست ظاهرش بختی و بختی است که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام کرده و نزول
 کرده است لاجرم مگرانی فوق دانگیر اوست و صاحب مقام عروج را تمام کرده مربوط فرموده است
 لهذا بختی خود متوجه بدعت خلق است بختی دل علا فافهم فان هذا المقرة الشریفه عالم شکم به حب
 قنار نفس و طرق دیگر شایع بسلوک و ریاضات پیش از فناء قلب حاصل میکنند در طریقه قدرا تشبیه

بعد قنای قلب چرا که بجا سلوک بعد از عذب است از کلام حضرت مجدد و رضی الله عنه معلوم می شود
که آنچه از سلوک و ریاضات است باید به صورت فنا و نفس است حقیقت فنا و نفس و ولایت کبری
کمال آن فنا و عناصر در کمالات نبوت است

مکتوب چهارم بشیخ محبت اضی کرانه در بیان علم حصولی و حصولی و

فوائد دیگر بحسب الله الرحمن الرحیم عمده و الصلوة والسلام علی رسول الله محمد وآله و صحابه و پیغمبر

شریعت و فضیلت پناه مهربان و ستان سله به بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط ساری

در استفسار چه مسئله رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصفا فرماید که علم دو قسم است

علم حصولی و علم حصولی عبارت از حصول صور و اشیا فی الیاقول یا بصورت حاصله و بنا

این علم و مثلاً آن بر مشاعر و حواس است نفس ناطقه محسوسات است و حواس درک میکند و از جزئیات

کلیات است این می باید قضا یا بمرسانیده از صغری کبری نتایج بر می آرد پس مثلاً این علم

بر مشاعر و حواس است و آنچه علم بالنبیات توسط سمع حاصل میشود و بیشتر از آن مبنی بر قیاس است

بر غایب است مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن شاه با اوضاع

و کیفیاتیکه مشاهده است دانسته در می یابد و حکم بحسب و نتیج آن میکند و لهذا احتیالی در دنیا

لذات که آلام حسدیده و نموده لذات آلام حسدیده گردانید تا از مشاهده حاضر قیاس کرد و جهنت

نار را در یابند و خوف و طمع بمرسانیده و امثال او امر و انهما از مناسبتی بجای آید حاصل این کلام آنکه

علم حصولی منتهی است به آنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا متصور و مستفاد از محسوس باشد

و لهذا روح را که از ممکنات مخلوقات است بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی و یستلوا

عن الروح قل الروح من امر ربی ما و یتلوا من العلم الا قلیلاً آری علم حصولی به روح

متعلق میشود پس بدست که چون علم حصولی روح را با لکنه درسی باید ذات صفات باستی

چگونه در یابند که چون بجا نیست بی شبه و بی نمون هر چند اسما و صفات الهی از قرآن و حدیث

مستفاد و لیکن گفته آن هرگز نتوان دریافت چرا که سمع مخلوقات عبارت است از قوتیکه تعالی در روح میفرستد

نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند چنانچه تصور از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمشعر بین سینه
صفات و صفات الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست مشابهنی در سینه
حقیقت فی پس خیا پنچه حق تعالی سبحانه را ذات یحیی و مثل است یحیی صفات و یحیی و مثل اندلیس
کمشله مشی لافی الذات لافی الصفا و لانداد اسماء الهی توقیف شرط است به اسم و صفت که حق تعالی
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوا آن اسم اگر چه در لغت معنی همان اسم باشد اطلاق را و مستعمل
ازین بیان واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او و صفات او و علم حصولی ممکن نیست حصول حصول
وقتی ممکن باشد که آن شیئی را صورت باشد و لیس نیست معرفت حق سبحانه تعالی بعلوم حضور بی یال و بی
که فوق علم حضور باشد جائز بلکه واقع است حق تعالی بعلوم حضور بی مدرک شود اما درک آن با درک علم
علم حصولی نیست لنداصدق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن ادراك ادراك و چون درک
آن ادراک نباشد تقریر و بحث از آن محالست ممنوع و لنداعلی مرتضی فرموده البحث عن سلب الذات
اشراک الهی برادر بدانید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که استفادست از قرآن و حدیث و آن علم شریعت
و احکام از عبادات و معاملات و علم است بمبدء و معاد و علم توحید باری تعالی و اتصاف او بصفا کمال
و تنزه و اذ نقص و زوال بود چنانکه علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجبست در مقام علم غایت
و توقف قال الله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب انزمتها ابهات فاما اللذین فی
قلوبهم زنج فیتبعوا متشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویل و ما یعلم تاویل الا الله و المراسخون
فی العلم یقولون امنابده کل من عند ربنا قصه را سخا فی العلم و در مقام همین قدرت که بگویند که
انچه مرا و خداست حق است در آن گفتگو نکنند حق تعالی خبر داده از حقن علی العرش استغوا و یل الله
فوق باید بصیر و ایمان و توفیق وجه الله باید دانست که مراد خدا حق است گوشتی است و اوید و جو
بر نادان نیست بلکه کیفیت سمع و بصیرت تعالی و علم و کلام و غیره را براد انفع نیست ایمان باید آورد
و کلام در گفته آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن در حدیث بران ناطق است از عذاب قبر و وزن اعمال
ضررها و غیره که در عقل مانعش نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید گوشتی

زیر پای مرکب آن یافتن که با پاسپر باید انداختن فرقه باز باطله محسبه قدر و غیره
 چون پیروی عقل پیروی تشابهات کردند در وسط منکالات فیرتند از قرآن ثابت است نکته
 خلقکم و ماتعلون ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خدایت با وجود آن اسناد عمل بندگان
 فرموده ایمان بران باید آورد و باید گفت که اجبر و لا تقویض بل امر بین امرین جبریه و قدر
 پیروی عقل کرده و در وسط منکالات افتادند این بحث از علم ظاهر رفته اکنون علم باطن صحبت بیان
 کرده میشود آتی برادر حق تعالی میفرماید که بریختن اقرب الیه من جبل الودید یعنی اقرب الیه منکم
 آیات دلالت دارند که حق تعالی از مخلوقات قریب تر است از آنها با نهائس ایمان باید آورد که حق تعالی
 اقرب است با خلق و اقربیت و با خلق نه اقربیت مکانی است که مستلزم جسم است بلکه اقربیت بی کیف
 که عقل انبیا آن اه نسبت این اقربیت است بوسن کافر در آن شریک اند و یک قرب اقربیت دیگر
 که مخصوص است بخواص بندگان خدا قال الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین در حد
 صبیح قدسی آمده که یزال عبدی یتقرب الی بالنواقل حتی احبته فاذا احبته کنت معه
 الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به الخ این اقربیت در جات غیر متناهی است چنانچه لازمال
 یزال دلالت دارد قال الله تعالی وان الله مع المحسنین وقال موسی ان معی وسیطه
 وقال محمد صلی الله علیه وسلم لا تحزن ان الله معنا این معیت و اقربیت در صطلح ولایت خوانند
 این دلالت که عبارت از اقربیت بی کیف است مستلزم علم حضوریست که بذات و صفات الهی متعلق
 باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود و چراست که اگر آنکه چون شخص را با ذات خود علم حضوری
 که ممکن حصول صورت نیست و پیچیده در آن غفلت را راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و
 غفلت از لوازم اوست پس بحق تعالی و صفات او که اقرب از وی بوی التبع علم حضوری متعلق باشد
 سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقربیت عامه شریک اند گویا از اقربیت
 خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد جواب نه انگ شرک و معاصی مانع علم حضوری
 اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعید نیست حق تعالی میفرماید فبعد القوم

الظالمین مولوی روم میفرماید و تو زنگار از رخ دل پاک کن بعد از آن که در را
 ادراک کن سوال اسباب حصول ولایت علم لدنی چیست جواب ولایت که عبارت
 از قرب محبت است ثمره محبت است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المتمع من احب متفق علیه
 و محبت از و چیز بدست می آید یکی آنکه با که آنرا در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی محبت و شش از
 جانب حق خواه بلا و مصلحت چنانچه انبیا را باشد بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل کمال اعنی مغیره و ثبات
 باشد دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی الله یحب الیه من یشاء
 و یهد الیه من یشاء دلیل است بر و طریق جذب سلوک فضل صحابه بر سایر است دلیل است
 بر آنکه محبت شیخ کامل کمال اقوی طرق و صولست بحق قوله صلی الله علیه و سلم اتبعوا کما یدرک الله
 و قوله تعالی لا یزال عبدا یقرب الی بالنوافل حتی احبته دلیل است بر آنکه اتباع رسول و توفیق
 موجب محبت است و سبب قرب غرض که از تائید محبت محبت شیخ کامل کمال اعمال صاحب موافق
 شیخ حصول ولایت میشود سوال فائده که مرتب بر حصول ولایت علم لدنی باشد چیست جواب
 قرب الهی و تعلق علم حضوری الهی بمراتب صفات اعلی فوایدست دیگر فائده آنست که اعمال
 صاحب اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و مکروهات شرعی بالطبع مکروه طبعیت
 گردد و کلفت تکلیفات شرعی از و ساقط گردد حق تعالی و حق صحابه میفرماید و لکن الله یحب الیکم
 الایمان و زینته فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولیایک هم الراشدین
 فضلا من الله و نعمته رسول الله فرمود صلی الله علیه و سلم لا یومن احدکم حتی یکون همداه
 تبع لما جئت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال و زیاده باشد و رکعت نماز او بهتر از هر
 رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده و حق صحابه لو ان احدکم اتفق مع مثل
 ذهبا ما بلغ مداحهم ولا نصفیه یعنی اگر دیگران مثل جبل احد زر در راه خدا خرج نمایند نزد ثواب
 یک پیروانیم سیر غده که کسی از اصحابی را خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و
 باطن تعاضد تلازم است هر قدر که شخص در استقامت بر شریعت کوشش نماید در مراتب قرب و علم

افق
 از اخبار
 سلوک

افزاید و هر قدر که در مراتب قریب فزاید زیاد است تفاوت بشریعت حاصل آید پس معلوم شد که
 آنچه مثال میگوند که علم باطن با علم ظاهراً مخالفت دارد باطل و غلط است ان اولیاء و الا المتقون و لکن
 اکثرهم لا یعلمون **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حصولیست بیان تقریری آنکه
 آن تسبیح علم حصولیست و حاصلست در قیل و قال نمی آید بپست این معیان و طلبش بخت است و آری
 که خبر شد خبرش باز نیاید پس جماعت اولیاء الله که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب و
 و قرب و دور و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند این از حجت
جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست نه حصولی و بنا بر این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از
 مطابقه عالم مثال بدان ای برادر که مثل دیگرست مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک
 باشند و این در اربعه عالی و صفات و محالست مثال عبارتست از آنچه بیان مرا کند با دنی شاهی
 چنانکه گفته شود که بادشاه مثل آفتابست که عالم از وی روشن میشود و الا آنکه هر دو از یک جنس نیستند
 پس باید دانست که در عالم مثال از واجب نامکن مادی مجرود هر یک مثل میشود و یوسف علیه السلام
 سالها می خشک می بالهای بارش شخصی که صورت گاوهای فربه خوابیده نشان داده بود و در
 هر گرمی بدیده بصورتش می سیاده و دید که از مدینه بجهنم رفته و رمضان بصورت مردی
 خوشتر و دیده بر قیامت که حق تعالی بخواهد که مرتبه قریب ترقی در آن هر یکی از دوستان خود شکفت سازد
 او را در عالم مثال صورت مثال مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید و صوفی می بیند
 که صورت مثالی از جای خود میسر میکند تا وقتی که از دایره امکان خالی شده بدایره ظلال صفات
 میرسد و خود را بظلال از ظلال می بیند که در آن ظل داخل شد بعد از آن می بیند که بمرنگ
 آن ظل میشود و خود را در آن فانی و بوجد آن ظلال باقی می بیند بعد از آن از نظر ترقی میکند و بعد از آن
 میرسد در آن فانی باقی میشود و همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسماء و اشیاء و بقا حاصل میکند
 ازین حال بگوید و خبر میدهد بپست هفت صد و پنجاه و دو نام و همچو سبز و بار و بار و بار و بار
 در چنین حال صوفی را تحصیل میشود که وجود من و وجود سایر ممکنات خیال محض بود و هست موجود حقیقی است

ذات حق تعالی نیست پس سیکه ازین جماعت غلبه سکر و شتیست میگوید انا الحق و سبحانی
 اعظم شانی و بر که ازین جماعت با وجود غلبه محبت از سعه حوصله شوق بغیر این مصححت میداند که
 بنده است خداوند است آنچه می بینیم صورت شالیست که کمال خیال می بینیم صرعه بخوابند
 مگر موشی شتر شد و فریق اول اصحاب عدت وجود اند و فریق ثانی اصحاب عدت شهو و کسی از برتر
 پرسید که منصوب صلاح انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی با اعظم شانی گفته و سید المرسلین مابعد ناک حق
 عبادتک فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جناب اد که حوصله منصور و بایزید شل کوچه بود و
 اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انباشل دریای محیط بود با وجود و وفور آب در مقام عبودیت ممکن ماند و
 من مزید گوین طالب مزید علم شد ربّی و فی علماء سوال از کل اولیا الله اکثر کلمات سرزد و که ظاهر
 شرح مخالف است در حق آن کلمات در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد جواب اگر ممکن باشد آن
 کلمات تاویل کرده بر محل جمع فرو د باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال زایل سکت
 او را معذور باید داشت کلام المسکری بطوی که یرو مولوی میفرماید **شش** و چون پری
 شود بر آدمی میسر و از مرد و صفت مردی و در پری این حال این بود و پری ای اگر کار می بود
 و اگر صاحب مقال از اهل حوسه بقصوف غم و ملایم که در چنانچه در کلام الله و کلام رسول و مشایخ
 همچنین در کلام اولیا الله هم قشاهات اند که عقل از ادراک آن قاصرست چون ذکر عبارت تنگست
 و الفاظ مقابل معانی که در اذهان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا کشود می شود
 آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قراین بر دست عوام نیستند ناچار
 بمعانی آن پی نمی برند و هر کس که از ان معنی آشنائی دارد و بر او آن پی می برد حاصل آنکه کلام اولیا
 نباید کرد و از غیر آگاهی که در حق دوستان او نیست باید ترسید که در حدیث قدسی آمده من عادی
 و لیا فقهی باید زنی بالحدّه دشمنی با اولیا دشمنی کرد نیست با خدا لیکن کلمات شنان که مخالف شعر
 باشد اعتقاد نباید کرد و حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری براتی قدس سره میفرماید آلهی اولیا
 خود را چه آفریدی که ظاهرشان اسم قاتل است باطنشان تریاق نافع هر که بر ظاهرشان بچشم قاتل

اگر قرار شد و هر که باطن نشان پی بر حیات ابدی یافت آنگاه اولیای خود را چه آفریدی که هر که آنها را
 شناخت ترا یافت هر که آنها را شناخت ترا یافت مولوی دم میفرماید ششوی کار پاک را تا پس از خود گیر
 اگر چه ماند در فوشتن شمشیر در نیاید جان نخست بهیچ نام پس سخن کوتاه باید و السلام
 حضرت قیوم ربانی قطب محمدانی مجد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین علی
 قس سر فرموده که منکر شیخ و خطرست و معتقد کلمات تطبیح شیخ نیز در خطر شیخ از اکابر اولیای اهد
 باید و است کلمات تطبیح شیخ را بر ظاهر آن فرموده و نباید آورد و طریق اسلام نیست نوشتن شبهه و
 که در تفسیر قوله تعالی ثم دنا فقلی فکان قاب قوسین او ادنی اهل سنت و جماعت اختلاف است
 صوفیه بر حق تعالی حمل میکنند و بیشتر از آن قرب جبرئیل می فهمند خیر انهم حکیم تحقیق این امر بوسند صاحب امر
 باعتبار روایات حدیث و هم باعتبار عربیت قرب حق تعالی ازین آیه فهمیدن نزد فقیران حج درست است اما اعتبار
 حدیث پس نبوی و غیره مفسران اصحاب حدیث وایت میکنند اناس بن مالک ابن عباس که میفرست
 و از غیر ایشان بن السلف قالوا انما جبر رب العزة قدلی حتی کان منته صلی الله علیه و سلم قاب قوسین او ادنی
 اگر چه مآشیه رضی الله عنهما و بعضی مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب جبرئیل و مشار قول احتجاج نیست بگفتن
 و نزدیک است و ذات حق سبحانه تعالی که این چیزها از خواص جسم است و این استبعاد و مجامعت بقوله
 منه آیات محکمات هن ام الکتاب اخر مشاهات در قرآن همچنین مشاهات بسیار اند اگر چه
 علی البعض است و یبقی وجهه ربک و ید الله فوق ایدیم و یا یتهم الله فی ظلمل من الغلام حسن
 این آیه را هم از آن قبیل میدانند که تا ویلات لیکه قائل میشود و اما من خبت العربیه پس بحث آنکه سو
 کلام است که حق تعالی میفرماید و ما یمنطق عن الهوا ان هو الا وحی یوحى علیه شدید القو و صرة
 فاستمع و هو کالافق الا علی ثم دنا فقلی فکان قاب قوسین او ادنی فاقوسی ال عیده ما او
 جمله علیه شدید القوی صفت است بعد صفت وحی او هر چه میگوید تو بر جبرئیل نیست بلکه بعضی تو بر جبرئیل
 بود و بعضی تو بر جبرئیل پس اگر از شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر هر سه و وحی شده و القوی صادق
 نیاید و نیز قوله تعالی فاقوسی ال عیده ما وحی هر چیست که مراد از شدید القوی حق سبحانه است جبرئیل

الا انشا رضائلازم آید و آن در کلام فصاحت است نیز و نو و متلی جبریل موجب کمال رسول کریم
 عیشو که پیغمبر جبریل فضل بوی و نیز هر کس که از نو و متلی جبریل مراد داشته پس گویا این آیه نزد
 حکایت از آن واقع است که رسول کریم جبریل را بر صورت اصلی او شب صد پیر فصل حبس عفات
 دیده بود و آن واقع حالیت بحکم ان بوالا وحی یوحی ربط ندارد و حال آنکه جمله شودنی فقتل که مستطو
 بر جمله علیه شدید القیاس سبب عطف صفت وحی نمیتواند پس ظاهر شد که مراد از دو و سه
 قرب حق است بولوی و هم پیغمبر و انصالی بی کیف بی قیاس هست بالناس اما جان بر
 نوشته بود و مذکور صوفیه اذ از لزلت الارض نالوا و ارا بر نفس انسان سر و می آر و ذکر
 صم بکرمی فوه لا رجوع و الیوم فخته علی اقوام و کلکنا ایدیم و تشهدا حرامیم بهما کما
 یکسبون در حق نهیان میگویند حال آنکه در حق کفارت صاحب من این گفتگوار فن اعتبار است
 تفسیر آن تفسیر قرآن نه است که مفسران گفته اند بر فن اعتبار اعتراض نیست فرو شده چپ
 از غرب گفت انجیا عشره بدرهم صوفی بشنید و از هوش رفت چون بهوش آمد و مردم از پرسید
 گفت اذ کان انجیا عشره بدرهم فکیف الشراء و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صم بکرم
 عسی بین الحق و قسم لا رجوع عن اباطلهم نهیان از غیر حق صم بکرم عسی اند فم لا رجوع عنه
 الی غیره چنانچه اعضا کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تغذیه آنها خواهد بود اعضا
 برای آنها شهادت خواهند داد که موجب تکرم آنها باشد رسول کریم فرمود که هیچ دلیل بقدر انال
 بخوانید فانه سنوالات مستنقطات یوم القیامة نوشته بود و مذکور نگمان میگویند که ایمان
 و لا ینقص و در حدیث آمده شد که ایمان تسع و سبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله
 و ادناها ایا طاعة الادی عن الطريق تطبیق در آن چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم
 ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الاخره
 تؤمن بالقدحیمه و شره و نیز از احادیث تواتر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست
 آنکه اگر شخصی ایمان را در اعمال صامع ندارد و مرکب کبار است انجام او بهشت است لهذا ابو حنیفه

گفته که ایمان که یزید و کلا یقین یعنی نفس ایمان که عبارتست از اقرار باللسان و اعتقاد و جازم
 بقول این یادت و نقصان تصور نیست چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب شک است ایمان نیست و اگر
 ریب شک نیست خبر است ایمان است این خبر در است بین النبی الاثبات پس ایمان یادت و نقصان
 گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن یادت ایمان نقصان مفهوم نشود و سال
 الله تعالی الذین امنوا زادهم ایمانا و زادوا ایمانا مع ایمانهم ان الله لا یضیع ایمانا کما
 و نحو ذلك لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند که ایمان یزید و یقین چنانچه امام بخاری
 و صحیح و باب الايمان یزید و یقین نوشته است لیکن در فقیران نزاع گویا زاعی است لفظی چرا که لفظ اقرار
 باللسان تصدیق بالقلب نیز و فریقین مانع است از خلوفی النار و سبب دخول جنت است و او بعد
 القدر زیاد است نورانیت ایمان و کثرت ثمرات مرتبت مترتب شدن بران باتفاق از ائمه
 اواخر و معتدلات ساهی است پس نزاع لفظی شده و صوفیه علیه میگویند که ایمان اصورت و حقیقت
 صورت ایمانی همین است راست تصدیق بالقلب و علیه و اعمال صالحه است و اجتناب از مکروهات
 شرعی و از قبول مباحات حقیقت ایمان تصدیق ایمان اطمینان نفس است دلیل بر تصدیق و اطمینان
 نفس آنست که مقتضای طبیعت گردد و حسن بصری که در سلسله صوفیه گفته که اگر شخصی یقین
 باشد که در سوره اخلاص است پس محالست که آن شخص در آن سوره اخلاص گشت گذارد و اگر شخصی
 گشت در سوره اخلاص نهاد پس معلوم شد که او را بر بودن دارد آن سوره یقین نیست پس معلوم شد که
 هر گناه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست هر که را بر وعیدات شرع یقین نیست کافرت
 ایمان ندارد و چون از وجدان دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الهی بر شرائع و مبدق رسول یقین
 قلبی نیست مهنداصد و محضیت میشود پس از بخار یافته میشود که جای که کفر باقیست آن نفس است که
 اماره است بالسور هر چه حق سبحانه تعالی بفضل عظیم خود اقرار زبان تصدیق قلبی اسی دخول بهشت و
 نجات و نزع بقدر فرموده و انقدر ایمان است بول بود لیکن ایمان نفس هم مطلوب است بران مراتب
 شروط قال من قال یا ایها الذین امنوا بالله و رسوله این آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان

خل نبو و خالق محمد را چگونه باشد و نسبتی که در میان وجود واجب و وجود ممکن متحقق است لفظی حقیقی است
 آن موضوع نیست ناچار بالمجاز برای اظهار قوت و ضعف اولویت و اولیة و صفات آن اصل و ظل و غیرت
 و میگویند که آنچه در وید تو و شهود تو بگذرد آن غیر حق است آنرا تحت لای نئی باید کرد و مقصود را
 این باید جست **عکس در آئینه** یا نماید مرد **دورینان** یا بگاده است **غیر ازین بی ندان**
 که هست **یا اللہ رب الارباب** چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فایده نقشه شود
 باید دانست که کشف کونیه و کرامت داخل ماهیت لایت است نه از لوازم آن ماهیت و لایت
 همان خصوص کیف است لوازم آن ابتلع شریعت و خرق عادات که بر ایست شریعت است و کونیه
 هم بطور می آید آری کشف الهی که عبارتست از دیدن صور مثالیة قرب همچون غیره مراتب است
 صفات و آئینه خیال خاصه اولیاء است مولوی و میفرماید **آن خب لایکه داخل ماهیت**
عکس مردیان بتان خداست لیکن خامه شامله نیست اکثر اولیاء کشف الهی باشند بعضی کشف
 تفصیل باشند بعضی را اجمالی بسا اولیاء باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند یا بدگری چه بچند
 صحابه کرام که باجماع اشرف و افضل اولیاء اند بودند که ولایت شان مخصوص قطعیه ثابت است که از آنها
 کشف الهی تکلم کرده الا وادوا و اعدا علم

مکتوب ششم نیز شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت مطهرت **حقوق**
 بسم الله الرحمن الرحیم و بحمدہ و الصلوٰۃ والسلام علی رسولہ وآلہ وصحبہ شریعت و فضیلت بنیاد
 مہربان وستان سلامت بعد از سلام سنت الاسلام مطالعہ نمایند چند سوال فرستاده بودند
 جواب بعضی از آنها از مکتوب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود که آنچه جمال میگویند
 که در میان شریعت و طریقت و اشرعیت و حقیقت تضاد است این از غلط فهمی آنهاست معنی شریعت
 و طریقت و حقیقت نفی دهنده اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا راه عام را شارع میگویند
 اصطلاح اهل اسلام شارع عبارتست از جمیع اجابہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم که راه است بر صل کردن
 و مؤمل محبت و همین است صراط مستقیم که حق تعالی سوال کردن آن تعلیم فرموده بقرآن تعالی

الضراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم لا ينالهم غضب ولا حزن ولا يذوقون مصيبات ولا يذوقون عذابا
انبارا به تذكرك ان موت بوده قال الله تعالى شيع لك من الدين ما وصي به
نوحا والذاوحينا اليك ما وصينا به ابراهيم وموسى وعيسى ان اقبولوا الله
ولا تشركوا فيه كبر على المشركين ما تدعوهم اليه الله يجثي اليه من يشاء ويحكم
اليه من يشيب يعني اين شريعت كه براى شمايى سلطانان مقرر كرده ايم و بر پيغمبر عليه
السلام بان موى كرده ايم ان شيعيت آنست كه دين است درست كنيد و تفرق روا
نداريد يعنى هست خود را كيسواريد يعنى قبله توجه جز وجد ولا شريك له نكردايندايچه امر كرده ا
انتال نمايد و آنچه منع كرده از ان اجتناب كنيد و در امور مباحه هر كار كه كنيد براى خدا كنيد
و آنچه كه دوستي گرديد براى خدا و با هر كه دشمنى گرفتيد براى خدا و خوف و طمع بخجروي از كشتى كنيد
عن ابى امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب الله واطغض الله
عنه اعطى الله وامنعه الله استكمل الايمان رواه ابو داود و عن انس قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى يكون احب اليه من ولده ووالده و
الناس جميعين متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث من
هن وجاهن جلاوة الايمان من كان الله ورسوله احب اليه مما سواها
ومن احب محبة الاشياء لا لله ومن كره ان يعصى في الكفر بعد ان انقذه الله منه
كما يكفر ان يلقى في النار متفق عليه وقال الله تعالى قل ان كان اباؤكم وابناؤكم
واخوانكم وازواجكم وعشيرتكم واصلوا فافترقوا ها و تجارة تخشون كسادها و
مساكنكم تحبونها احب اليكم من الله ورسوله وجماد في سبيله فترصبوا حتى يوافي
الله بامر من اذن احاديث معلوم شود كه مسلمان كامل وقتى شود كه غير خدا را گيرى محبوب و مقصود
و منظور خاطر او نباشد پس معنى اقبول الدين و لا تشركوا فيه كبر على المشركين ما تدعوهم
اليه چيست يعنى اگر آنست بر مشركان آنچه بسوي آن سخواني تو اى محمد آنها را يعنى قبله توجه

یکی ساختن بر شرکان تقیست پس سبک غیر خدایم پرستند از بت پرستان آتش پرستان که با
 شرک ملی دارند و سبک با وجود ایمان توحید قبله توحید واحدیت ام نیز خالی از شرک نفس نیست
 و او را موسی کامل نتوان گفت الله یحیی الیه من یشاء ویهتک الیه من ینیب یعنی
 هر که خدا بخواهد احیا میکند خواه بلا واسطه مثل انبیاء و اسطفا و ایمان نشان درایت میکند خدا که
 که رجوع می آرد بسوی او یعنی بحد و سلوک این دولت ایمان حقیقی میرسد و آفرین تفریر واضح میشود که بخت
 محمدی که همان شریعت ما را بنیاست همانست که آنرا فقر اطلب میکنند و حاصل میسازند و اخلاص مطلق
 حقیقت یگونی یعنی حقیقت شریعت است چیزی دیگر که آنرا جهال هند شریعت میدانند و ازین
 سبکیم که شریعت عبارتست از اجار به النبی صلی الله علیه و سلم و آن چهار چیز است یکی انزال کردن بر ایشان
 دوم اعتقاد بقلب حقیقت آنچه قرآن حدیث بدان ناطق است سوم تمسک بخلایق یعنی ازاله اصطلاحات
 از کبر و حسد و خند و حسد و حرص و ریا و سمعه و کل و مانند آن و انصاف با خلاق حمید و حق تعالی
 زهد و توکل و قناعت و صبر و شکر و رضا و مانند آن چهارم اعمال حجاج موافق کتاب و سنت کرد و در
 اتمال او امر و اجتناب مناهی اقرار بر زبان قطعه بدون این سه چیز دیگر لاشی محض است این سه دیگر
 که هست هر یک صورت است و حقیقت حقیقت اعتقاد آنست که اعلم استدلال در هر یک
 لایزال برسد امیر المومنین علی رضی الله عنه میفرماید لو کشف لغضا لما انما
 و ابو ذر غفاری رضی الله عنه گفته است هر که لیسله و اظلمات هاری فکافی انظر الی عرش
 الرحمن یا زنا تا که در بند استدلال است همیشه با یونانیان و امثالشان در بحث و جدال است گاهی
 گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فنا فی نفس است و اگر نه دعوی محض است علمای ظاهر اخلاق
 سیه را بمیدانند که آیات و احادیث بدان ناطق است اما خود را از ان پاك نمیکند که مقتضای اعتقاد
 الله ان تقولوا املا تفعلون شخصه از اولیا عصر ابو علی ابن سینا در مجلس گفت که این سینا ادب
 نذا رو این سخن باین سینا رسید این کتابی از تصانیف خود در بیان اخلاق و ادب نهاد آن شیخ فرستاد
 و گفت من در باب ادب تصانیف چنین سینا میارم شیخ گفت که من گفته ام که این سینا ادب

نداند بلکه گفته که ادب ندارد و کما استن چیزی دیگر است انصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت اعمال جاری
 آنست که رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرموده ان تعبدوا ربك كان ذلك ترواه یعنی دوام حضور
 و این بدون قلب میر نشود پس حقیقت ایمان حقیقت شریعت است لا غیر فقط اقرار بر زبان کردن
 تصدیق بالقلب نمودن و فرائض بظاهر بجا آوردن از محرمات بمقدور برپا کردن صورت شریعت
 و حقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدایه و صحیح بخاری و امثال شان خارج نیست لیکن
 از خواص آن خبر صورت بدست نمی آید و بحقیقت آن غیر سه عقید اهل سنت و جماعت که افعال
 العباد مخلوقه لله تعالی اگر باین سلسله حق یقین حاصل شود طبع و خوف از غیر خدا در دل نگیرد
 پس اهل سنت چنین است معتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق
 خدا اند پس مخلوق مخلوق اند و لولا الواسطه عند عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین و امر
 و نهی است اعترافی هم در غفلت اند سوال چنان حقیقت حقیقت شریعت است لا غیر پس معنی
 صوفیه که میگویند حقیقه مرتبه الشریعه فی ذلقة چیست جواب
 در عالم مثال است و آنی بصورت قرب مکانی متشکل میشوند چنانچه در مکتوب سابق
 گفته ام و در ویت عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف تعبیر میکنند قبیل و یاد در نام است
 از اخبار مکتوب رسیده می رسد علیه و سلم الی یا الصالحه جزء من سنته و اربعین
 جزء من الذبیح و احیاناً در مرآة خیال بسبب بعضی عوارض انکسار میشود و لهذا در کشف غلط
 می افتد و گاهی در فهم و تعبیر آن غلط می افتد لهذا اولیا الله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود آنرا
 بسیار شیع باید بخیر الکریم و الله شریعت قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد
 و آنچه باید دانست آنچه شرع از ان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد و با احتمال غلط اند اولیا
 الله کسی امر میگویند تا وقتیکه عالم ظاهری نیاموزد تا در زنده نهفته و خلاف شرع اعتقاد
 نکنند و نیز صورت شریعت بدون عالم ظاهری بدست نیاید و حقیقت بی صورت بدست
 نیست چون روح و بدست بدن بی روح جاد است روح بی بدن بیکار چون حقیقت شریعت

رسد گفته شود و اولیاء شریف المومنون حقا له در درجات عند ربهم و مغفرت و ذرقة کرم
یعنی برای آنهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان رزق کریم در جنت رزق کریم
آخرجه مذکور شد چون معنی شریعت حقیقت در یافتی معنی طریقت در یاب طریقت لغت
نیز راه را گویند و اینجا مراد راه تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه
سلم که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بیدار نشان زبان و جان و نفس شریف
از باطل بسوی حق رهنویس شد و و بکر میماند لکن الی صراط مستقیم شریف شده و بکر
شخصه سلمان میشد و راد صحت بقدر استعداد باطن انگس بنور هدایت کمالات ولایت منور
ملو میشد چنانچه آئینه در مقابل آفتاب میشود و بعد از آن بقدر حوصله و استعداد از کلام شریف
علوم ظاهری مینمود و بعد از آن در محبت شریف آنحضرت بسبب یافشته از مباحث از اوطاف
و ابل و عیال جهاد مع الکفار و بذل النفس و اموال قیام لبالی میام ایام ترقیات بجد و جود
کاف و اهل با باللیل و قیوم بالانفاد در شان آنهاست اندام جمیع صحابه از سائر انام افضل
آمد بهترین اولیا بر جردنی از صحابه نرسد کسی از عبد الله بن مبارک که از کبار از عجمین است
از مجتهدان این کبار اولیا است پرسید که عمر بن عبد العزیز و اوین است منی بهتر باشند یا معاویه
عبد الله گفت الغبار الذی دخل انف فیس معاویه یقظ من اولی القبر و عمر المرق
و تقاصیل در میان صحابه هم زیاده از آنست که تحریر توان کرد و لیست حق صلوات الله علیهم
قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتل اولئک
یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الفضل و التیاجه فی سبیل الله
غرضیکه صحابه کرام تمام جمیع کمالات ظاهری و باطنی بودند و بمرتبه بودند که کسی بدان مرتبه نرسد
رسید حضرت محمد رضی الله تعالی عنه میفرمود و در قافله که ادب است انهم نرسد به این پس که
رسید زود و در بانگ جرس هم بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند و برین
نهی استفاد و صاحب کمالات از السنه و قلوب نفوس شریفه صحابه نمودند و همچنین در قرآن

از غم بی آلتی اندر دست صاحب این بیت در حق بسیار نیست و حق در میان
راست نوشته بود و مذکور تقدیر صاحب کمال در کمال و در میان بسیار شده اند
سین این سخن نفس فداست و محراب کلام صاحب کمال در دو قرن ثانی کمال بسیار شده و این
مقتضا بود و قال الله تعالی و المسابقون السابقون اولئك المقربون عزائم الله و الله عز و جل
و قلیل من الاخرین و اینهم غلط که درین بایه نسبت از زمان سابق بیشترند لیکن این باب کمال همیشه باشد
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال من امتی امة قائمه بامر الله که یصرون فی الله
لا من خالفهم حتی یأقی امر الله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل امتی مثل الغنیمه که یقال
اولو کثیر ام اخرها نوشته بود و مذکور سوری روم میگوید است آتش ستارین باگک از دست
مرا و این بیت افزوده که امست صاحب این امراد از فی صوفی کامل است که از هر کس
نفس فر و غایبست باگک فی تاثیرات انفس شریفه است آتش عشق و محبت است افزوده
خداست جل و علا نوشته بود و مذکور بگویند که جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است که از هر
کرمیکه لا یقتلوا انفسکم مع اقل نفس صاحب این انجیل بسیار شایسته است
بیدست کشتن عبارت از ازاله رذائل نفس و مقصد باحقان است که گفته اند
صفات سبعی و بی اشتفت و تنسی و دیگر مقصد باحقان ملک و روحانی بسیار است که در این
چه مناسبست و مخالفت با نفس القبه جهاد اکبر است رسول الله علیه السلام چون از غرور و کوچک یا غرور و دیگر
باز آمد فرمود و جننا من الجهاد الا جهاد الی الجهاد الا که بوقال الله تعالی و جاهد افی الله حق
جهاد که مراد همین جهاد اکبر است قال الله تعالی و جاهد افی الله حق
عدوک نفسک التي بین جنینک و در حدیث قدس است عاهد نفسک فانها کافیه باعد
نوشته بود و مذکور ثانی که نفس تکلیف است و شرح تکلیف نیست ایمان و شرح تکلیف الا
نیت که تکلیف الله نفسا الا و شعر با قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الا بیا غریب
سبیل و عدو نفسک من اهل البقی و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یأخوكم و انما یأخوكم

و بنی فیلین العالمین خراب رباعی فارسی آنکه که ترا شاست و مرا جگر که دور و دیر و عیال
 خانان ایکنه دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را یکی کنی خرق عادت را زنی
 اولیا را هیچ قدر و مقدار نیست مثل جز و موثر لب طلالان پیدا آمد و از غش نقصت خود
 عیب شمارند و یگوید الکره تصفیض الحال باعث نقصت آن بود که درین عین است و حب
 شهرت آن رسول صلی الله علیه و سلم عیب است من الشیون فی الدنیا و الدنیا کلا صاف دیده
 او دنیا و تحصیل حظ نفس و دنیا و حب نقصان آخرت قال الله تعالی اذهبکم طیناک
 حیاتکم این رسول صلی الله علیه و سلم بر بویاخته بود و نقش بود بر بدن مبارک ظاهر شد عمر
 گریست گفت یا رسول الله فقیر و کسری در آن نعمتها و آنها دشمنان خدا اند و تو رسول الله بایمانت علم
 فرمود فیمات یا عمر و لک حق عیال الله طیناکه فی حیاتهم الدنیا من حیاتهم که بر آن
 خود رسم که انبیا و رسل و زنده آنها همین حالت گذران کرده اند صاحب من اظهار صحت
 انبیا را ضرورت که بر آنها دعوت کفار واجب است و کفار بدون معجزات یان نمی آورده و اولیا
 دعوت میکنند مومنان برای استقامت بر شریعت و حقیقت آن انبیا را که است فی مایه کرامت از
 اولیا و بعضی احوال مقتضای حال بنا و میشود و اختیار ایشان از شریعت مانع نمیشود و بعد از
 اکثر اولیا که ظهور کرامت از آنها بیشتر شده وقت مرگ حسرت کردند که چرا طایفه این را
 والله اعلم بالصواب

مکتوب مفقود بولوی تعظیم بزرگوار و تحقیق بر معنی قیومیت و شرح معنی مشق
 محبت با فواید و کلم

مولو بیاض شفق مهربان من سلامت بعد از سلام است الاسلام و استیاق ملاقات است
 آیات واضح رای با داجد مد که فقیر را تحریر رقیه و باخیر و عافیت است احوال مستوجب شکر
 حق سبحان تعالی شفق بر سلامت برسد و او شاد و فیض ستر دارد فقیر ذات غیر نفی العینیت پیدا شد
 دمای خیر میکند که الله اشاکم و بارک الله فی بکاکم بلخ مرسله بخدایت بی بی صاحب

پس در عالم ذات نیست اینست تا دوستی است در مقام هر محله و هر اوزان و هر وسیله که می تواند کرد
 صحتی که در جهان واحد نیست چون طلال او و جو است اما با عرض می کرد و با بالجار و ازین
 بودی و در می می سر با بیست و دو و با بیست و دو چنان که بود کمال را و در کسب و آلب
 اینست گفتار و نگار است در حدیث در صفات الهی فیما بین السجودات که در حق من حق آمد که
 از نیاست قوله تعالی فی القرآن المجید انکارم که در حق من حق آمد که در حق من حق آمد که
 محسن نیست تمامت قسم بقرآن مجید و کفار ازین الطبع نه از مد که می دانند همچنان که در حق من حق آمد که
 بلکه از افتاد آن در گذشته محبت میکنند از آمدن سوال از جنس ایشان ای برادر من تعالی بعضی می دانند
 خود را که محسن فضل و توفیق سرور که کائنات بر تبه کمال است نبوت سر آمد و او از ذات محبت است
 می بخشد و تجلیات الهی بروی فیضان نماید از زبان او را ذاتی بود و بوی عطا می نماید که قیام و حیا
 وجود این کس تا ذات بود و بوی می باشد و قیام ذات بود و بوی می باشد و قیام ذات بود و بوی می باشد
 رسالت است هر که کمال است رسالت کمال است هر که کمال است اولی العزم قیام یوست است با مقام حق
 هم رسالتی نیست الا ما اشار اسدین اگر شخصی را حق تعالی بآید و است سرفراز فرماید که آن قدر قیام نام عالم
 که هر که از این در ذات بود و بوی می باشد و قیام ذات او ذات حق جل جلاله کس که حق تعالی این
 میسر فرماید جنات ابل السموات الارض که با برادر او از این جنات او می شود و جنات ازین سرور
 من یشاء والله ذو الفضل العظیم است آن کس که حقیقتش باشد و او خیر است هر که می باشد
 ملا گوید که رفت از فضلک سرور گوید فلک با جود است صلی الله علیه و سلم
 قلمی سرور موده بود که چند کلمه عطا و نصیحت باید نوشتن و حقیقتش می باشد ازین جنات حق
 و تا ریا نه قوله تعالی اتاب من الناس بالبر و تقرب انفسکم و انهم یقولون الکبریا فلا تشرکوا
 تعالی یا ایها المؤمنون اتقوا الله ان تقولوا املا تفعلون ان
 ما رسیدار دیگر نظر بر یکدیگر مقصود ازین که یا بر تقای از امر معروف آنها سرگشته تا بر تقای از امر نهی شده
 سوره که از سر بر می تو شاید بر بسم الله الرحمن الرحیم ای برادر یا پادشاه و فقیر و محتار و گناهی می بری

این کتاب منقسم باد به دو باب این که اول باب شایع علم الشان کثیر العطا یا اول احسان سبب القهر مان فقیری را
 سید مرتضی در این باب در این مقام و احسان و قرب و منزلت و رفع شان فرمایند فقیران را و ثواب و ذکر و سبب
 سبب حاجت بخش الهی که این فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در حضور حسین یا پادشاه الکرسو
 و کائنات است و فایده کبر و قهرمان سلطان التبت شخصی قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد
 در سبب این انصافات و احسان و غفلت و کبر یا بنده را سودی خود بخواند و میفرماید من یقرب التبت
 و در این باب و در این مقام و احسان و قرب و منزلت و رفع شان فرمایند فقیران را و ثواب و ذکر و سبب
 سبب حاجت بخش الهی که این فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در حضور حسین یا پادشاه الکرسو
 و کائنات است و فایده کبر و قهرمان سلطان التبت شخصی قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد
 در سبب این انصافات و احسان و غفلت و کبر یا بنده را سودی خود بخواند و میفرماید من یقرب التبت

قبول کند و اگر خواهد که غیر مسلم دارد و آنها را هدایت کند بجهت کمال آنها امان اند و در چنین روزی با
 مسلم آمده و که در مثل زکوان اهل بی چون از آن سرور غدر کردند و مندرج بر عمر و انصاری و غیره
 بهشتا و کس از فرار صحابه ضعیف اند و جمیع قتل کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و با خود
 و بر آنها لعن میکرد و از آن آیه نازل گشته و از من ممنوع شده مروی است که هر یک از علیهم السلام
 فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه و سلم ان الله ما بعثنا ناولا ساءا انما بعثناک و السلام
 لا یصل الهم شیئا لایتمی ترانس تعالی برای لعن سب نفرستاد و است برای عمت فرستاد و مسلما
 در نوح البلاء است که صحیح کتب و انقض است مرویست که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید که از
 شام و لغت میکنند فرمودانی که این نکو فو است باین حسین کرده میدارم که شامس کشنده
 باشد و وجه جوار لعن است که جوری روایت کرده که قاضی ابویعلی و کتاب خود متبدا لاصول است
 از اصل ابن احمد نقل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر مردم گمان میکرد که مردم بیهوش
 میداریم احمد و گفت که ای پسر کیست ایان بخدا و رسول اشسته باشد او را دوستی پزیدم بگوید
 و بر لعنت نکرده شود و بر یکدیگر ابروی کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن کتاب بریزید
 احمد گفت قل عیسی و ان تولیة توان تفسد و افی الارض و تقطعوا ارحامکم کلکم
 لعنهم الله فاصهرهم و اعلمی ابصارهم یعنی قریب است که در کردالی کنید شما را و در و
 زمین قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شد و بنی مردانیان و عباسیان که در
 خود ظلم کردند و فساد نمودند و قرآن امیر المؤمنین علی علیه السلام تاویل است که بخوانند این قولی غیر مسلم نام
 داد و کسر لام بنی النعمول یعنی ان قولیة تعالی ابنا النار و الاله جاز و در هر مسلم فی القسوة و ما یجوز
 از لعنت الذین لعنهم الله فاصهرهم و اعلمی ابصارهم یعنی ای مردم و بقیه که بر شما استقامت
 قریب است که شما همراهشان در فتنه و فساد برآید و در کاری آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها
 باشد و ذکر کند خدا آنها را از حق دلیل و بیکر که حق تعالی در قرآن میفرماید ان الذین یؤمنون
 بالله و یومنون بعلمه و الذین یأولون بالآخرة فاصبر انما است که مرا و از انرا خدا ایدار اولی است

است یعنی بود و در اولیای ائمه و درین صورت مختلف رسول انجیل عطف خاص است
 بر او است اجماع ائمه مختلف جمیل بر او که و بر این تاویل است حدیث قدسی که خارج
 قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد باءضرنی بالحق اریتمنی بهر که یا ولی خدا
 برای منک بر آنچنین ایستاد امام حسین علیه السلام که سرش را بر نیاید و نیاید است ایستاد است
 رسول الله علیه و سلم با هر است رسول فرموده صلی الله علیه و سلم فاطمة یضعه منی
 یعنی مرا اذ او استغف علی یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه خوش میکند او را خوش میکند چرا
 را آنچه ناخوش میکند او را و اخرج احمد بن مایه و الحاکم ان البیضا علیه سلم
 من الحسن فقد احب ومن البیضا فقد ابغض و روی احمد بن الحاکم فی الاذ
 احسن یعلم من فرقه حسین بن و اما من حسین احب الله من احب حسینا و لوی
 من حارث و ایت کردنان ابنی خدا یعنی الحسن بن علی بن ابی طالب من ارض العراق
 بکرم من شهد ذلك منک و البیضا من اجماع حدیث و لایست دارند بر آنکه ایستاد
 بن علی علیه السلام از آن سرور است صلی الله علیه و سلم و اما بن عباس مرویست که این آیه در حق
 بن علی علیه السلام و فیکه شافقان بر روی تمت کرده در تفسیر کاترین جم معلوم میشود که سر از او
 بن علی علیه السلام و ایستاد بر سر کرده و ایستاد کرده و تخیل لعن شده و همچنین است حکم که هر
 بن علی علیه السلام است که رسول فرموده صلی الله علیه و سلم الله احب الی الله و هو غرض من بعد
 بن علی علیه السلام و من البیضا فیض البیضا من اذ او استغف الله من اذنی فقد اذی الله
 بن علی علیه السلام و اخذ دواء الذم من عید الله بن معتقل و نرندی و حاکم ابن حبه بر حسن بن
 حدیث کردند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را نموده شده و سلاطین بنی امیه بر بنی امیه
 ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه و سلم اما اعطاه الله الکون
 القدر لیل القدر حسین الف شهر الکیای بنی امیه نازل شده و اسم سه انی گفته شود
 بنی امیه هزار ماه بودند که و نه زیاد یعنی از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت

از اهل بیت نبوت امانت گردونی حرمت کرد ناموس آن سرور را و لشکر پر بدین فرستاد و عمارت را
 و مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روضه السیت از ریاض جنت خراب کرده و در واقع حرمه چیز را که
 زبان از بیان آن کوتاهی میکند و تحقیق بر بیت اندزد و عبد الله بن ابی سرحین را که پیغمبر بن عبد الله
 بود گشت نزدی از سان دایت کرده که حجاج کی از علما مان یزید بود کسانی را که در پیش شمشیر و
 و تابعین یک لکمه دست هزار کس شمار آرد و مسلم دایت کرده که و قیام حجاج عبد الله بن ابی سرحین
 اسامه بن ابی بکر گفت که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم ان و قیام کذا ابا و صید و قیام الکذا
 قرأناه و الله لا یزال کذا ایاة فال عبد الله بن جعفر الکذاب هو المختار بن ابی عبد الله و الله
 ابن یوسف یعنی هلاک کنند مسلمانان حرمیت که یزید روز یک حسین علیه السلام گشت حجاج
 فخر و مضمون آن تباه آنست که امروز از آل محمد صلی الله علیه و سلم انتقام کرده ایم از در خشم
 آن ابیات این بیت است و دست من جذبا از لطف من نمی آید کان قد
 و عمر را حلال گفت گفت فان حرمت یوم اعلی دین احمد فخذ باعلی دین سح بن ارم و علی محمد صلی الله علیه
 سلم را بر سر اسب سیکر و در میان هزار ماه درین گراهی فرست یافتند بعد از آن حق تعالی الله
 انتقام کرد و چنانچه از قاتلان یحیی بن کریم انتقام کرده بود تا آنکه کسی از آنها باقی نماند و دست که سر
 حضرت امام حسین را پیش یزید میراند اجماع بر صومعه ای فرو آمد بران صومعه مرقوم بود بیت
 الروح الله قلت حینا شفاعه حده یوم الحساب از آن ارباب یزید و کربن است
 که نوشته است گفت از قدیم مرقوم است اندام که کدام کس نوشته است و فضل که یزید را زوال یافته
 ثابت میشود پس اوستی این است اگر چه درین گفتن فایده نیست لیکن این است که یزید بنی امیه
 والله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم بعد و صلوة بعد از آنکه بر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرت علیه السلام
 نیست بایست و طالبان خدا را از جان عزیز تر باید دانست چون مایه کمال خداداد سرور است

زاد اگر کسی اندک توجه بجای خدا میکند سیف برکات فزون از می بیند پس طالبان ابریا را تشویق کند
مشغول خدا بیاید و بهر مشغولی انشاء الله تعالی بر او دست می آرد و خود و مجد تمام باقی بماند است و اجتناب
از بخت زاده غریبه و سموری اوقات از غیرات و ترک تجارت باغیا و سود و ظن در نفس خود و پس
در حق سائر انصار استقامت باید فرمود و استقامت خود و انکرامه است و با نقش بر جاست
تو در ولی بنظر این آنگاه که پروازد بجای جان خود تو باشی بجان که پروازد از الله معکون ایما گفت و کس
امثالک در السلام تسلک و رحمة الله و مکرانه و الحمد لله و الصلوة علی رسول الله و اله
الله اغفر لی و الاخوانی و الدین و الارقی و ایا هم کمال متابعت سید المرسلین صوافقه
صلی الله علیه و سلو فی اعلى العلیین آمین یا رب العالمین -

وصییت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلقه من اصحاب المسلمین و ارحمهم المسلمات و علیها
بیتة سلاخیاء و افضل الرسل و الایمان من هو الایة الالهی لمقبر و من هو النعمه
العظمی لمقدم صل الله تعالی علیه علی الدوام و اصحابه اتباعه اجمعین و اشکر علی ما هدانا لهذا
و بیا فی علیه و فقه لا فتاس انوار علمائه الله الحین و اولیائهم الکاملین خلفاء السجده
الفاروق و الامامین و المحدث کمال الف لثانی السید السند محمدی الدین عبدالقادر الجیلانی
غوث الثقلین فی الدنیا و الفاضل الکامنا معین الدیر حسن السجده و صلی الله علیه و
اسلامهم و اخلافهم اجمعین و ارجوا من فضل الله تعالی ان یمیت علی اتباعهم و محبتهم و یلقینهم
فی حار القراد و ما ذلک علی الله بغیر بر بعد از مد و صلوة فیه خیر محمد شاه الغیب نمای حقیقی و
پانی نبی میوید که نمایان عاسی هشتاد و سال بید و یقین که عبارت از مرگ است بر سر آمد و دستوری که اندک
چند طریق و بیست مرای اولاد و اصحاب باقی نویسد که رعایت بعضی از ان برای ذات فقیر بفرستد و بعضی
و برخی از ان برای و ستاین و در زندان بند و و غنید است اگر نوع اول ارامیت خواهند کرد و در حق
از ابا نشو و خواهم شدیق تعالی جزای خیر خواهد داد و در این دعا قوت و انگیزه خواهند شد و اگر نوع ثانی را

رعایت خواهند کرد و آن در دنیا و آخرت یک خواهند بود و اگر نتوانند خواهند دید نوع اول آنست که
 در خمیر و تکفین و غسل و دفن رعایت کنند و دو چادر زرانی که حضرت ایشان شریفی اند و عمامه
 فرموده بودند در آن تکفین نمایند و علامه خلاف سنت است و در نیست نماز جازه بجا نیست که فراموش
 صلح مثل حافظ محمد علی و یا علیم سکنه یا حافظ پیر محمد بجا آرند و بعد از کعبه اهل سوره فاتحه هم خوانند و بعد
 مردن من سوم دینوی مثل دهم و بنهم و بیستم و شصتم و نهم و بیستم و شصتم که رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم زیاده از سه روز نهم کردن فائز نداشته اند و اهرام ساخته اند و از گریه و زاری زبان را بشوید
 بلیغ نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیزها راضی نبود و با اختیار خود گردان از کلمه و در دو دست
 و آنرا استغفار و از مال حلال صدقه فقرا با خفا داد و فرمایند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 الميت فی القبر کالعریق المتغوص بنظر حرق ما لم یحق عراب او یج او یصلد بنی بعد حرق من
 در ادای دیون من کوشش بلیغ نمایند فقیر در حیات خود نصف وضع نمک و املاک قصه که در
 ملک خود و هشت آنرا هشت سهام قرار داده سه سهام بوالد و یکم اسد و سه سهام بصفه و از یک
 سهام بفلان و یک سهام بفرزند آن فلان و یک بفرزند آن فلان و فروخته بلیغ من بختی و نه یک
 مالک حصه ساخته بود لیکن تا دم زینت خود و حصول خیم حصه با ولد تهر و دختر میدادم و باقی زیاده
 سه حصه کرده یک حصه برای نریج خود میداد و یک حصه بفلان و یک حصه بفلان و یک حصه بفلان و یک حصه بفلان
 من هم تا وقتیکه دین من ادا نشود بین من تقسیم کرده حصه من بفرزند فلان من میداده باشد و او بلیغ
 عید من بفرزند فلان ادا و مراد و در فارغ الذمه سازند تفصیل فرمایند که در ذمه است در بدهی
 اسباب عایت و مراد و اگر نوشته ام و حصه های نهری من بفرزند فلان است در ادای آن تمام
 نمایند و حصه شریف حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک بمقدور خود خدمت کردن لازم فرمود
 دانند علی المومنین و علی کلکف الله نفسا الا و سعما فیه و سال تمام ده من گندم و بیج شش
 و سه نقد بایشان میدادم ازین فقره نشود و ده بیکه زمین چاه سیدانی و والد و والد و اول و اول
 طرف خود برای مرز الا این وصیت کرده بود و بایشان میرسد و من از طرف خود وصیت بیکه تمام

ازین جای فرسوخ از وضع نگه جای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بران قبضه نکرده اند و
 گفتم دیگر و پیر نقد و مایه ایشان میدهم درین هم قف و نشود و موضع نگه میراث بد پیری بدست
 من نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شهید است رضی الله عنه و رادای خدمت ایشان
 تقصیر نماید خود عهد بگیرد بر این پس ناگاهان مغیره است آنست که دنیا را چندان معتبر ندانند اکثر سال
 در طفلی و اکثر در جوانی می میرند و بعضی بر پیری میرند تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد میرود
 نیز مانند که کجاست و ساله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر پادختن میفرماید اذ السماء القطر
 الی قوله علمت نفس ما قدمت و اخوت المی باشد باین لذت قلیل که آنهم بسیار کشتی میسر شود
 لذات قوی دائمی را بر باد دهد و بالآدم می گرقرار شود و لغو باشد منهایس جایگاه مصلحت بخیر
 و مصلحت دنیوی با هم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم
 میدارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول فرمود علی الله علیه و سلم من جعل المصوم هم
 واحدا هو اخوه کما الله هو دنیا یعنی بر که مقاصد خود در یک مقصود و منتهی سازد مقصود
 آخرت منظور و اذ کفایت کند الله تعالی مقصود دنیای او را و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد
 نگاه باشد که دنیا هم او را دست دهد چنانچه بیشتر درین نامه همچنین است پس خسران دنیا و آخرت شود
 اگر دنیا دست دهد و ایندک فرصت و مال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود و فقیر بچشم خود بهر ارا
 مردم را دیده که بدولت سید باز از آنها اثری نمانده فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر بخدمت
 قضا مبتلا شدند هر چند آنچه میاید حق این خدمت را نمانده خصوصاً ازین فقیر بر تقصیر که بیشتر
 عمر در زمانه فاسد تر یافته از نیت نادم و مستغفر ام اما بجز الله تو میطیع ازین خدمت نکرده ام
 و از اکثر انبای روزگار نوعی بخوبی کردم احمده علی ذلک از نیت فضل الهی اسید مغفرت دارم
 مقصود اصلی در نیت فقیر همین است اما بکرت بهین عمل علیه السلام ان بلکه بنود هم هر کس که طلاق کرده
 معزز داشته و غنیمت شمرده و اگر نه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد و از باطن کسی دیگر از
 چهره است این غنیمت بر آنکه اگر مصلحت دینی راه را دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از وی گرفته

نیست و در مصرعه میبرد و از آن مراد متقی است پس از فرستادن من کسیکه خدمت قضا اختیار کند
 طمع و خاطر داری ناحق را داخل نه و در وایت معتبر متقی عمل نماید از عیبه تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت
 دنیوی آنست که در ناگهت دینداری است منظور دارد چون درین نامه درین شهرند و است انصر
 بسیار شیوع یافته است شرفا بشیر بر علونست بر فاد محبت نظر میدارد و محامل عایت بن باید کرد و
 کسی قضی ایستهم بر فض اگر صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید و در روز قیامت سزای دین
 تقوی هیچ کار نخواهد آمد و نسب نخواهند پرسید و درین اه فلان این فلان چیزی نیست
 و دولت اعتبار ندارد که شتی از تداول است المال غایب و ملج و یکبار باید دانست که اکمل
 الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محسوبست صلی الله علیه و آله و سلم هر کس بر قدر بماند
 شباهت بهم رساند در باطن ظاهر و صفات جلی و کسی علم و اعتقاد و عمل و عبادات و عبادات اکمل
 بمان قدر کامل باید دانست هر کس در شباهت و چیزی از ان قاصدست همان قدر ویران
 باید دانست و انداخت کمال اتباع سنت سینه که اولیای نقشبند را اختیار کرده اند گوی مسقی
 برده اند و همین کمال شباهت بجهت کمال متابعت دلیل است بر فضیلت شان و اگر محبت قاصدست
 از کمال متابعت انتخاب کوتاهی کند و برادای و اجابت ترک محرمات مکروهات و مشبهات عبادت
 و عادات و معاملات و خصوصاً در معاملات قاعت کند انهم بسیار غیبت است گوشت نوافل و این
 ستمات کمال اشتغال بنین و عبادات و عادات از دسترسود رسول فرمود صلی الله علیه و آله
 و سلم من اتقى الشبهات استبرأ لدينه و عرضه و من وقع في الشبهات وقع في الحرام
 احدیث فی الصحیحین قتال میفرماید ان اولیایه الا المتقون نیست و ستانند ان متقیان تقوی
 عبارت از ادای اجابت ترک محرمات و شبهات است و از کثرت نوافل و ایان ستمات انعم محرمات
 و زائل نفس است از نفاق و محبت کبر و خد و حسد و ریاضه و طول ال و صر من دنیا و مانند آن
 بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و در کتب فقه مین آید و اگر محبت دین بر تبه و کبر
 کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس از آنجا اطلاق حقوق العباد باشد از ان

باید کرد حق تعالی کریم است پیران عظام شفیع انداختن این نفوس مستحقون العباد و در بخشش نمی آید
 آیات جامع و بشت در نیاب بسیار اند این قیمة تحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون
 من لسانه ویدیه و حدیث ان محب للناس محب لنفسك و تکره لغيره ما لکما لا یفصل
 در دنیا که ثابت است محبت من با من در پی آزار و بهره جوایی کن که در شریعت ما غیر از این گناهیست
 یعنی غیر از این مثل گناهی نیست و یگانه رضای که برای دین دنیا مفید است آنست که از اتباع خود
 وزن و سزیه و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها را ضعیف
 و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غنای و عدم تکلیف لایطابق و رعایتها بجان گردیده باشند
 مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر اگر ناخوش باشند آن محبت نیست و مقبولان خود را از ادب و
 فرمانبرداری و دست نگذاری راضی دارند مگر در آنچه بلعیت مکنند رسول فرمود علی السلام علیه
 و سلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و باقران خود را تا فریاد برادران و دوستان و
 هم صمیمان و همسایگان با خلاص محبت و غنای و تواضع باشند دنیا جای مناسب برای سعادت
 دنیوی تا بهم تقاطع نکنند هیچ فایده بر باد نرفته مگر و فیکه با هم مناوعت و مخالفت کردند و از کینه
 اندیشه دشمنی باشد آنها را با احسان و نگوئی شرمند و دسرگون باید کرد و محبت آسایش و دوستی
 این دو صفت است و باد و ستان تطف با دشمنان ما را و قال الله تعالی ارفع بالحق
 علی احسن فاذا الذی بینک و بینہ عداق کانه ولی حمیم و ما یلقها الا الذین صبروا
 و ما یلقها الا ذو حظ عظیم و اما بنوعتک من الشیطان ترغ فاستعذ بالله
 هو السميع العول یعنی دفع بی کنی بخصیلتی که بگوئی زست یعنی بی دشمنان بلیکوی کرد
 آنها را خود دفع کن پس ناگاه شفیقه در میان تو و او دشمنی است دست و محبت خواهد شد و نمی کنند
 آنچنین مگر گمانیکه مبر میکنند و مگر گمانیکه صاحب نصیب بزرگ اند و اگر دوسو شیطانی بر اوین
 کار مانع شود و خود بخوان و پناه جوی بخدا برستی خدا سمیع و علیم است این حکم در حق کسی
 که با وی جزای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی که خالصا با وی دشمنی باشد نفی

و خارج و مانند آن از آنها واقف نگذنا که از عقاء فاسد و توبه نکند اگر چه پدر یا پسر باشد قال
 تعالی یا ایها الدین امنوا لا یفقد واحد منکم و عدو که اولیاء الی قوله لا تنفعکم ارجاسکم
 ولا اولادکم یوم القیامة بضم فصل بینکم در فاندان فقیر همیشه علما شده آمده اند که در عصر
 ممتاز بود و در فاندان فقیر احمد این دولت بهم رسانیده بود و در فاندان بیایر خود در غفلت گردید
 و معفو السرا بهر چند خواستم تحصیل این دولت تن ندانید حسرت است اینقدر عبارت فتاوی که گفتید
 اعتبار ندارد و باید که خود هم درین امر اگر توانست که ششش کند و فرزندان خود را سعی کند که اینقدر
 لازم کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برآید است علم است از دانستن حسن و قبح
 و اخلاق و احوال و افعال که علم عقاء و علم اخلاق و علم فقه متکفل است این علم به و ن در یافتن
 اوله از قرآن و حدیث تفسیر شرح احادیث اصول فقه و دریافتن احوال طبعین خصوصاً علم
 اربعه از هم است و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل
 نوشته اند در یافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون این همه علوم نمیشود درین علم سعی باید کرد و خواندن
 حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال و دران شل کمال نظر بانست و در علم سوغی که سوغی هم
 از فنون حکمت یا ضعیف یا مطلق که فادام همه علوم است خواندن البتة مفید است
 فصل چهارم در کتاب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی رح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول بنام مرزا صاحب - غذای غرض جل آن تیسیم طریق احمدیه ای سنت نبویه
 و برگاه داشته بسطین را متمتع و مستفید گردانا و از فقیر ولی الله غنی عنه بعد سلام محبت شاکر
 منیر منیر باد - صیغه شریفه که شون بود با انواع الطاف در و فرمود و فقیر ناد و شفقت سالی نوشته
 این فقیر ذوالا و د فقر نمود و احمد سکه اهل الین در ماندگان یکیند ازین ممر و قها مستحکم گیر و دوا حسن است
 الیکم و ذکر کنم الله تعالی همین غنده بابت آمدن و درانی و نیامدن او اشارتی رفته بود و محمد و ما غفر الله
 داعیه الهی برای خیر می دارد و شوق حقیقت آن حال نمی شناسد تا مال بیج داعیه شده است بلین و همین

نتوان گفت قلمی شده بود که بعضی قائلان را بصورت اسوله خاتم نوشتند فاشا ق آن قائل است مذکر
 که زود آن عهد و نبرگ گردد - مولوی شادانده صلاح معین استماع نمودند کتب سه بلکه عشره و اندو
 انچه بین تو بهت سالی توقع است که اندیشه ظهور رسد و بعد از آن احرام محبت شریف بنده برتری که
 وقت شریف کجاست که بکایت و کلمه محبت افزای این فقیر شکسته بال میاید بود و السلام مکتوب و هم
 نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیم طریق احمدیه خود را بطریق صفویه و ما آن تعلی با انواع
 فضائل و فضایل را در گاه و سلاست داشته ابواب برکات بر کافه نام مفتوح گرداناد و مکتوب گرامی
 نمود بر محبت حاج شریف محمد آلی با آورده شدن بعد که از خیری اطلاع بر محبت مزاج یافته باشد که سبب
 سرور خواهد بود این مرد و بنخواه که پیش از وقت معین مقصد خود حاصل نماید مقصود بزم بر هم خورد و بزم
 اینجا آمده و آنچه از تو به و تبری از اعوان سوی تقریر نماید فائق خطرات و مالک نامیه بکتاب این سفر
 فقیر زاده با التماس و مارتق خوش تمیزی اند - شاه اهل اسلام صاحب با نیست اندام سبکین فقیر برده کرد
 و میباشد درین بحث چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید شتاق ملاقات شریف اند
 و السلام مکتوب سووم نیز بر مرزا صاحب - شیخ الاسلامین با فادات قیم الطریق الاسلامیه و روی یا نش
 الطریق تجو بهات النفس الرقیه سبکین فقیر ولی اسلام محبت شام میرساند رقیه کریمه درود فرمود
 احمد مدلی سلامتکم و ما فیکم از مکاتیم اخلاق مر جوا نیست که بدعای ظلم الغیب کریم فرما باشند آنچه در
 فضیلت آباء عبدی فان اشارت نموده بود علی الراحه العین تا مال با شرف انور را و ملا اکرم ابواب
 مکاتبات مفتوح نیست بابر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصود خواهد ماند و السلام والا کرام -
 فقیر زادگان هر یکی مدعی دعاست در اوقات اجابت کرم فرما باشند مکتوب چهارم نیز بر مرزا صاحب
 خدای عزوجل آن قیم طریق احمدیه را در گاه و سلاست داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد -
 از فقیر ولی المعنی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی شادانده احمدیه رقیه کریمه رسیدند موجب سبوت گردید
 تصدیق بجانب بیبب بعضی اسباب که شرح آن بطریق خواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مر جوا
 دعائی سلاست از آفات ظاهره و باطنه در حق بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجود می آید و با

والسلام - برادرم میان اهل سده شفا یافته اند الاقلیل از جرعات باقیست امید داری است که
آن نیز بهتر شود از جانب فقیر که فقیر انجامست برده کرده هستند ازین سبب نامه علیحدہ نوشته اند
مکتوبت حجم خواجہ محمد امین در تحقیق محلی از نسبت آنحضرت تبیین وجود و محبوبت بیان تقلید آنحضرت
نہیسی از مذاہب فقہاء و ائمہ اربعہ برادرم خواجہ محمد امین اگر رسامند مشہودہ و چنانچہ عرض کردہ بود خواجہ
آن بن الاموال و تفصیل نوشتہ شد سوال اول آنکہ نسبت تو نسبت کدام طریقہ از طرق مشہور
مشابہ ترست گفتیم در اند اشغال طریقت و صحبت متصل آنحضرت صل اللہ علیہ وسلم اتوی در اتصال
من طریقہ تشبہ است در نسبت باطن اقتدای من بطریقہ جیلانیہ است زیرا کہ اصل در طریقہ تصنیف
حفظ صورت و نہیہ حضرت حق است در مدکہ ہر آدمی اشارتی با انتخاب واقع است صورت احوالیہ
و نہیہ حضرت حق است این طائفہ آرا واسطہ گرفتہ اند تا بران مواظبت کنند و ہر وقت کہ خواستند
از ان اشغال کنند بقیقہ اعتنائی و اصل در طریقہ جیلانیہ تہذیب مع و سرت تا چون مہذب شدند
سہر وقت آرا اعمال کنند معرفت کلی اعظم میر شود و در سجادہ و فلاحت ثبات سلف بحال خلف
اتوی نزدیک من طریقہ چہنیہ است اتوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب ہفت اشبہ اصول
طریقہ ضبیہ طریقہ سہروردیہ است اگرچہ فقیر را مناسب بطریق بسیارست اما این چہار چیز این چہار
طریقہ استفادہ کردہ ام جزئی اند عا بلہا اخیرا بجزا و فائدہ دیگر زاید از جواب میگویم کہ بعضی وقایع
و اقبعہ ماضی کردہ شد بر من اجداد و مرانا حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ و حسین ہر کی نوری یا فخر
کہ بآن نور غالب شد و است و ریاست پیدا کردہ جمعی کہ دو کس باشند یا زیادہ و آنرا استوارت
یا فخر یا حق یا جبر و آن باجتماع نقطہ بحث است اگرچہ گاہی باعتبار دنیا باشد گاہی باعتبار دیات
و علم و دیر کہ آن در بطریق وراثت نسبت بمن اشغال کردہ است سوال دوم آنکہ صوفیہ فرمودہ اند
کہ سبب فحاشی بشریت بود و محبوب سیدہ **س** موسی اند و زشت آتش دید و سیر زشت اند زشت اند
شور و خس و صاعبدل و انجین بان و انجین انکار یعنی فحاشی بشریت و وجود و وجود
ہیست لفظم اتفاق مکار و صوفیہ واقع شدہ است کہ بی آدم بر طبقہ مخلوق شدہ اند آنکہ انفس

است آنکه نفس سبیه او زور آور ترست آنکه نفس لطیفه اقوی ترست پس آدمی را ابتدا
 این غلبه یکی از این نفسها خواهد بود یا غلبه نفس پهلوی که آن غالب میگردد چون توبه کرد
 مقتضای شرع را و عقل خود را و عباد او و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را باقی ماند الا بعد
 باز شرع چه در این صیغه در باب شویب شریعت و قال شد در شرع نفس او شرع باقی ماند و حدیث
 ایومن احدی که حق بیکون هواه تبعه الا حیث به اشارت همین مقام است چون ازین مقام تر
 واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توبه با لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را باقی ماند الا انصاف
 بکس نیست قبله ماند توبه و انجذاب خاطر او را الا همین معنی در حق و باقی گشت حق و ایجاد و راه پیش
 بی راه نور الهی و محبت آن مشایخ است بذات محبت دوم راه توحید افعال صفات و
 بتخلال اشیا و حقیقت احد و طالع آن از کوه انا خود و انا هر موجودی بعد از ان استقلال آن حقیقت
 واحد و خیال خود بعد از ان تمام هر دو راه یا یکی می آید یا با آنکه هر لطیفه کمی دارد و حکم کلی حکم
 در این راه هر دو می کنند و در هر دو می اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار
 و در این یار بجای و نفوس آنکه کارهای مناسبه آن میکنند و در هر دو روح کیفیت اتصال شرف میشود و یا
 بطبیفه خفیه معرفت حقیقه واحد شرف میگرد و در این او جبر و مویب گویند و این در بیت اشاره به است
 سوال سوم آنکه دل تو در مسائل فقهیه هر کدام مذہب است گفتیم بقدر امکان جمع میکنم در مذہب
 مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج و زعمی واقع میشود که جمیع مذہب صحیح دانند و عند تعذر
 الجمع باقوی مذہب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل نمایم و خدا تعالی اینقدر عالم داده است که
 فرق در میان قوی و ضعیف کرده شود و در قوی بحال استغنی کار میکنم مقلد هر مذہبی که باشد و از اینها
 مذہب جواب میگویم خدای تعالی بفرماید ازین مذہب مشهوره معرفی داده است احمد صد تعالی -
 مکتوب ششم نیز خواجہ محمد امین در جواب بعضی سائل بسم الله الرحمن الرحیم بحسب معتزلیه
 خواجہ محمد امین سلام بر تعالی - سوال کرده بود که لطیفه خالده من بین لطائف من که ام لطیفه شمس
 لازم شد که اینچنین در دل ازین باب القاشود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک

لطیف است اما جوده و طبقات ششی دارد و دومی دارد و بواج و دومی دارد و مائل مغنی شهودیه و دومی دارد
 مائل مغنی سبیکه که منبع آن نزول منور است طبقات است از طبقات دل دومی دارد و جوده بر روح و دومی دارد
 روح نیست جوده و طبقات ششی دارد و دومی دارد و متصل بقلب دومی دارد و متصل بنور القدر دومی دارد
 فتنه بخفی و آنچه از میان لطائف عزیز مشا را المیه بقوت و استقلال آفریند و این است از جوده که
 بر روح نزدیک است و دومی از جوده روح که قلب مائل است پس غالب است آمدن ماکم که ظهور کرده
 طهارت و عبادت و نسبت اوسیه و یاد داشتی که غالب بر انس باشد و محبت اهل البیت بود و انس و الفت
 بیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزها و مایه سبکین چیزها باشد انشا الله تعالی و اگر تمام سیر لطائف
 مقدم است آخر کار رجوع بهین چیزها باشد و استقرار در بین موطن - مکتوب مقتدر هم بخواجه مایه
 در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد و قدس سر که در باب غلت حصول این مرتبه ظلمی با مختصر مکتوب
 صلی الله علیه و سلم بواسطت بعضی افراد است نوشته اند و از آن سند مراد نفس خود داشته اند -

برادر عزیز القدر خواجه مایه اگر مراد الله تعالی بشود - سوالات که در جوده رز که حضرت شیخ مجدد و قدس
 الله تعالی سر و العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث نیز آن شیخ ریح کرده اند با آنکه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بعد هزار سال بواسطه بعضی افراد است مقام غلت حاصل شد و دعای الله عز و جل
 محمد که اهل بیت علی ابراهیم حجاب گشت با اشاره منوم بگیرد که مراد از آن فرد ذات حضرت محمد
 داین مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است از آنجمله آنکه توسط فردی از افراد است و حصول مقام غلت
 که از اهل مقام است مستلزم فضل او بر ذات حضرت فاطمه الانبیاء است علیه الصلوات و التسلیات حضرت
 مجدد و نه منصبی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برای مولی و مخدوم لباسی بپوشند
 طیار گشتن هیچ غرضی ایشانرا لازم نمی آید و فیه فایده و از آن جمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده است که الان
 الله اتخذنی خلیلاً كما اتخذ ابراهیم خلیلاً و این حدیث نصیح است و اثبات غلت
 مر آنحضرت است پس قول بعد حصول آن مرتبه لا بعد هزار سال مخالف حدیث صحیح است که گفته شود
 که مراد از این غلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت است نه غلت مصطلقه فلا اشکال در این مسئله

بغیر این برای این تاویل با سبب پس درین سبب آنچه نزد تو تحقق شده باشد نویسی باین سبب بخاطر
 رسید که هر چه در حالت آینه و حق و غیر آن یاد نویسی باید دانست که کشف اهل مد راست و درست
 لیکن در بعضی اوقات حقیقت از ادراک بطریق اجمال در می یابند و در بعضی اوقات تفصیل و در بعضی اوقات شیخ
 شیمی و در بعضی اوقات ^{بسیار} کتاب مستبعدان بایم صوفیه از چارند از دانستن اجمال تفصیل و اخلاص نظر از اجمال
 کمال و در میان کلام اهل تفصیل می باشد پس اشک است که در هر طایفه از زبان فنی و دیگر نمیکنند و درین
 زبان فنی و دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات و التسلیات سبب
 علو مدارتین ایشان و عموم فنی که بردست ایشان بر مردمان القا شد بهت سبب ظهور و اشتغال و
 بنوری که از مجرب است حضرت ایشان سر آورده و لا سبب از غریب و انطریق این مختصرا ساعته و عنوان
 خطیقه القدس و شیخ آن رو پوش آن منظر آن و متشیل معصوم بر این قبیل متغیای گفته شده است هر
 چه بد که در عالم پیدا شود و بتانی بر روی کاری آید ضمیمه خطیقه القدس میشود و سبب احبار است نفوس
 این که در عالم پیدا شود و بتانی بر روی کاری آید ضمیمه خطیقه القدس میشود و سبب احبار است نفوس
 کلمات احوال انتخاب اصل شده است و تفصیل این کلام و ایضاً حق آن است که گفته شود که مصلحت کالیه
 تقاضا کرده است که بعضی شروح و تفصیل و مکتوس علی اعظم در هر عصری پیدا شود و نشان آن مجرب است شخصی
 باشد از کمال آن مجرب است آن نور محمد و بنیزه شمع علی اعظم و بنایه از این آن جوهر انجم گردد و آن ظهور
 خود است بحسب اطوار و دار و طور خود دست بحسب اشخاص و زمان و این تغییر ساری کرده باین قسم ظهور
 و باین قسم استکمال فرین است با جمال آتش حسن گردد کار شد چشم او در اسرار ام یا زلف او را شانه ام
 چون این مقدمه ممد شد دیگر نیز باید دانست که حقائق اجمالی که بر اهل مد ظاهر شود و چون لغت معرف از
 آن کوتاه است این طایفه لفظی از کتاب سنت که بحسب فن اشعار و اعتبار بران حل توان کرد و دیگرند و آنرا
 عنوان آن حقائق اجمالیه فالصه بقلب ایشان میگردانند و سخن بر آنان هر دو طایفه از آن معارف غامضه را
 در پرده آن لفظ و ادیفرایند متفرسان از مطلقه کنندگان بر الاوست که از خصوصیت این لفظ اغراض نظر
 کنند و نظر خود باین حقیقت اجمالیه و هر چه غامضه مانده پس فیما بین فیه قاضی است لفظ غایت و استجاب و

الله صل علی محمد کما خلیل علی ابراهیم و تصور و اسره که مرکز صرف ذاتست و محیط آن کمال است
 ذات بازیر و در آن مرکز دایره تاسه که آن مرکز محبوبیت است و محیط آن استخرج محبت همه بر آن
 اشاره و اعتبار است اعتراض مثل این مقدمات ارفیضه و چنانکه در صورت ذات اسدایمی اعتراض فقط
 ایناب اظهار اسد و یاد بر و ذنب مجبی ندارد و همچنین است سخن و حقیقت قرآن حقیقت کلمه و حقیقت محمد
 بیان و اثر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح دوره دیگر شده است که بعضی اعتبارات احوال
 فیوض متقدّمه است مثلاً احوال قلب روح و سر و غیر آن همه محل شده بیست جمعیت پیدا کرده و بعضی اعتبارات
 تفصیل فیوض متقدّمه است مثلاً سائل محرم بیست انالیه کبری درین دوره مفصل ترست از ادوار سابقه و در
 حقائق این دوره شرحی مطلب که این رقی گنجانش آن ندارد و با جمله شیخ محمد دارهاص این دوره اندو
 معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رفردا با سر زده و شیخ قلب ارشاد این دوره است برود
 بسیاری از کلمات بادی طبیعت است خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت و مراد دارد و کون کائنات
 و شکر نعمت شیخ شکر نعمت فیض است اعظم الله تعالی الاجور فکرها و الاثر و انک که شیخ برین فتح
 مصدق است مثل اشاره توحید شهودی اگر چه شیخ از رفردا با دران تجاوز نکرده و سخن بی پرده ادعای
 و مثل قول بقیانیت علماء اهل سنت و معارف اجمالی که تقلید انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف بودن
 آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علماء مقصودست بیان خطیره القدس و تجلی عظم و آن متعین است در سر
 اقلیه سبب آن صورتی که در مرآه متعین شود و درین تعیین بساطت اولی چند مرسله برترست ایشان هر چه
 مرتبه خبر میدهند همه است درست است و در صورتی که واجب است قبول بحدوث با سویی باشد و قول براده
 که تعلقات متجدده داشته باشند است این نیز نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ محمد متعین شده و اگر تحقیق
 دانستندانه در حل این اشکال می توانیم گفت که غرض شیخ اثبات اهل غلت است آنحضرت اصلی است
 علیه و سلم در اول مرتبه توسط و اثبات توسط خود در فیضان غلت برنی آدم بآن معنی که توسط او بعد از
 سال مردمان حبله از ان غلت یافتند و در خواجه خدشانی آید زیرا که انصاف انانیه مثل عقده و پیوسته
 شدن توسط خلفا تحقق شده است و همچنین بر عالم که بسبب اجماعی بودند و اتباع حضرت خاتم الکونین

مسئله علیه و سلم درست کنند آن عالم و مسئله عموم دعوت مقتدا بودند آنحضرت مرآت قوم را خواهر بود و انکار
 آن حکم برده است محمد بن علی را و لا و آخر او ظاهر و باطنا و علی علیه السلام را و وجهه و سلم سید کشت
 مکتوب ششتم نیز خواهر چهارمین در کشف اسرار تفصیل نبوت بر ولایت - برادر دم خواهر چهارمین اگر رسا
 بشود و از سر شریف ^{محمد بن علی} علیه السلام برادر لیاقت و انوار علیه السلام سوال کرده بودند بدانند که تفصیل بر حقایق انواع
 بغیر ملاحظه آثار و نه تصور مطلق که قبول آثار را نماند معقول نیست مثلاً اسباب را بر تفصیل نهادن یا علل را
 بر فاعل راجع دانستن بغیر آنکه نسبت این مریض یا نسبت این حال قیاس کنند معقول نیست هر حقیقت
 ذات خویش فوارده است از دریای وجود و جویده نمی توان گفت که یکی از دیگری اعتبار وجود بهتر است
 نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از این تعین دیگر با اعتبار و من خصوصیت بهتر است و
 نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از این تعین دیگر با اعتبار و من خصوصیت بهتر است و نمیتوان
 گفت که لازم و آثار هر حقیقتی با اعتبار اشتباک و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع سلیم از تجویز این اطلاعات
^{تفصیل بغیر} بر تفصیل بغیر ^{مطلق} مطلق که قبول آثار هر حقیقتی بکند و آثار یک حقیقت در انجا نفع و ملاحظه
 باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن موطن نکنند از قراین است میشود و کلام
 کدام موطن کرده اند مثلاً اسباب بر کما تفصیل می دهند مطلق نظر آنست که گاه واسب بر دو با آدمی ملائمت
 و آدمی استنفاع از هر یک میکند پس باعتبار ملائمت بودن با آدمی کفایت حاجات و تامل کردیم من را دیدیم
 که در کار ناز و گیر و دار که کار بادشادان مجاهدانست نفع میدهد و گاه واد دیدیم که در حمل اقبال و حرث جوهر
 که کار در باقیین مختار است سود میرساند و فرقه اقلی اعظم و اشهر ما از فرقه ثانیه پس اسباب بر گاه و ترجیح دادیم
 اگر بعضی مقالات این مقدمات اعطوی گذاریم چنانچه سلیم آنرا اجمال میکند و چنانکه بعضی اندام ضعیفه مشهور است
 عامه لطیفانی پیدا کنند و در طلب ملائمتی و منافرتی که سبب اشتها را نمانده است افشند و لئاس فیما
 یبشقون مذاهب و لیکن محبت ما و فرقه است که ادنا حقائق الهی است و عار حال ایشانست و
 همچنین تریاک با بر زهره جحان نهادن با اعتبار حقیقت نه است نه با اعتبار آثار را نه از هر یک که از هر یک باشد
 حیوانی کمال محورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جالی را از زوجه جمال حقیقه ^{مطلق}

از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون علوی که صورت از آن آفریناندا می کند و مانند
 خود بر اقتضای ادلی بدون مشروط اشتغال با سباب کشف یا مقدمات دلالت عقلیه و مانند آن در این مجال یک
 و امتیازی پیدا کرده است یک حدی جامع و مانع بهر ساینده بعد از آن در عکس تجلی غلظت کم در احجاب و تیره طرا
 مستعین شده است و یک گویا که گفت و شنید علم انجام می دهند تذکیر بالا را الله و بایام الله و تجارزه المعاد و دنیا صبر کفا
 و تعیین احکام در عیالات تألیف متنی تألیف ثنی و دائره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پیغامبر صلی
 علیه و سلم معوث شدند آن خادم بدو قبی که از صلیب خطیره القدر من خاسته است هم لا اعلی همه آنرا تعیین نمود
 جبریل مقدم ایشانست در تعیین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم لباس لغت عربیت اسلوب بیع سوره
 آیات پوشیده و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بر دامن ساینده و در تبلیغ آن جار حشره از جوارح الهی و قوه
 نبی آن کار را سر انجام داد و سپس از آن هزار افواج ملائکه لطمه شدند بحسب آن حفظ الفاظ آن بنی آدم و قرا
 بعد قرآن آنرا تلاوت کردند و آن تقریب نمودند بخدای عز اسمه و در محیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در طریقی
 از عالم مثال **سوره** در عالم علوی و عقلی و برکات ارض هر دو در انجاء می شود و صورت گرفت طرانه
 و کثرتی پیدا کرد پس سران قدسیت باطل خود می نشست با اعتبار زوال و عزمیت کلام حضرت حق سر
 منزل بواسطه ملک کریم و ملوک بر السعد عباد و مکتوب در مصحف و فحیم ایشان در ملا و قریه مکان و واجب السعید
 و کثیر البرکات تلاوت آن مؤثر در عبادت بنی آدم که القرآن ملاکوفی که و تعیین در ملا و اعلی و عالم مثال من
 بحمد الله تعالی مستفیض از این حقیقت متعینه در عالم مثال بواسطه **لیلیت** و لوان لی فی کل منبت شعرة
 لسان الله استوفیت **سوره** الحمد و السلام مکتوب **سوره** هم در تحقیق معنی بعضی آیات شنوی مولوی و دم قدس
 سره - آیات اینست **سوره** چون استیاس الرسل ای عمو تا بفلنوا انسیم است بکد بو
 این قرات خوان که تخفیف کذب این بود که خویش می بخوبت در گمان افتاد بان انسیا
 ز انتفاق منکری انسیا **جواب** احمد مد صحابه در آیه حتی اذا استیاس الرسل و فلنوا انتم قد کذبوا
 مختلف اند حضرت هاشم رضی الله تعالی عنهما کذبوا بشهید ذال می خواند و کذبوا تخفیف نمی خواند و تخفیف است
 می انگاشت بر که در صورت تشدید معنی آنست تا و قیام تا امید شدند پیغامبران گمان کردند پیغامبران که بر فرغ

نسبت کرده شد ایشان را یعنی همگی که یان آورده بودند بخنده آورند و بخاطر ایشان که شت و نسبت دروغ نسبت
 مخلوق ایشان شده اگر کذب و تخفیف خوانده شود معنی چنان باشد که گمان کردند بنیاسر آن که دروغ گفته شد
 یعنی خدا تعالی و می دروغ فرستاد ایشان این بخان مخالف عصمت انبیاست از خروج البقا و خبر و وعده
 حاشیه قال الله وهو یسألکم عن قول الله عز وجل حتی اذا استیئس من یومئذ قال قلت اکنز بواکم
 کذبوا قلت عاشره کذبوا قلت فقد استیقنوا انی مکرر کذبوهم فما هو بالاطن قال اجل امر
 لقد استیقنوا بذلك فقلت لما و ظنوا انهم قد کذبوا قلت معاذ الله لو تکن الرسل تظن ذلك
 بریما قلت فما بال هذه الاية قالت هر اتباع الرسل المذنبون امنوا به و بعد قومه و طال عنهم البلاء
 واستأخروا به من النصر حتی اذا استیئس الرسل من کذبهم من قومه و ضمت الرسل انبائهم قد
 کذبوهم جاءهم نصر الله عز وجل و عبد السد بن عباس کذبوا تخفیف بخانه و گفت خدای تعالی
 بای دیگر سیر مایه و زلزله و حتی لفظ الرسول الذین امنوا معه حتی نصر الله و بای دیگر سیر مایه اول
 تو من قال بل و لکن لطمع من قلبی و انقضت صلی السد علیه و سلم و من بعد من اخبر الله و ابراهیم
 و خطبه گفت تا من خطبه پس شک ظن اینجا بخارست یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب
 مانند اضطراب شک کننده و در حقیقت می یابند مضطربان کشته که می و این مشابهه از تشابهات
 قرآنی مثل بل بداهه مبسوطان که معنی جواد آمده است فی الکشاف عن ابن عباس و ظنوا بحین
 ضعیف و غلبوا انهم قد اخلفوا ما وعد الله من النصر و قال کانوا یشرکون تلا قوله و من لا یؤتی بک
 الرسول الذین امنوا معه حتی نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ان یظن بالبل
 و یحسب فی القلب من شبه الوسوسة و حدیث النفس علی ما علیه البشیه و اما الظن الذی هو ترجیح
 البی اثرین علی الاخر فذیر جاز علی جلی من مسلمین فیما بال رسول الله الذین هو اعرف الناس بریهم
 انه متعال عن الخلف فی المیعاد منزله عن کل قبیح مولوی و رأی ابن عباس اختیار میکنند و توجیه میفرمایند
 که احوال انبیاء تلفست و بعض اوقات منع جواب میشود و احوال بنده را می بینند و بعض اوقات
 حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت ای العین میسر می آیند ضیق خاطر و اضطراب بشریت و می بینند

به این است که انتخاب این طریق مجاز نیست و تغییر واقع شد مکتوب یا ز و هم در ذکر شده از مناقب ابو عبد الله محمد بن
 اسماعیل بخاری رحمه الله تعالی شده و استه و بیان استمال کتاب صحیح او بر اهرات مطالبه اکثر علوم و فنیه احمد سید
 السلوة علی بن اسماعیل رحمه الله تعالی علیه و علی الله و سلم ابجد روزی در حدیث لویکان کلامیما عندنا لایا
 لئلا که رجال او در حدیث یعنی این فارس منی روایت لئلا که رجال من هکذا و بلاد شاک مذکره
 سیکر و غیره گفت نام ابو یوسف درین حکم دال است که خدا تعالی علم فقه را بر دست می شایست و جمعی از
 اهل اسلام را با آن فقه هذب کرد و این حدیث و حدیثی که در دست است پس در حدیث است پس در حدیث است پس در حدیث است
 انما یسمی با دشان خفی اند و عفاة و اکثر در سان اگر عوام خفی نام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است که خدا تعالی
 علامت بر دست وی شهر گردانید و از زبان ما حدیث است علی السدیله و سلم ابسطه این مرد و از دست
 صحیح متصل باقی باشد شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث بخاری است اند حال که در حدیثی حدیثی که با اهل حدیث
 المصوات بر این حدیث است پس بدید و گفت بخاری حفظ حدیث است علم دوی رحمة الله تعالی بود و در حفظ
 حدیث و تصحیف بود و در حدیثی که با اهل حدیث بخاری است اند حال که در حدیثی حدیثی که با اهل حدیث
 شدیم و گفتیم که شیخ ابن حبان در تفریب میگویی محمد بن اسماعیل ابو عبد الله امام الدین فی فقه الحدیث
 و این سخن نزدیک کسی که مستحق حدیث کرده باشد یعنی قابل تشکیک نیست بعد از آن چیزی از حدیث
 علیه که فشار این بخاری بوده است حال لای آن غیب بخاری کسی که بخاری بود و در آن باب حدیث
 بر وجهی که در زبان جاری ساخت و حدیثی که گفتند آنچه مذکور شد بنایت بر حدیث است اما حافظه با گنهایش
 حفظ آن ندارد و اگر آنکه حاصل آن با اختصار و ابجاز بقلم مضبوط گردد و موافق استماع ایشان استانی از آن
 باب بقلم مضبوط کرده شد و الله الموفق و المعین باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت مدون نشد
 از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفتند سال دیگر باید استخرا می شد و تصانیف مرتب
 می شدند بخاری بعد از صد سال حال لای حدیث شدند و مرجع عالم درین فن گشت پس اول چیزی که پیش
 از سینه بخاری آمد از سینه بخاری داد تیز است در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن محدثین بر مکتوبی آمدند
 و بعضی از حدیثی که در سینه بخاری بود بعد از آنکه بخاری در حدیثی که در سینه بخاری بود بعد از آنکه بخاری در حدیثی که در سینه بخاری بود

که از حضرت پیامبر صلی الله علیه و سلم که از اصحاب کبار روایت کرده است از هر صحابی طریق شریفی که در دست
او بود و بر دوش تراید شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد از آن حدیث مشهور از حضرت
پیامبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز این عزیز در طبقه کبار تابعین یا صفار تابعین
یا کبار تابع تابعین طرق متعدده پیدا شده مانند حدیث انما الايمان بالنيات که در صحیحین از ابو هریرت عمر
راوی نیست غیر علقمه از حضرت عمر روایت کرده است غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت کرده است و غیر
یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت کرده و یحیی بن سعید از طبقه صفار تابعین است از دی همامات الاصل
و انحصاری روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بدرجه شهرت از طبقه اولی پیش از زمان بن سید و آن بر چند
قسم میباشد زیرا که یا نیست که طرق متعدده دارد و یا خارج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تابعین یا
یا از دیگران و یا بطریق متعدده دارد و که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی تا مساکت و حدیث حسن است از جمله
طریق ندارد و همین یک طریق دارد و بس غریب مطلق است باز حسن بعضی طرق از جمله ثقات
بغیر مکرر و شند و زبانه روایت از علما معروفین بعد از ائمه مضبوط باشد مخصوص شود و با هم
ثقات و روایت اهل علم غیر بالغین مضبوط باشد لیکن طرق متعدده و تا مساکت دارد و که یکی شاید دیگر تواند بود
مطلق حسن بسیار کرده و میشود و نیست اصطلاح نزدی دی اول کسی است که اسم حسن است و در حدیث
و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از دی حدیث نرسیده و در حسن و غلظت و قلیل یا بدین بخاری که
خود را برای صحیح مجرب مخصوص گردانید بعضی از آن استقیض و بعضی مشهور بعضی صحیح مقبول و درین خصلت اهل
لیکه قدم را بر سر زده است بخاری است و اگر بخاری را غیر از همین صحیح از غیبه صحیح است و اگر تا باشد صدق حدیث
تا که رجال مزبور در دست دی زیرا که ایمان نه بین فقه است پس تفسیر و سایر فنون حدیث و توفیق
علیه ایمانست لاحاله تکلیف که این خصلت منجم است و خصال دیگر بعد از آن باید دانست که بخاری بعد از
بخاری و قبل از دی علماء و فنون چندان علوم و غیره تصانیف ساخته بودند اما مالک سفیان ثوری در فقه
تقصیف کرده بودند و این بسبب در تفسیر و ابو عبیده در غریب قرآن و محمد بن یحیی در سنن و یحیی بن حماد در سنن
احمد و ابن مبارک در زهد و مواعظ و کسانی در بهر فن و تخصص انبیا و یحیی بن سعید و غیره در سیر و فضائل

صحابه و تابعین و جمعی دیگر سائل داشتند در روایات و بطلب مثال اصول حدیث اصول فقه و در بر توفیق
 بهمان جهت بخاری این همه علوم مدون را تا مال نسود و در خبریات کلیات اتفاقا نمود و پس قری از علوم که تا
 صحیح که بر شرط بخاریست بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورده است مسلمانان در اموات
 این علوم محلی تا حدیث بخاری که در آن تشکیک مدخل نبوده و عقل دلالت میکند بطریق بدیهه و اوقفا که کسی خبری از
 و کلیات علمی را تا حد اتفاقا و تمیز اخبار احادیث صحیحیه ثابت شده و اخیر آن بیسپرسش فتنه اندازد چنانکه اگر کسی
 که ظلال قواعد طبعیه را که در قانون کورست اتفاقا نموده است بطریق بدیهه دانسته شود و لا محاله که خبریات و هبات
 فانی است سخن ساخته است و تمیزی که در حدیثی در سینه دهنده هر یکی را بنحیده است و تمیزی که کسی گوید که
 و یوان بوطیب اتفاقا نموده است بالبدیهه دانسته شود که عرض معربیت طریق انشا و شعر بکند و زیاده و
 بهر حال که تا استخوان نموده و آنچه کتاب اسرار حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده و از خبری که
 ساخته و کفی ببلک فضیله و فقها و اگر انصاف را که در فرایم میگوید از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون
 نقل کرده باشند و همان مقتضای یک فن است یا در فن غالباً هیچکس از سنده من نمی یابیم که در استدلال یا
 بلکه بجز بر روی علم و تمیز از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف اگر کار فرایم دانسته شود که اموات این علوم را از
 احادیث صحیح بر آوردن اتفاقا نمودن کار عظیمیست و شریعت محتاج سرعت انتقال فن من حفظ طرف حدیث
 و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با تفسیر خویش گفته است کلامی که حاصل آنست که از اتفاقا مدفن که سیر و
 و ز به باشد عازیم زیرا که اگر آن مصل و ضعیف نظری آید باز زیاد کرده است بخاری در هر یک از این فنون
 که از حدیث بخاری و تابعین و انما در تراجم باب نشر گردانیده است بطریق استحضار احادیث و مسکن
 متعلقه آن تسلیم کرد و دست طرف استدلال شارح مخصوص و اختراع نموده است قری در استدلال بخاری
 نوعیست که محققین فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر یکی از دو محل لفظ برای سلمه و الناس فیما یعشقون
 و هیچکس نیست که از علما که محل اعتراض در بعضی مواضع نشاء باشد و نیز در عقد تراجم سو ترتیب تقریر او در میان
 و پیش آنست که پیش از وی فن تمیز چندان مبدع شده بود و ایل علم را بطریق نظر مطالب علیه میباشند تراجم و
 به شدت این را نباشد و مخالف رد باشد و در دانشم با این نظرها چه گاه مکتوب و از هر یک

در بیان دلیل واضح برای نفوذ ناحیه محمد و السلام علی افضل انبیاء البعده و زری غریزی فاضلی ذکر کرد که مستند
 توفیق اسلام یافتن در پی تعلیم شریع اسلام افتاد و درین اخصی زبیده با بر غر و گفت اسلام علی من
 دار و صاحب ترین بر همین یقینا طریقه نبویه الهیه است که در ایشان اتباع ایدال بیت است اهل البیت ادر
 بمافیه زینهار ترا متعصبان نواصب مگر اه نسا ز دنیا تا من شریع اسلام بر طوایف ترا تعلیم نماید
 بعد از آن با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت انما سیه بدترین فرق
 اسلام است زینهار این گمراهمان ترا گمراه نسا ز دنیا تا منبیب امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنیم آن حیدیه الاسلام
 در اشکال ماند و نداشت که کدام را اختیار کند تا چندی در مناخ بود هر یک بجانب خود می کشید
 آنرا این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برود بر ملا وقتیکه الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذہبین پیش
 ایشان بکن بین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اطهار عقیده خود در میان ایشان
 خالف و برسان ست پس سواد اعظم را تابع شود باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سنی پاکیزه
 گشت و تقارن این حکایت خواب محمد امین را رسولی بنما طر رسید که وجہ ترجیحی که فاضل از آن
 اعتماد نمود امری خطابی بلکه شعر است اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این شعر
 واقع میشد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسبب ادوات شالعه که عدم ناس بدست
 بودن آفرامی دانند و در استخوان آنها افتاده از و چنین است کلام در میان مذاهب حقه فیما
 بینهم کما لا یخفی بعد از آن بخاطر ایشان رسید که نطفه الهی مقتضی آنست که درین مسئله محتمل
 قاطعه بوده باشد که در آن حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبود هر که آنرا دریافت بحقیقت
 امر میدی شد و اگر نفس شیطان از آن باز داشت مالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که
 معذور نباشد بعد از آن در تعیین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان قلمی پیدا شد از فقیر حقی عند طلب
 کشف آن نمود گفتیم دین مسئله و در سراسر آن که موقوف علیه شریع باشد نطفه الهی مقتضی
 آن شمره است که از علوم حاصله مخروبه فی الصدق و در حجت قاطعه مغنوب فرموده هر چند در بعض
 افراد متعجب و ترتیب آن علوم مخروبه میسر نمی آید و در بعض افراد بواسطه نفوس یا الفتن میسر

بالغ استبلح حجت فاطمه می گردد و هر چند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق باین
 یقینیت شریعت عزاد کردن نماندن با حکام قرآن و چنگ زدن بفرمان رحمت مهاد علیه
 در علی آرد و اصحاب افضل الصلوات اول چیزیست که عقل آنرا بر خودش واجب میگرداند
 که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام الهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل
 و جواز باید نمود زیرا که کلام او شخصیست که تصدیق کرده است بتکلیف الله تعالی عباد خود را
 با حکام و قصاص و مجازات معصوم ساخته چنانکه ذکر کردیم و چیزیست که ما آنرا بگوش خود
 از خبر صادق شنیده باشیم و در خارج چشم خود ندیده باشیم طبق علم آن شرح روایات ثقات
 نمی تواند بود و تا شایر خود لازم می گرداند که اخبار اهل عل از آنکه خود و قسم میباشند
 نقل لفظ صاحب ملت و آن چیست قسم می باشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن
 و غریب و ضعیف عقل حصری کن اخبار لفظی را درین اقسام - و عدم نقل بالمعنی و آن نیز
 چند قسم است باشد - اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزیست که این صاحب ملت است و آن
 اکثر و محکم است و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و کذب و غیر معتبر باشد و معتبر
 در حل عقد جمعی هستند که قایم باشد بخیط و تدوین شریعت و موصوف بوجع و اجتهاد و پیشوا
 جماعه از مترسین بلکه نه جمعی که آثار کوشش و حفظ و فهم و تدوین شریعت و تبحر در آن از ایشان
 دیده نه شد و مترسین آن ملت با ایشان متوجه نشدند پس قول این جمیع اقل و احمق است
 باینکه در حل و عقد تاثیر داشته باشد قسم دیگر خبریست که اختلاف فرق ملت در آن واقع شد
 بر دو قول یا سه قول و هر یک براس خود اوله در روایات تقریر میکرده باشند پس از آنکه از ملت
 متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان با او باشد و اعلی اخبار
 از صاحب ملت و حجت خدا تعالی بالزم مثل آن قایم است برین قاعده تخریج باید کرد
 که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقائد و غیر آن قطعیست و حجت بثل آن لازم در آن جملة
 اجماع اخبار و غیره است از موجب آن نتوان گزارشت و تا شایر عقل و شایر است که اختلاف

فرق اسلامی با یکدیگر باشد اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف فرق
 مذاهب با جمیع حاکمیت با یکدیگر و در استنباط از شرائع یا در تطبیق نمودن شرائع بعضی بعضی
 و عقل هر کسی را حکمی دیگر می دهند و علامت دیگر می شناسد و این حکم و علامت را از تشریع نمی کنند
 الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت تفصیل آنکه پیغامبران اولی الفهم و بیانیست حضرت زاده
 است الا برای آنکه امر خود بزبان ایشان شائع گرداند و ایشان هیچ وجه در امتثال امر
 الهی تقصیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شرائع کرده اند بطریق شهرت و شاعت نه بطریق
 اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن اعمال ادراک کرده اند اگر ادراک میکردند پیغامبران متنبه
 می شدند و ایشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شایع بسیار چیزها
 متعلق بالشرع بهیچ وجه نرسانیده است یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شایع
 بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد و از نظر کردن در منصب رسان و قصد
 حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان مضمحل می گردید پس از اینجا لازم آمد که علامت اول را
 از جمله امت که صحابه و تابعین اند پیشوای خود باید ساخت و باید دانست قدری که تبلیغ آن مطلوب
 بود ایشان ادراک کرده اند و غلط حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات
 پیدا شدند که بهت ایشان اخذ نصوص شایع است از هر طریق معتقدی که باشد و از خدا تعالی
 شرع از هر صحابی و تابعی که بهت حفظ دین و ورع و روایات متسم شد و طبقه اولی را پیشوای
 خود ساختند و ایشان را فضل نهادند بر خود در معرفت شرائع ایشان حمله علم انداختند و اگر
 حاصل کلام ایشان آن باشد که شایع بسیار است از شرائع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا
 تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند
 بر بنطایار و این قبول نکردند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی از ان غافل
 بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شایع را نفهمیدند و آنرا می فهمیم ایشان نداشتند
 مذاهب در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی از متهم خندیدند یا جاهل قابل رد و تشنیه اند و غفلت

ایشان قابل بر انداختن است و اختلاف جمله که در تطبیق بعض نفوس یا بعض آن یا بسبب تشبیهات
از نفوس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم انشغال آن را نکند
اختلاف مقبول است و را حجت عقلی و قدی می گویند که شیعه از ذوات اهل سنت
از جمله دین و طاعت و حکم و در اختلافان شیعه با اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود
و اختلافی که در علماء اهل سنت حادث شده است حکم در آن معذور داشتن هر کس است و انشغال
را شبهه باصول و اقرب به نفوس صاحب شریعت و کبر است طبقه اولی و اینکه گفتیم که شیعه از
ذوات اند حجت آنست که مذاسب ایشان منی است بدانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در
هروقت امامی پیدا می شود که مفروض الطاعة و معصوم و موحی الیه می باشد بروی ایمان فرض است و در
زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم هیچکس مفروض الطاعة غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس
ایشان اعدا حقیقه کردند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس از ذوات باشد
و هر کس که شیعه می گویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی یسیر همه بر خلاف حق بودند و روایت هیچکس
معتبر نیست و اندک روایت آمده خود را این علامت ذوات است و دیگر اتباع خود قرآن و حدیث
را مشروط می گردانند بآنکه آنکه ایشان بآن دلائل کرده باشند و این علامت ذوات است
و دیگر شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنهایت تنگ داشته اند که هیچکس هدایت
ایشان مستدعی نشده - گر آنکه از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند
پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه هدایت نمود و مثال
از یک زوایه چشم بزاویه دیگر را هدایت نتوان گفت بچنانکه هذا به حقان خطیب
و همچنین معتزله از ذوات اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در باب یاسه اعتقاد آنست
که جز طبقه اول را قبول نکنند یا بنا دیلات بعیده اند ظاهراً هر صوفی نمایند و همچنین بنیاطی
از یسوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف بشرایع را سهل گرفته اند و بعضی نفوس را بر بنیاط
فاسده و خود حمل نموده اند و هر گویند که مقدمه اعلی علم اتحاد است و تکلیف شریع بر او متکسر است

از ذوات اند بلا شبهه زیرا که اگر کسی دل خود را از عقاید ایشان جدا ساخته مخصوص صاحب شریعت
را و اخبار طبقه اولی را تا مل نماید هیچ جایزین مقصد بوسی استشمام نکند سبحانک یا سبحان عظیم
و همچنین زیدیه از ذوات اند که قابل اند بوجوب اطلاع و وجوب بذل و صرفت عالم
فاطمی که نسبت خرفند کند زیرا که بے شبهه قول محدث است و محال می نماید که شیخ بوجوب نسبت
این جماعه فرماید و تا دامن قیامت دولت هیچکس ازین جماعه مستقر نشود سبحانک یا سبحان عظیم
و علمای حدیث که جامع اند هم خود را بر تتبع احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم از هر طریق مقتضای
که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه بالاصالة بلکه براسه آن که این اخبار شرح
و تفاسیل کلام آنحضرت باشد و لهذا باراسی خاصه طبقه اولی در باب ملک و غیر آن که مقتضای
بشریت جوشیده و ایشان در آن ارا بر یکم ضرورت اختلاف امر بجه مختلف شده اند متوجه گشته
اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیز را با شریعت چه کار این علمای هر چند نظام
با یکدیگر اختلاف داشته باشند و در فرع آن خلاف کلا خلاف است و آن خلاف در نموده خلاف است و در
حقیقت باتفاق این جماعه بے شبهه از جمله ملت اند احسن الله تعالی البیوم و کثرهم و نصیرهم و
خذل اعدائهم و آینه گفتیم از هر طریق مقتضای که باشد روایت می کنند کلامیست مجمل و تفسیرش نیست
که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه باتفاق موافق و مخالف عقل تمام مضبوط و افرو حفظ عظیم داشت الا
استقیم خلافت از ایشان چگونه منتظم میشد و در روایت حدیث اتهام عظیم داشت و بر منته تفسیر آن
می کرد و هیچ کس از جماعه ای که در خطب او حاضر می شدند انکار نمی نمود بر خلاف آراء خاصه او که در آن
لم و لاسلم در آن آراء متسع بود که لا ینفی بعد از ان جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و تا طبقات بعدین
محموظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریق دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی و جماعتی
موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و مضبوط و افرو داشت چنانکه درین امور پیش خاص عام
شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر می فرمود و از هیچ احدی قبح
در آن اخبار بطور نه پوست بر خلاف حال آراء خاصه او که در وارد گیر لم و لاسلم افتاده بود و کلاما

جماعه حفظ آن اخبار بودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی
 را مشایخ بعضی یافتیم و اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته شد اللهم الا اختلافنا سیر که از خود
 تعدد روایات است که لا تخفی و یحیی بن حمید الدین بن عباس و عبد الدین عامر و عبد الله بن سعید و حضرت
 عائشه و ابو هریر و ابو موسی و حماد بن عمار و ابن عمر و ابن العاص و الشیخ ابو سعید و جابر و یحیی بن یزید
 سائر اصحابیه آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت علی السلام و علم از ایشان
 ظاهر شد و اخبار بعضی را با بعضی مطبوع یافتیم الا اختلاف سیر پس جمعی که این اخبار را مشتمل انداز
 جمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست که این قسم تفرقه براسست است که در اینجا
 فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب است که در جمعی از وجه تنوعی و اجتماع
 حمایت را از نواب ایشانند و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد و پروه از
 روی کار برداشت شود این است بلکه خدا تعالی تکلیف را بر آن داور ساخته است و در دادن
 ایشان اصل را بر کوفه نموده بر وجه اجمال هر چند تفصیل آن دفتر می طلبد و الحمد لله اولاد آخر
 و خاندان باطن کسوت سیر و حکم بجواب عرض داشت حضرت شاه ابوسعید بن سید محمد نیا
 بن سید محمد آیه الدین سید اسادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رسته الله علیه جمیع
 کلمات و نجابت آب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر
 ولی الله حق عسفه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة نامه شکیلی شامه شامیر
 در بیان سیر الله تعالی شده بود که حقیقت و هدایت که با سبب از روی حقایق موجودات و صفات
 آن صادر می شود مشهود می گردد الحمد لله این کشف حقیقی است در نفس الامر هر که کشف او برتر
 فوقانی میرسد محض اسباب می بیند باز چون تحقیقی که جامع احکام حدوث و قدم است و نام آن
 حقیقت بعرف نامذلی کل است فرد می آید اراده متجده می بیند هر دو شهودی است از جهت تصور
 نفس ناطقه همه را در نموده واحدی می بیند دیگر از جمیع دشمنی جواری که از دار الحرب میگیرند و بشری
 شرع تفسیر می شود و خال نموده بودند قصه مختصر در نفوس جایز نیست چون در هر جا به حقوق تمام

شکر موجود است بسبب تقسیم هر یک از حق دیگری ممتاز می گردد اما پیش قاضی اسلام و فکیکه می
 دعوی نکرده است نسخ هیچ نمیشود بسبب عدم دعوی مدعی زاده این نتوان گفت و اسلام است
 هر آینه انصوب احوال ظاهر و باطن خود نوشته باشند که خاطر گران جانب ایشان همانند
 مکتوب چهار و هجتم نیز بحاج عرض داشت شاه ابو سعید رحم علیه است که محض این و معارف نگاه
 سلمه الله تعالی نوشته بود و بزرگ اولاد مشهود میشود که ذات مبدأ اثر ندارد و مانند آتش که اثر
 او منور است فرق آنقدر که ذات مبدا صفات کامله غیر متناهی دارد و لهذا بسبب ظهور مراتب غیر
 متناهی می تواند بود و آتش همه یک اثر دارد که ضرورت سیادت مآبا حاصل این مشهود و ظهور
 استخوانات وجودیه است در نظام امکانیه و اطلاعات بر عدم متناهی آن استخوانات جمیع صوفیه
 چه قابل بوحده وجود و چه قابل بوحده مشهود همه بر آن متفق اند باز نوشته اند که مشهود می شود که
 وجود واحد است و قوالب مختلف و بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پیدا شد ضرورت مصلح و قضا
 یک طریقت چون آنجا قوالب مختلف است اگر آئینه ما شیخ و سهروردی باشند و گویای مختلف میا
 شود سیادت مآبا این معرفت بوحده وجود سیکش باز نوشته دو چیز مشهود می شود و آنست
 که نور و قیقت و صفات در زید و فرس و حجر و غیره مشهود می شود و در آن میان بنظر حق
 ذات هم مشهود می گردد و سیادت مآبا آن نیز از شعبه های واحده وجود است که حقیقت وجود در
 رنگهای مختلف که ظل قابلیات ذات وجود است در همه مشهود و ظاهراً است سیادت مآبا آنجه
 بر لوح ضمیر ایشان مشهود شده همه موافق مکاشفات صوفیه محققین است عظمی القی شده و این
 لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر لطیفه خفیه چنین مکاشفات پیش خوانده اند و یاد
 داشته باشند شکر گفت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید هر بد باید داشت سیر این لطافت
 بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که بجز دستنطاق تمام شود طول و عرضی دارد و با
 بنظر جمیع دین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن
 آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا بر شریعت بر معارفه خلوت یا محض است

و چون مراتب و جویبه و مراتب امکانیه متناهی نشوند و بجز بقدر و غرور دیگر مقهوریت و ذل نصف شد
 احکام تشریف است آمد و السلام مکتوب یا سر و قلم نیز بجواب عرض داشت شاه ابوسعید
 حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله
 عفی عنه عودت و بازگشت به ایام مطالع نماید الحمد لله علی العافیة مدتی گذشته که احوالم خیر است و آن غرض از
 نشنیده بودم الحمد لله که نامه نامی ایشان رسید موجب تسکین خاطر فائز گشت سبب و را اجمال و عالم را
 تفصیل فرستاده بود و از مشاهده این صورت الش مسرور و از انتشار آن تفرقه و خزن میخیزد این
 موافق قاعده است را اینکه سلف رفته اند همین راه است هیچ تردید بخاطر راه ندهند باقی ماندن
 آن موقوف بر استعدادت و بر سر شدن پیمانه این لطیفه خضیه تا آنکه پیمانه خود پُر نشود و ترقی
 نمی شود مکتوب یا سر و قلم نیز بجواب عرض داشت شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه
 سیادت و نقابت دستگاه غریز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از
 سلام مطالع نماید الحمد لله علی العافیة و عافیت آن غریز القدر با اطفال رسول نامه تسکین
 شد و احوال باطنه مطالع کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خضیه است آنکه جملاً اشیاء را در
 منبر می بیند و میدرد و تفصیلاً در شب یا همان کیفیت است که موجدین بدین حق در خلق و دیدن خلق
 در حق تبیین کرده اند مبارک باشد خدا تعالی الوار قنوج فرید گرداند فقیر بحسب جمعیت ظاهر و باطن
 ایشان در برابر صحت مزاج و کثایش رزق و اعی است خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید
 مکتوب یا سر و قلم نیز بجواب عرض داشت شاه ابوسعید - سیادت و نقابت مرتب خلاصه
 و دو مان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالع
 نماید الحمد لله علی العافیة مکتوب بحسب اسلوب مضمون معارف متخصه بلطیفه خضیه سبب خاطر را مسرور
 و متبجح گردانید آنچه نوشته بودند بر قاعده است تردید را جای ندهند نوشته بودند که رجوع
 کل بجانب پیدا میشود و میشود پس تطبیق غلو و اهل نادر در نادر و حضور اهل بهشت در بهشت
 این تکلیف چه صورت بند صاحب من این رجوع کل که عارف را میشود و دیگر در رجوع در

زمان آینه نیست بلکه بالفعل است باعتبار ذات خود حکیم میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار ذات او این
که نیست و باعتبار وجود نیست که هست و عارف میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار تحقق خود یا مبدء
دو نوع ارتباط واقع است یکی آنکه از مبدء برآید و دیگر آنکه مبدء را بازگشت بالفعل او را باعتبار مبدء
هر دو حیثیت ثابت است چنانکه ده را با یک دور بطور واقع است یکی شکر کنی را چنانکه با گردش
و ادم و گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یک گشت از عشرت احوال همین قدر باید فیه ثانی احوال
مبدء و مرجع بود و دیگر و تسبیح خواهد شد و اسلام مکتوب میبرد و چشم نیز بجاوب عرض داشت شاه
ابوسعید رحمه الله بسم الله الرحمن الرحيم حقان و معارف آگاه سیادت و حجاب و سنگاه سالک لاکا
سیر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله حق سبحان الله بعد سلام محبت الترام مطالعه نماید
الحمد لله رب العالمین علی عافیه الطریق نامنه شکنین شماسه تضمن بعض شایان متعلقه بلطفه
خصیه و انقی رسیده در برابر آن شکر آبی بجا آورده شد این راه که میر و د جهان حرا و مستقیم است که
اکابر اهل فال رفته اند و بیخ و غده خاطر ایشان را مشوش نسا زد و در حالت اولی مغفرت و نصیحت
مبدء و لازمی از لوازم ذات او بمنزله منوره به نسبت آفتاب که بر تنگای مختلفه برآورده و ناسا
ذات مبدء را بغیر ملاحظه صفات و دیدن که در مظاہر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب
به بلطفه خصیه می کند اما حالت ثانی به بلند ترست از حالت اولی بعد از آن دیدن که از میان ایشان خود
میل می کند بجانب مبدء و آغاشل حجاب و آفتاب شلاشی شده پیش این فقیر احوال بایش است از
حجرت بهت بالجملة آنچه خدا تعالی عطا کرده است مغفرت عظیمه بر آن از جهان و دل شکر گشت و تسبیح
عرضه با شش بند و آنچه از نور محمد علی صاحب الصلوات و التسلیات دیده اند بایش است از نسبت او به
سابق آن رفس این نسبت داشتند الحمد لله که حاصل شد براس خفقان خواندن یا حمید میشت
خواهد بود و خواه متفرق در اوقات صلوة خمس و خواه یک جا تبار بار در باب و جبهه حاش و اسودگی
ایشان است که نباشند هر چه میگذرد همه حکمت حق است و نفعیت نسبت شما هر چند با نفع و جبهه نصیحت
از علوم نباشد زن بعد روشن خواهد شد و اسلام فقیر یاد او و والده ایشان سلام میرساند و تسبیح و دعا می

هستند که دعای مؤمن براس برادر غائب مستجاب است. مکتوب نور و حکم نیز بحاج عرفه شد
 سیادت و نقابت پناه حقائق و معارف آگاه سلالة الاکابر میر سید ابوسعید سلیمان الله تعالی از فقیر
 ولی الله عفی عنہ و سلام محبت الیام مطالع نمایند الحمد لله علی العاقبة و الصیول بن فضلہ ان یدیم
 العاقبة لنا و لکم بعد اخفا کتب اربعه کریمه متضمن بعض معارف و بعض اسوله ضروری رسید چون شعر
 بعاقبتہ و سلامت ایشان بود همه اولاد و اتباع موجب کمال سرور و باعث حمد الهی شد نوشته بودند
 که ذات مقدس خالی از هیچ قیود و مشهور می شود گفت کنز اخفیا اشاره باوست بعد از ان انوار صفات
 که مبدأ افعال است بنظری آید فاحصیت ان اعرف رمز می است آن بعد از ان تاثیر آن صفات
 در خارج بحیثیت آن صفات مری می گردد و خلقت الخلق تلخیص است بآن این همه معارف حقه است
 شکر و تبارک و تعالی بر آن بایکد و آنچه طلب جواب آن نموده است که بقضای اظهار غلبه قدرت
 ربوبیت است که مثل امواج دریا اعدام و ایجاد همیشه باشد و تطویل صفات بوجود نیامد و درین صفت
 جلوه و ثبت و ابراهیمه می کند و تطبیق آن به سمری دیگر تاویل بعید صاحب بن این سخن را بنیادین و
 دریا بنده مصطفی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در هر شے واقع شود قدرت الهیه
 واسع است عالمی را بیرون از جهات و محدود ایجاد می کند و اعدام می نماید اگر بهشت و دوزخ معدوم
 چه باک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم می شود آنست که در بهشت و دوزخ ایجاد و اعدام است بهشتی یک
 دوره می خورد و میوه دیگر بجای او پیدا میشود و دوزخی پوست و گوشت او سوخته می گردد و دیگر از تبدیل
 میکنند کما لصفحت جلوه هم بدل انما هم جلوه افی روح شخص در بهشت در یک صورت درمی آید
 باز شکل دیگر نمیناید باز باید دانست که تجد و اشغال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی
 نمی طلبند چنانچه یک معنی کل تا و ماه باقیست و به یک معنی هیچ کل تا یک روز نمی ماند همچنان
 این ایجاد و تشریف است شخص در جمیع احوال باقیست و مثل در حال موجود و معدوم می شود و با جمله
 باین نیکر خاطر خود را خوش ننگه همان شهود خود را حکم گیرند و السلام

مكتوب مدني

مكتوب يستقيم وتحقيق وحدت وجود وشهود وجمع بين القولين بسم الله الرحمن الرحيم
 من العبد الضعيف احمد المدعو بولي الله بن عبد الرحيم دلهي عفا الله عنه في سنة ١٢٠٠ هـ
 ويرى اني افندي اسمعيل بن عبد الله الرومي ثم المدني اوصلي الله تعالى الي يا برجوه وتيناه
 انا بعد فاني احمد اليكم الله الذي لا اله الا هو اوصلي واسلم على نبيه المصطفى وآله واصحابه اجمعين
 قد وصل الي كتابكم الذي سالتوني فيه عن وحدة الوجود على ما ذكره الشيخ الاكبر واتباعه عن
 وحدة الشهود على ما ذكره الشيخ المجتهد وعل يمكن التطبيق بينهما رضي الله تعالى عن الجميع وافاضهم
 فاعلموا خواني رحمة الله ان لكل زمان ولكل قرن علما اصابهم في تقاسيم رحمة الله عز وجل ان
 ما ملتهم حال افاضل هذه الامة المرحومة حين لم تدون علوم الشرع ولا فنون الادب ولا اوتوا
 عنها كثير بحث وان لم ينزل الهام الحق يبرز في صدورهم علما بعد علم على حسب حكمتهم في كل دورة
 لم يخف عليكم هذا المعنى وان تسبها في هذه الدورة من تقاسيم رحمة الله ان يتجلى في صدوركم
 علوم علماء هذه الامة معقولها ومنقولها ومكتوفها وينطبق بعضها على بعض فيصنع الخلاف بينها وبين
 كل قول في مقرة فهذا الاصل منسحب على فنون العلم من الفقه والكلام والتصوف وغير ما سجد الله في
 توفيقه واعلموا ان معرفة الحق على اقله انخفض عليه السلام كجبري لا مبدع ولا مهتدي له وان التكليف
 بها كالا برة المغمومة فيه لم تنقش من البحر شيئا او كالعصا فيترشرب منه طاحتها ثم تنفصل
 احد لا يتغير الا عن كمال دون كمال ولا يصف الا بالاجالا دون جلاله وعلى نفس وانفسه
 يعني الزمان وفيه ما لم يوصف به وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فراق من عرف منطق
 باشارة كذا احد والموضع الذي اخبره جبل كل قل قيل في محله وصدق الجمع ومن بالاختلاف
 العبارات وتنوع الاشارات ولم يقدر على التخلوص منها الى خير الاختلافات بناك بقي في حيرة
 مثل ذلك كمثل اناس عيان الكنفوا الشجرة يمتدونها ويذوتونها فوحده بعضهم اوراقها

بعضهم اعضاؤها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم فعدوا تجدون فقال بعضهم ان اشجرة
 احكامهم من قال الاخر انما هي اعماد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الآخر
 في غاية الخشونة والصلابة وقال الاخر في غاية الحلاوة وقال الاخر في غاية المرارة وانقصوه
 وقال الاخر انها لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الاخر لا رائحة لها فلما اختلفت
 افاد يلمح جمل بعضهم كيدب بعضا وجعل بعضهم ييب بعضا فجار رجل آخر متميز منهم بالابصار وكان
 دونهم في كثير من الادمان التي يدح الناس بها بعضهم لبعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال
 السمع والذوق والمس فقال كلامكم جميعكم صحيح في الابل على خطاها باعتبار الصغر ثم انه ارجح كل قول
 الى مرجحه وبين لكل اشارة سقطا يسقط عليه ثم ان العارفين الباطنيين بين العلم الظاهر والباطن
 قد يكون كشفهم صحيحا ويخطئ بعضهم بعض الخطا في توجيه كلام القدماء وتعيين مرادهم وهذا الخطا لا يقع
 في صغرهم بالبد ولا يضر كما اتم فان توجيه الكلام وتعيين محله خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد
 والنجوى الذين يشاركون فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحدة الشهود
 مستعملان تطلقان في موضعين فتارة تستعملان في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال
 هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود ومعنى وحدة الوجود مبنيا على
 ستراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي تعني العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز
 التي معرفة النجوى والتميز مبنية عليها واشهر والعقل فخران عنها مبنيان لما اتم بيان وادنى
 من هذا مقام يحمل فيه البعض السالكين حتى يخلصوا الى الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود والجمع
 بين احكام الجمع والتفرقة فبعض السالكين الاشياء واحدة بوجوه كثيرة لوجوه كثيرة
 وفيه المقام اتم وادنى من الاول وهذا المصطلح اخذ به عن بعض ارباب الشيخ آدم النبوي
 قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء على ما هي عليه فطروا في وجه ارتباط
 الحديث بالتقديم فيقع عند قوم ان العالم اعراس مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة
 الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متوارفات على التجميع والطبيعة اشبهية باقضية في جميع

الحالات لكن الشئ لا يسمى باسم التماثل الا بتلك الصور المتوارة عليه بل تلك الصور في الحقيقة
 هي التماثل لكن لا وجود لها الا بقدر ضمنية هي الشئ وقع هذا خرين ان العالم مكنوس الاسباب
 والصفات اظفيت في مرابا الاعدام المقابلة لتلك الاسباب والصفات كما ان القدرة تقابلها
 مدغم وهد العجز فلما انعكس صور القدرة في مرآة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى هذا لا يابس
 سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالمدبب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة
 الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيحان جميعا لكن القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى
 لم يقبل به الشيخ العربي سهو بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل
 هذا القول بعد التمهيد والتخلص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان
 المحقق الامكانية اضعفت والنقص والحقيقة الوجودية اتمم دافى بحيث يمكن ان يقال للحقائق
 الامكانية انها اعدام ظهر فيها صور الموجودات والاخفاء ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي لم
 عنه يحتاج الى تفصيل فاستمعوا لما شئ عليكم باذان داعية اعلموا ان الحكم الله ان اول ما فهمه المسلم
 ينقص اليه من نصوص الكتاب والسنة بل تخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود في
 شئ سائر الجزئيات الا انه قديم موثر في العالم خالق لهم رافع الياهم وهذا العلم هو الذي سجد
 في صدره كل عاقل قبل ان يارس رياضة نفسانية او معين في المعقول وهو الذي كلف به
 الشرع الناس والشرع الاكبر لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرهم حسب البصيرة
 النوعية سواء كان ذلك الشئ المكلف به فلما او عملا ولم يتبع الشرع عليهم الا بما بهدري السمع
 ففطرتم وهو مستكن فهم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة وشارة
 صادقة مرجها تجلي من تجليات الحق عز وجل قديم برز في قلب النفس الرضائي قبل ان يتحقق الزمان
 وسبحي حديث المحدث وذلك لان النفوس البشرية لما اخذت باليه مثل اخذ اب الحديس
 المتناطيس ميل اليه مثل النار الى جهة النفوق وميل الارض الى جهة التحت واصبح في قلب

بعضهم قد صرحت بقضاطيسها فقلوبها به سجدة كبايا اليك تيسل في نفسي الحق عز وجل
 او رسول الى هذا النبي بعد الموت بقار الله وجل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول ^{عليه} يتبع
 صدره عنده طاعة وجعل كل ما يجده عنه او تعلق قلبه عنده انما والى هذا المعنى اشار النبي صلى
 الله عليه وسلم حيث قال شردون ركبهم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رؤيته
 فان استطيعتم ان لا تعلبوا على صلاة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فانعلوا وهذا النبي هو خير
 الخيرة كما اشهرنا عليه وهذا النبي هو الذي ينطبق عليه الاسماء الالهية التسعة والتسعون
 وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان ربنا قيل ان خلق خلقه فقال كان
 في عمار ما فوقه هو هو الذي اشهر عنه الصوفية بقولهم ان الوجود خطر في مطر من مظهر واجب
 له التاثير والافتقار والافعال والموت وقال الشيخ محي الدين ابن علي العربي ذوق الانبياء
 والارباب يدل على ان هناك ارادة متجدة انتهى فمن اثبت هذا النبي كما هو اصاب الفطرة
 التي فطر الله قلوب الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم برههم ومن لم يشبه
 اختلار الفطرة وبما بين الانبياء والاولياء في معرفتهم برههم وصار زندقا دهرنا وكذلك
 كل من انكر علما او دعه الحق في جذر فطرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذلك
 من العلوم ان الفطرية التي يكون منكره زندقا ان حقائق الاشياء ووجودات خاصة يدور بها
 خواصها كالنار يحرق والماء يطفئ والزنجبيل حار والكافور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم
 يقل بذلك قامت عليه الحجج من نفسه على نفسه وكذبة الدلائل من نفسه على نفسه ومنع
 من تهافت الاقوال والاراء وتجاوزنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام ان يمنع الله
 من طور الفطرة ونهى عن الخوض فيها سوى ذلك الا ان الصوفية عرفون النبي انما جرى على
 العقل وعلى الصورة الانسانية فلوان انما استعمل في ذلك عقايد فاس في ذلك عقله
 وحاس في ذلك باهو ان كان منها علة لكنهم يخوضون بطور ورام بطور العقل وباهم
 من البشر وباجلته فتدافعوا من بعد احكام هذا المصل الذي جعلوا عليه في علم آخر

وهذان الاشياء المعقولة والمحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي به تفارق هذه الاشياء
المحدوم فاما قد تصور الثالث فمثلما نفعل انه ليس بوجود وقد تصوروه ونفعل انه موجود
الابدين المقصور الثاني يفارق المقصور الاول والذي به تفارقه هو الوجود وهو الذي يكون
مصدر القابلية والفاعلية في هذه الاشياء وبما تارة في الماهيات وهي الخصوصيات الزائدة
على الوجود والامور التي بها يسمى الفرس والاسنان والجماد والبغير بهذه الاسماء والتي بها
في انفسها لكل منها من الاحكام والامور تختلف في حقيقة هذا الوجود وكيفية انفسها فثقل
الوجود امر انشراعى يتصف به الماهيات والجاعل لم يجعل الماهية ماهية ولا الوجود وجودا
لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود
فيه باعتبار ذكره في بحث الوجود الحقيقي فاما ذكره لا محالة امر انشراعى اسميه بالوجود
ونصف به الماهيات والانصاف به انشراعى اما جعل الجاعل جعل الماهية واصدرها من نفسه
ولجاء اصداها بنظر الناظر ون الى بعض احوالها من ظهور الفاعلية والقابلية ونحو ذلك فاقسم
في عدد وريم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه خطأ
باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فاما ذكره قطعاً امور استمارة في الخارج تسميها بالاسماء المختلفة
ولا جرم انها اثر الجاعل الحق ان هناك وجودات خاصة تسميها بالماهيات مخفية بين
وجودين آخرين اهدم الوجود الواحد في المبسط على هياكل الموجودات وهو متقدم على الوجودات
الخاصة والوجودات الخاصة منهلات وخصيات لبعض عمومها حاسلة من ارتباط معلوم الوجود
مجهول الكيفية مبنية بين الماهيات التي هي تسميها هذا الوجود المبسط ومنوره وعلية
انها الوجود المنتزع من ملاحظه الوجودات الخاصة اجمالاً فكل واحد من هذين العالمين
اصواب الحق واخطا في الاكتفاء بالاشقي غليلاً ولا نطفي غليلاً وقالت الصوفية القائل
بوحدة الوجود الذي يكون في الخلق ويترتب عليه الآثار الخارجية لا يتجلى به ان يكون
في حصوله في الخارج وفي ترتب الآثار الخارجية عليه محتجاً الى ضم صميمه ولا يكون محتجاً

الى قسم ضمنية فالاول هو الممكن الشأى هو الواجب وقد ادر كنا بذوقنا ان هذه الضمنية هو الوجود
 المنبسط على سائر الموجودات وبوثنى قائم بذاته مقوم بغيره وليس شعبنا في نفسه مخففا بغير
 من الآثار العلوية عند الناس لكن له تنزلات علما وعينا فذلك التنزلات صار شعبنا
 مخففا بالآلة خاصة واول مراتب تنزله بتجليه بنفسه بشان كل لا يخرج عنه شان البتة ثم تنزله
 الى اساميل تلك الشان الكفى في اسمهم ودون العين ثم تنزله في تلك التفاصيل في العين
 كما كان في العلم خالق الممكنات عندهم هي صور تلك الذات المتكثرة بتجليس الشيون و
 الاعتبار فانما علم نفسه متلبا بهذا الشان كان ذلك حقيقة الممكن واذا علم نفسه متلبا
 بذلك الشان كان حقيقة الممكن آخر وجودات الممكنات هي ظهور الوجود في تلك التفاصيل فاذا
 اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة خاصة مجهولة الكيفية معلومة
 الانية بذلك الوجود فصار رتبة الوجود انما مخففة بتلك الحقيقة واقضى الوجود اياها بواسطة
 تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتعين وتظهر في مظهر خاص بمعنى ان ظهور
 قيمته وتعيينه واقضار نوع من الآثار دون غيرها ومظهر الشيء وصورة المحل التي تعين بها
 وتليس باحكامها وآثارها اقول هذا القول صحيح عقلا وكشفا فانك اذا قلت ان التحقق في مظهر
 القول ليس الجسم فهو القاتل والمقتول وهو آلة القتل وهو الركب وهو المركوب وهو السرج
 وهو السمين وهو الرمح وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو المارم وهو المبروم وهو الصا
 وهو المصنوع عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص
 واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقرارنا بالجسم كما كانت معدومة ولم يدر
 منها آثارا واذا انقسم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارا والجسم محل تلك الكيفيات
 والحال لنا استعداد تلك المخالف في العقل والتقدير قبل الوجود الخارجي ثم تكون تلك الآثار
 عند الوجود الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعدام مخففة ان لاحظنا اليها مع قطع النظر عن الجسم
 لم يكن لها حقيقة وكانت مجهولة وان لاحظنا بعين ضمنية وهي الجسم كانت موجودة فاذا

سائر الجسمين بقاؤه ورحا أخرى فقد انضى به الأسباب اعنى النجار والحداد والخشب والحداد
والنار والكبر والمقن والعدوم والفساد وغيرها الى ان حدثت من المعدوم الموهوم الذي هو
والمرح ومن الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الالينية بجمولة الكيفية بها القصف ذلك
المعدوم بالوجود ومعنى وجود سيف والمرح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح اشتقاق
الاسم من الوجود وكان الجسم عاما محتملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا وليس باحكام السيفية
من القطع وغيره فقد عين تعيين خاص فبرز في بعض صور المحتملة فيقال عند ذلك ظهر في مظهر خاص
هو سيف كان ذلك كلمة كما ما صحح لا يمكن من انكاره فاقبل اللهم الاسماء ذات لفظية ترجع الى
الوضع العرفي لا خبره بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالوجود اولي بهذا ثم الوجود وسفاه
بالقصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة اشتراعية فليبحث عن هذه الصفة الانتزاعية من الوجود
منشأ اشتراعي في الخارج اوهي بمنزلة اتياب الاغوال لا اشتها ان بدنية العقل يحكم
بالاول يمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا حكم الوجود كان هو حكم الوجود الحقيقي الذي هو منشأ
الانتزاع بالاول واعلم ان الثبوت قبل الوجود حكم من معدوم هو ثابت متعين مخصوص باحكامه
واثاره فان الحجاب اذا تعطل مراتب الاعداد فانه يثبت في ذلك على قانون طبيعة ثابتة في نفسها
يعلم ذلك بدنية فلواراد ان يجعل الفرج فردا والفرد زوجا لم يكن له ذلك ولواراد ان يقدم شيئا
من مرتبة اولي من لم يستطع وهذا هو الثبوت الذي نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارج للوجود
وغير الوجود الذي ان اراد به التحقق الذي يحصل له تعقل فاقبل وان اراد به غير ذلك فيجزم بالوجود
يكون هو كما ذكرنا مراتب الاعداد فكذا لك في احكام كل فرع فليس فاما العلم لاجل ان نحمله
ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان كيفها كذا وكذا او سدره ان وجدت فان وقيها كذا
وكذا انفسا ثبتنا لكل فرع احكاما خاصة به لازمة وجد في الخارج اولا كما ان الملازمة في قولنا
لو لم يار الله لم يخلق الخلق صحيحة وان لم يتحقق هذه الصورة فظاهر فهذا لا يسلط وهذه الملازمة
واقع في نفس الامر قبل الوجود الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت النسبة بالوجود

ثابته وكذلك مخرجاته من حيث انقطع بانقطاع الاختراع وليس له امام قتيدي به العقل
 في تصويده ذلك ليس لما ثبت وبالحجة فالوجود الخارجي انما يلحق الاله ان ثبت فيجعله موجودا
 ولنبحث عن هذا الثبوت وعن هذا الوجود اى شئ يتبعها فالذى وقع عندنا ان الوجود متبعه
 مصدره الموجود امسب على سياتى الموجودات او النفس الرحاني او النفس الكلية اياها شئت فقل
 عبارتنا شتى وحسبك واحد كل الى ذاك الجمال شئيه وهو صادر من الذات الالهية
 وان الثبوت متبعه اقتضانا الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجي وهو الذى تسميه
 الصوفية بالنزل العلى لا يريدون بالعلم تمام صور الاشياء لكنهم يريدون صدور الاشياء منه
 مرة واحدة في المرتبة العقلية قائمة باوجاب لانفسها ولبنين ذلك بمثال اذا وضعت
 الخاتم على الشمعة انتش في الحروف المكتوبة في الخاتم فالحروف الظاهرة في السمعة انما
 كانت لعل فاعلة وهو الخاتم وعلته قالبة وهى الشمعة وانما وجدت عند اجتماعها وانطباق احدها
 على الاخر لكن الخاتم استعدا وقام به منذ كان الخاتم انه لا ينطبق عليه شئ سواه كان شمعا
 او طينا فان شئ منه على ذلك شئ صورة الحروف فكل ما وجد عند الانطباق كان ثابتا قبله في
 نفس الامر قائما بالخاتم فذلك كل ما وجد حينما من الزمان فانه كان قائما بالذات الالهية من
 حيث الثبوت ومن حيث انه كمال للواجب ومتقضاه وهذا هو الذى تسميه الصوفية بالفيض
 الاقدس والحكماء بالعقل والحق ان العقل مستوعب لجميع الوجودات الخاصة الا ان الحكماء لم ينظروا
 الى الوجود الا فلاك وليس هناك الا الاربعة اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس
 الكلية الصادرة منه الفيا بشرط العقل بواسطة واليولى الصادرة منه بشرط النفس الكلية
 كما قال مولينا عبد الرحمن الجامى في بعض كلامه ذات مع الصادر الاول علة تامة ان موجود
 كدر مرتبة ثمانية ظاهري شؤد وحينئذ ذات مع صادر اول وثانى علة تامة امرى ثالث است
 انتهى وكما يشهد بالحس ويدرك بالعقل فانه حاصل من الفلاح الحاصل من اليولى نفس
 فمن ذلك ما قريب من النفس قد ظهر فيه احكام السيولى اكثر وليس اليولى الا تشخص فلما جاز

صدور هذا الاشياء وقت عليها ببرز الوجود على سبب الاستعدادات الثابتة من قبل القائمة
 بالذات الالهيّة فعبّر عن هذا المعنى بقولهم وان ظهر الوجود فحكم ظرا بطن الوجود وانه وقعت
 بين ظاهر الوجود وباطنه نسبة معلومة الالهيّة فعبّارة الكيفية وقالوا الاحيان ما شئت زائجه
 الوجود ويريدون ان الذي يصدر منه الاراء هو الوجود فقط لكنه ظهر على قانون باطن الوجود فصار
 القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وكشفا وقد عام حوله جميع الطوائف عن اهل العقل فمن قال بان
 الذات متحدة في الذاتيّة مختلفة في الاوصاف انما اراد بهذا المعنى ومن قال بان العالم متعين في
 السبيل الادلي والصورة العامة الجسميّة لم يبعد من هذه القاعدة كل البعد وقد اخرجت بعدا
 هذه القاعدة من حيث يدري او لا يدري وقد اشرنا سابقا الى القول بان وجود شئ من
 حقيقة لا ليعاوم هذه المسئلة وكذلك القول بان الوجود صفة انتزعية لا ليعاومها ولكل قول
 محتمل ينطبق عليه بقى منها مسئلة مشككة قد صعبت على الفقه القائلة بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود
 عين الذات الواجبة او صادرة منها بطريق الابداع ولا بد من تحريم محل النزع لان كلام القوم
 من الطرفين لا يخرج من التسامح والتجوز فيحاط القولان فاقول لا شبهة ان حال الانسان
 بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشرط لا وبشرط اشئ ولا بشرط اشئ غير حاله بالنسبة
 الى اخره فانما لا نشك ان الحال الادلي فيها الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية والحال الادلي
 لا يخرج عن كونه كليا والحال الثاني يخرج عن ذلك فاذا استقر امرنا بتعدد اشئ في
 مظاهره وتعيينه في بعض محتملاته وجدنا على منعتين احدهما المنزلة التي يعبر عنها بالوجود
 والابداع والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعين الاعتباري وبعد هذا القول اختلف اقوالهم
 في الوجود المنبسط على مياكل الموجات فقال الشيخ صدر الدين القنوي في اهل كتاب مفتاح الغيب
 انه صاد من الذات الالهيّة وقال مولانا عبد الرحمن الجامي بان الفرق بين الذات الالهيّة و
 المصادر الاول اعتباري هي شمره للمعاني بعد ايراد سؤال وجواب في هذا المعنى تحقيقا
 كفضيل جان ذات مفيض است اما باعتبار نسبت عموم وانباطرها فيمكن ان يكون نسبت

از امور اعتباریهست پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریه باشد و فی نفسها از امور حقیقی
 استی - و الحق عندی هو المذهب الاول کیف و تمایز الوجودات الخاصة فی الاحکام و ثبوتها فی
 نفسها من اهل البیدینات فالتمیز الذي يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية لا
 نحالة و ان كان اسم التتميز التبعين شمله و الاحتمال بين الافراد و بین نوعها الا الفرق الاول
 المنقطع بانقطاع الاعتبار و كذلك بين كل خاص عام الى ان يرتقى الامر الى الذات الالهيّة
 لا يقال الصوفية يلتزمون ان تحت ايق الامكانية اعتبارات و اضافات لاحقة بالوجود و انما
 نقول الصوفية يقولون بان النارجية البار و بها غير الوارد ان الانسان غير الفرس و ان كان الوجود
 يشتملها كلها فلا جرم انهم ارادوا بالاعتبارات و الاضافات معنی لا یرحم هذه التغاير الذي يكون
 منشار الاختلاف الاحکام و هذا المعنی هو الذي الكثرة حقيقة و الوحدة اعتبارية اذ لا المعنی حقيقة
 الكثرة التامیز الاحکام و اختلاف الامار و تغاير تحت ايق التي هي الوجودات الخاصة باختلافها
 فی من الوجود و عدم رجوعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على هياكل الوجودات كلا نقول لهم هذا
 اثبات للتميز و الظهور لا اثبات بمنزلة دون منزلة من منزلة التتميز الصوفية حيث قالوا
 العالم عن الحق ارادوا ان الوجودات الخاصة الجامعة ماملة من تمیز الوجودات مراتب شتى بل
 ارادوا افادة معنى التتميز و اظهروا فلما ان العقول يقول زيد و عمرو و احد يعني به التماثل فی النوع
 لا الاتحاد من كل وجه و يقول الانسان و الفرس و احد يعني الاشتراك فی الحيوانية و يقول الشجاع
 و الاسد و احد يعني المشابهة فی الشجاعة فكذا تلك الصوفية يقولون العالم عن الحق يعني بعينية
 كله فی الوجود المنبسط و قیام الوجود بالحق الاول اتجهه لانفی التماثل بالكلية قال فاعلمهم
 به مرتبه از وجود حكمه دارد و اگر حفظ مراتب نحی زید بقی و حيث قالوا بالتتميز ارادوا ان
 یعم المنزلة التین لا يقال يجب انك اثبت الحق الاول و السادس منه فلا بد ان الوجود و تحقق شملها
 اذ لا یصح ان يقال انه لهذا انه ليس بوجود و لا لذلك انه غیر موجود و اذا كان الوجود شملها
 فبالکلام جاز فی هذا الوجود و لا بد ان الاول و انه فی المتبیین جميعا لانا نقول هذا الوجود مفرد و

قد قدرة العقل ولا ثبوت له في نفس الامر بمنزلة انساب الاعوال وان فشت حق التفتيش
 وجدت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بين الحوادث والتدعيم ليس الا المنزلة الثانية لمادة
 بالتعنين الاعتباري هي التي تروى بالفطرة اسلمة المجدول على التعديني تحقيق تميزا فيها
 ولا تروى الفطرة مطلق التزل الصادق بالصدور والابداع وتغير ذلك بل يصير اليه خيرا
 هذه الاصول اعني العقل والنفس والسيول كل واحد منها عين الاخرين وجه والعقل عين النفس
 وجه كما صورنا في استعدا ونقوش الخاتم القايم بالخاتم والنقوش المنطبعة في الشئمة القائمة
 بها وكذلك النفس عين السيول من وجه ونظر ذلك مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا
 الكسفة الكليات حتى حكم العقل بان مثله لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج ذلك الجزي
 فالفرق بين النفس السيول كالفرق بين الكل الذي يحكم العقل بانه محصور في فرد واحد بين
 الفرد الجزئي وليس للسيول عندنا حقيقة الابرور النفس الكلية في صورة الشخص والتعنين فهي
 مع هذا البروز هويل فالعرات اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل ما يسمي الفرق الاباحي
 وبالحكمة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال في كتاباته الصفات التمايز
 موجودة في الخارج فلا بد منها متميزة من الذات الواجبة في الخارج وكل صفة بغيرها
 فللعلم عدم يقابلها وهو الجبل وللقدرة عدم يقابلها وهو العجز وتلك عدايات لها تميز في علمي
 فصارت بذلك التميز مراد الاسماء والصفات ومجالي الوار ما فحقائق الممكنات هي كل
 الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها فالاعدام بمنزلة المادة وتلك الماهيات
 وعلوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالية في المادة فحقائق الممكنات عند الشيخ ابن
 العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجدد انما هي عدايات انعكست فيها
 انوار الاسماء والصفات وتلك العدايات وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الغافل
 المختار جل محبده اذا اشار ان يوجاه من الماهيات في الخارج فوجدنا بالوجود انظلي
 موجودة في الخارج بالوجود انظلي واختلفت اقواله في العالم فقال مرة هو موجود اظليا وقال

اخرى هو موجود في الوجود الا ان الله تعالى اقمته في تلك المرتبة فصار موجودا مستقلا قولهم
 ان نسطه حقائق الممكنات تطلق على معان احدا الوجودات الخاصة فلا ان حقيقة ^{حقيقة} وللمعنى
 وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فحقائق الممكنات ما يتعقله العاقل في نفسه عند اطلاق
 هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشارة ثابتة وثانيتها الامور الثابتة التي
 ليست بوجوده في حد ذاتها ولا مع وجوده فاذا انقضت بقيمة هي الوجود صارت موجودة ولا كانت
 مع وجوده وحقائق هذا المعنى هي التي يسميتها المعقولات بالماسيات الا ان المعقولات عقل انهم
 امور ليست بوجوده ولا مع وجوده ولزمه القول بموجودتها من حيث يدري او لا يدري ولم يقبل ارتباطها
 باول الادل وبوجودها بالفيض الاقدس قبل وجودها بالفيض المقدس وكشف الصوفي القائل
 بوحدة الوجود عن تلك الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض
 في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي فحرف ان الذات المقابلة تجلت اولها على نفسها ما اطلعت
 بنفسها وما هو مقتضى نفسها وبكلماتها القايم بها وامكان تطور مظاهرها باطوار شتى وظهر ذلك
 هو من الاقنعة عند التحقيق وليس المراد بالعلم ارتسام صور الاشارة في نفسها ثم ما كان اسنعه او
 المظاهر الكلية ايفالة الظاهرة المقدسة يسمى بالاسماء وما كان استعداد المظاهر الجزئية بنفسه
 المتقدمة الملتصقة يسمى باعيان الممكنات على هذا الاصطلاح هو معلومة عند الحق الاول المعنى الثالث
 يستلزم الى تهيئته مقدمة هي ان احدى القبلتين منطقتا على الاخرى فكل ما في الاسماء ظهر في حقائق
 الممكنات وحقائق الاسماء من جهة متقاطعات احدى القبلتين في غاية القوة والتمام والاخرى في
 غاية الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما في القوى من القوة والنقصان هو عدم ما
 في التام من التام مع الاشتراك في الاصل بوجهين بوجه فلا جرم بناك اصل الامر ثابت
 في احد الطرفين على الوجه الآتية ممتزج في الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن اصل
 الاسماء بوجهية الممكنات في هذه المرتبة فليعبأ بان كلتاها صحيحة اذ لما ان حقائق الممكنات هي الاسماء
 والنسب متبصرة في مرتبة العلم والثانية ان حقائق الممكنات هي عكس الاسماء والصفات

المنطبعة في الامداد المقابلة لواء لافوق عين اجبار من الافرقا منصف الاضلاع بعينه منقش
 حقائق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضا يحتاج الى مقدسه هي ان الصوفية يسمون الاول منشورا
 والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في الشيخ عشقا وهذا المصطلح صاحب الالفاظ ثم ان
 تبدل الى عاشقة وتجد به اليقصال السالك الذي غالب حاله براهنج ويا وهر او محبوبا كما
 كان في قصته سمية ابراهيم جدته العنانية الى مراتب الوجود من حيث لا يدري فالتبدي
 الى الذي فطره ونذكر من حال الالاف ان بالذي نظره مشرور من هذه الدنايم وقد بشر في الناس
 الى مشقوقة ويسير اليه بالرايات البنية والنفسانية وتجريد وجه الروح فيقال السالك الذي
 غالب حاله هذا السالك ومريد او محبا وقد بدى في المشقوق ويشق في العاشق فيجتمعا في اوسط وهذا
 السالك يوجب لوانظر فيقال له السالك المحبوب والمحب المحبوب والمريد والمريد معنى هذا
 النظام ان الله تعالى تجلي في قلب الشيخ الكبروان لهذا التجلي انما طار ونشعر في حقيقة
 القدس وان له عكسا ومحبا في المذاهب الاعلى فيطبق على هذا التجلي الاسماء النسقة والسكون وان
 لله تعالى ارادة عين بعد عين وطا مستجودا ورضا مستجودا يحب هذا التجلي فذا التجلي مع ما في غيره
 هو الذي يسمونه بالمشقوق لان النفوس البشرية بمنجزة اليه انجذاب التجلي الى المقناطيس فكذا
 ذلك في صدر هذه المقالة واليه اسمير والسلوك وبه الاقنان الذي يقصده الصوفية وقد
 تقضي الاسباب الخفية الى ان يريد الحق مصطفىا عبدا وهو جاري في خوارق لانه لا يشعر بما فيه
 قسما وادوا وقد يقصده بالرايات البنية وتجريد وجه الروح حتى يظفر الاتصال المومع في
 جبلته قسما وادوا قد يحس باجبار من الحق وسعي من نفسه ويكون له ثارات تقدم سعيه في بعضها
 وفيغلبه تسمر من الغيب في البعض الآخر او يحس ذلك في حالة واحدة من جنتين فيكون جامعا لمرتين
 ما في المشقوق فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجود هذا التجلي ويكون محبدا ومن ذلك الوجه فيقال
 تحقق باسمه كذا وكذا ويقال رب من بين الناس اسم كذا وكذا وبالحكمة قد يكون في بعض المقادير
 في الاعيان الثابتة في الاسم الذي يحسده من بين الاسماء الغيب عليه فيقال حقيقة فحينئذ اسم

الرحمن واسم الله الى غير ذلك الشيخ المجيد ومختصر هذا القول في كثير من مكاتيبه وبالجملة نقول
 بان حقائق الممكنات عكس الاسماء المطبقة في الالهام المقابلة لها ليس مخالفا لكلام الشيخ ابن
 العربي واتباعه وكلهم من تصريح او توضح بهذا المعنى وقد اذنا الى وجه الشبهة فلا حاجة بنا الى
 نقل كلامهم والاطراب ليسرر تصريحا لهم ولعلو حجتهم والقول بان حقائق الممكنات هي الاسماء بمعنى
 ان الاسماء المتصلة في الوجود لها عقل في الطرف المقابل لسي باعيان الممكنات او بمعنى ان الآثار
 لله رب من الاسماء وبه حقيقة التي يربط اليها ليس مخالفا لكلام الشيخ المجيد ولو شئنا لاقتنا
 برأي كثير من كبارنا على كونه فحمل كلام الشيخ المجيد وانه قد بعضنا من المقالات الشيخ ابن
 العربي واتباعه محمل على ما يخالف وجدانه وتلك قلته عليه لا مخرجه كسفية والصفات لا يتخلو منها
 العباد ولا يصير موقفا منهم ان يوجد في بعض كلامهم تعليلا قلته بما قد قوله تارة الصفات انسانية لا
 سلبية المدفوعة بل هي عين الواجب عنهم بمعنى ان الذات يمكن كفايتها وليس تحت التمكنين دليل
 على ذلك لا نقلي ولا عقلي اما الاول فلان غاية ما في الباب ان هناك حقيقة يصح إطلاق اسم
 العلم بها نحو ما عرفنا لغة اما ان هناك صفات متمايزة فكل واحد من الصفات من نفسه عقل ان هناك
 اذا استعملوا هذه الصفات واسما لها لا يتصور ان تارة الصفات وكذا تارة اداة على الذات أصلا
 لكنهم يتصورون الى صدور الآثار لا غير فان من راسي شيئا يخرج وعشي يحسن ميسره عيا سببه حيا
 بسبب هذه الآثار ولا يتقوت الى ان الحجة صفة زائدة او هو ذاتي للوجود الى غير ذلك من
 الحقيقة الفلسفية ولما الثاني فلان العقل يشهد الاكبر به حيث يسه منه هذه الآثار و
 ان ذلك محض في زيادة الصفات فكذلك من انصف من نفسه عقل ان يكون الصفات بمنزلة
 الاثر في محضها القائمة بوضوفاها هو عظم التشبيه فان قال قائل هذا ذهب اهل السنة
 فيجب قبوله قلنا ابن اسنونة عن اهل القول المشهور لما بالخير وباري عن احابنهم فيظهر
 في الصفات بل هي زائدة ولا على تقدير زيادة بل هي امور مستندة اعية او خارجية وانما هذه الآثار
 هي التي تدعى صفاتها انما هي اسبغة فعلى ان لا يكون قولهم بزيادة غير انما

واختر العالم قبيله احد من اسلف فحق رجال بهم رعل وكذا لك اختلاف اقواله في أن العالم موجود
 خارجي ظلي او موجود متضمن اختلاف قليل الجودي او المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث
 يصدر منها آثارا سواسي في التحقيق وجودا خارجيا او وجودا وسميا متقنا وان سالتني عن الحق
 الصريح قلت ان الذات الالهية من حيث هي هي اجل من ان تكون في الخارج ادنى الالهيان
 كناية عنه لفهم الحق تعالى عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج ادنى العما بشرط هذا
 التعلي وان سالتني عن هذه الاقوال كلها ما ذكرت عليها الامن جهة التعبير ومن جهة ذكر شي في غير
 محله والافضل بالشيء من اخب كلف ال ما ليس له حقيقة اصلا فاقول بالصفات الثمانية له وجه
 وجيه وهو ان ادنى النفس الرحاني المتمثل في الذكر والتجلي الاعظم سمي عند الاشاعرة بالصفات
 ولذلك قالوا الصدور بالالجاب ولقد هما زانما غير انهم سموها شيئا واحدا باسما شتى باختلاف
 الجهات والاعتبارات وكمن اختلاف في الجهات يتوحد في صدور الناس حتى يظنونه من باب
 اختلاف الحقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث انه
 ما هو بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه ما هو بشرط اشئ فكذلك سموه حيوة من حيث
 انه صفة يستوعب العلم نفسه وبحقائق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء بحسب
 تكونها في الخارج وقدرة من حيث انه ينجلي منها خلق الخلق وازادة من حيث تعلي الاعظم
 ينبعث منه تخصيص احد المتأولين وكلاهما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والملوك
 وسمعا وبصرا من حيث انه سبدر الانكشاف المبصرات والمسومات وكذلك كلام مولانا عبد الرحمن
 الجامي عندي سلم فان مقصودة نفى تاصل الحقائق بجبالها وانما اعتبارات واصناف للوجودات
 بمعنى ان الوجود يظهر فيها وتعين بها للمعنى الفرق الاعبادي واذ قدرا كما فاجواب فلنختم الرسالة
 بالحمد لله تعالى اولاً وآخرأ وظاهراً وباطناً وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين
 مكتوب ببيت وكلم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى - اما بعد فمؤيد فقير في الله
 عفى عنه كبر بعض اعيان باقتنائى بعض احوال بيته چند نظم کرده است سرالدى حسن سبحان

من غلاب العجرا جرنی یا مجیه + بے قرارم روز و شب بے روی باز + باز بنام روسته یادم
 یا قدیر + اندر غم بے جاش تارشد + سکه شود یارب بولش سنیر + بے برادر
 بعد ازین بهیار باش + فرق می کن در میان شیر و شیر + و مشها سالی کر می کن کرپوش
 خواهم + من یار خودم خود از دوش خود افتم + بیغم رخ ساقی ظاهر شده در خود + مقبول
 شده بر خود و پوش خود افتم + شل می جوشان کر خرم بر افتد + چو شے زده بر خود از پوش
 خود افتم + از هر بن مویم جوشه می دیگر + از فط تامل زانوش خود افتم + زین تیز زبانی
 آزرده و لم ش خوش آنکه زمانے خاموش خود افتم + این غزل از مراحات بحر سبیل است -
 مستغفل فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات تشوق است بحال اتصال
 با فناء اناد آن مالیت نادر الوقوع - اتصال عبارت است از انجذاب روح و معرفت سر و قرار انا
 از مطلق لطیفه غفیه و منها تا که محنت مجوری و دوری کشم + تا زین و طغم سوت - وطن باز
 روم + تایی که همدی سنگ بود شیوه من + گوهر اند غم سوسه عدل باز روم + تا که
 بسته زنجیر تعلق باشیم + آهوسه از ختم سوسه ختن باز روم + بوسه جان میر سناز
 بادین در دو جهان + شاه ملک بنیم سوسه من باز روم + غرض ازین ابیات تشوق است
 بجامل مجرد و رفیق انلی و تفج از بنیات دنیا ناسقه که دانگی وقت و مشوش حال و مغیر وجه
 روح می شود مکتوب نیست و دو حکم در شرح رباعیات - الحمد لله خالی اقبوم و
 هم العاوم و علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین - اما بعد میگردد فقیر و ابدی غنی
 که سابق رباعی چند در بیان بعضی قواعد ساوک انشا کرده بودم انحال شوق بر آوردم خواه
 محمد امین اگر مره الله بشوده تقاضا میکند که زیر هر رباعی انشائے کرده شود آن تا خدا که
 دین و ولایت ناده شدن ملک الرباعیات رباعی علم که نه اخذ و مشکو نهی است +
 و الله که سیر الی انان تشنه لبی است + جاست که بد جلوه سبی ماکم وقت + تابع شدن کم
 خرو و لسی است + درین رباعی انشاه کرده شد + آنکه ملوس که با انالی شوق می نیست

هر نفسی است و اشتغال بآن منافی سلوک است و مظهر دانی که چه بود و هیچ قدیم است و دل از این
 شغل دل قوت هر زبان بیاورد این را شوی از درین عوارف مارت و وان فن و گریاد
 بگیر از احراق و درین ریاضی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن است
 ظاهر تو بیع اوقات بر طامات و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کسی اول را میجوید از این عارف
 بهتر نیست خصم مناجات نیست باب که درین مسئله واقع است و اگر کسی نمانی را میجوید بهتر از معجبت
 احراق بآن یافته میشود و مظهر در مذنب است از باب غور و ذکر که بود ماحل از انوار
 منصور و در حاشیه تنفی شواذ خلق نفور و در جانب اثبات بر وسوسه غفور و شرط تاثیر ذکر
 حضور و تعظیم است و نفوذ شدن از خلق و اثبات محبت حضرت حق و مظهر مستی و اوله شرط طریق
 اقتاد است و بے مبت شدن کاغذی که نکش دست و در ذکر غنی جبر تخیل کردن شرط است
 و از استاد طریقه یاد است و حضرت والد قدس سره تخیل جبر مفرط شرط میکردند که جمع هست و غور
 دل بدون آن نمیشود و مظهر و خوابی که محض محبت نوشی و باید که بتفصیل طایق
 کوشی و دل را از خیالات جهان صرف کنی و چشم از مظهر حمله عالم پوشی و اشارت است
 به نگا داشت و نظر بر قدم و فعل زهد و مظهر در عشق و از جمله جهان بگذشت و در هر چه
 بخیراید تو زبان بگذشت و مقصود من بنده بجز و صل تو نیست و اندر طلبت از دل جهان
 بگذشت و اشارت است بازگشت در انشای ذکر دفعه بعد دفعه و مظهر دایم دل
 پیش تو حاضر باشد و چشم بر رخ خوب تو ناظر باشد و در مذنب ما شرک جلی است و صریح و
 اگر کسی در خطره خاطر باشد و اشارت است بدوام یاد داشت و مظهر دانی چه بود و صل
 کثیر البه کات و در مشرب اهل دل وجود عیادت و تحصیل عدم بدان سعی مانع و نفی
 خاطر و در سدهات و عدم غیبت را گویند یعنی نسبیان ماسوی و وجود عدم بلکه غیبت را
 گویند و این آن غم قوی و هست نشاندن همه چیز است از دل و مظهر نورانی
 با نواز و حضور زین است و زیر که طهارت را اصول دین است و نور دل و نفی خواطر غمناکی

قوی زریه و موش نیست به در جمع خاطر و تنویر دل از اله خطرات تجدید طبابت فایده دارد
 و منها تحصیل عدم اگر ندانی کردن + باید نظر اهل فناء بستن + این دار عصال را
 دواسه به این + در حکمت اهل دل نخواهی دیدن + یعنی نظر قبل این طائفه کمیاست
 عجیب است در تحصیل عدم و از اله خطرات پریشان و منها انا نکه ز اوانس بهی رستند +
 بالجه انوار قدم پیوستند + فیض قدس از بهت ایشان میجو + در واره فیض قدس ایشان
 رستند + یعنی توجیه بار و اح طیب مشاخ در تهذیب روح در نفع لمیع دارد و منها آن طاعت
 که از قید بهت بیرون است + از حیطه اسما و صفت بیرون است + هر مرتبه زبان ذات نشان
 دارد + هر چند زلفین سمت بیرون است و منها هر چه که شد مظهر آن با عجیب + ظاهر شده
 از موشش آنرا عجیب + در لوح دل اثر ثبت کنی صورت او + پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب +
 و منها قومی بکتابت احرف موصوف + جمع تبادلات اسما معروف + شخصی که درین
 قوم قدم پیش نهاد + گشت است باین صورت ذهنی مشغوف + درین به ریاضی اثبات کردن
 شد تحقیق توجیه بوجه خاص که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بآن ارشاد کردند و آن پرورش
 کردن صورت ذهنی حضرت حق است که در مدر که آدمی متشکل شوند مانند متشکل تجلی صورتی و تجلی
 دهر خیریه را چهار وجود است مکتوبی محفوظی و صورت ذهنی و وجود خارجی چنانکه تا به
 وجود مکتوبی و مکتوبی نزدیک اهل دعوت ثابت است همچنین تا غیر این وجود ذهنی نزدیک
 نقشبندیه ثابت شده و منها اے دوست تویی دیده و بنیائی من + شنوای و دانای
 گویای من + عشقم تو دهم تو دل غمدیده من + اندر دل غمدیده شکبای من + اسارت
 بتوحید حق تعالی و الحمد لله اولاد آخر او ظاهر او باطن او صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین
 مکتوب است و سیوم در شرح ابیات - الحمد لله و سلام علی ابیاه و الدین مصطفی
 انما یسیر یگوید فقیه دل الله عفی عنه که سابق شوق برادر محمد امین ~~که~~ ~~شود~~ ~~شده~~ ~~عشق~~
 آن شد سواد فاضله در نیکوترین لباس که لباس نظم است بیان کرده شود الحان شوق این

تقاضای آن میکند که زیر هر بیت اشاره لطیف کرده شود آن معرفت که در آن موضوع است
 شمع الاطال شوق الابرار الی قاضی ۛ ذاتی لاث شوق الیهیم منهم ۛ من ذل انهم
 باده ام یا باده را چنانچه اتم ۛ عاشق شوریده ام یا عاشق با جانانه ام ۛ درین بیت اشاره کرده
 شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه خفیه است که سالک درین مقام تفرقه نمیکند در میان وجودات
 خاصه که با هیات معبر میشود و در میان وجود مطلق که ظاهر شده است در وجودات خاصه و امتیازی
 نماید در میان احکام خاصه مظاهر وجود و تمسک را عاشق گوید و دیگر را معشوق و سوم را عشق ۛ
 ۛ بتلاسم حیرت جان گویت با جان جان ۛ اصطلاح شوق بسیارست دمن دیوانه ام
 درین بیت نیز اشاره کرده شد بمقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصه است و جان بان
 عبارت از وجود مطلق است ظاهر شده در وجودات خاصه ۛ شوق موسی در حضور او را ناظر
 ادرا ۛ در نهاد شمع آتش میزند پر دانه ام ۛ اشاره است بآنکه محب بهو ال حال خود جدا
 میکند محبوب را و مشخص ظهور او میشود در صورت خاصه که مقتضی استعداد است الیون الخلی
 الالبقر استعداد المتجلی له و آتش زدن عبارت از تعلق و بقاری دادوست ۛ با جمال
 ذو آتش حسن دگر در کار شد ۛ چشم او را سر مرده ام یا زلف او را شانه ام ۛ درین بیت
 اشارت بجکت ظهور احجار بهبت که تمام بعض مصالح این عالم است آنکه حسن ذاتی و ذات خود
 اند غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی نفسی بن و میشود
 و تمثیل حسن ذاتی پنجم معشوق که در غایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی سبزه و چمن
 زلف و شانه ۛ میل هر عنصر بود سوسه سحر علیش ۛ جذب است بر شورش شام
 اشارت است بحقیقت محبت ذاتیه که ان میل حضرت وجود است در مظاهر مضیده بجانب انسان
 مثل میل هر عنصر به اصل خود ۛ خالص از خود ماند از صورت جو پر شده آینه ۛ تا اثر این چشم
 فنا ۛ اشارت است باستغراق در انصال بنی سرور در کار خود و بجهت
 آینه سوسا که غیر مذکور نفس خود بنزد کارگر و دو تمثیل آن بآینه که از خود غافل است

و بصورت منتهی **ه** است این برستیم نام تجد و تمت است **ه** در اول پیش از زبان تمیز شد
میخانه ام **ه** اشارت است بآنکه محبت ذاتیه قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که پس از آن
وجود است باطلاق و آن قبل از زمان است و میخانه اشارت بجوامع مراتب باطلاق است و الحمد
اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً مکتوب است و چهارم در منظومات **ه** فراغت یا فتم از
حج و عمره **ه** چو احرام سرکوی تو بستم **ه** چو دیدم روی زیبای تو جان **ه** ز تشویش و دور
خویش رستم **ه** بیاسانی بده جام شرابی **ه** که محو و صبحی استم **ه** ایضا
محبت نام جوش طبع و میل نفس اگر باشد **ه** سر زایل محبت و در دو عالم گاه و خراب باشد **ه** ز نارک
طبع غیر از خود نماند **ه** آید **ه** درخت بید را دیدیم و ایم به تم باشد **ه** بوسه شمر بان نگار
تعلق در میگیرد **ه** اگر نقش زنی بر روی دریا باشد اثر باشد **ه** صفائی طبع منجوی است
و این اندک **ه** که آب دراز مردم همیشه با صفا باشد **ه** ایضا مزاج صاف طبعانرا
بجز غیبت نمیزارد **ه** مگر گرد آب مان چون یکا و دن گیرد **ه** فرد و صفا با خست باطن نیز
گاه جمع میگردد **ه** بر و مال و عمره را چون درویشند تا شاکن **ه** فرد و هرزه گردی مانع نور
دل است ای پویند **ه** سیل تا نشیبت یکجا باطنش صافی نشد **ه** و بوی در دهن
بر جمع اصدا و تو میانه **ه** نمک ریز دل جروح من هستی و مرهم هم **ه** همان جهان فدا ی
وضع شوخ شهر آشوب **ه** قیامت مینائی و دم عیسی و مرهم هم **ه** درین بیت اشاره کرده
شد بحال عجیب که آن جمع است در خلق قلب انس روح در یک حالت و تادی از آن یک و التذات
از آن دیگر بیکدنه **ه** توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن **ه** توی مقصود اول
توی مشتاق و هم هم **ه** ز یک منبع درینجا مختلف فواره میجوشد **ه** مزاج حرص قارون زهر
ایما هم و هم هم **ه** بخاری از زمین خیز و بیا دو در آمیز **ه** گیسو باران ریزان است
گاه برف و شبنم هم **ه** درین سه بیت اشارت است باضمحلال **ه** و هم هم هم **ه** در یک شقیقت
و امتیاز احکام در میان حقایق متخالفه بسبب امتیاز صور و مایکل **ه** که همی طریقه پیرنگی

کاشانه سرگامی باشد که عالم پای کوب از دست غفلت گشت و آدمی هم بدورین بیت اشارت
 ست بسرمایی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض خصوصاً انسان که شوق
 طبعی ازادی برود دارد بلکه سبب سرمان آن منسلک کلید است کموتی است و پنجم شرح
 غزل که بر تفسیر بیت اهل غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند و نخستین باده کاندرا جام کردند بد
 مزاجش کس آن گفتم کردند بد بود باشد و امکان صورتی بد بآن صورت جهان را کردند
 همی بایست تفسیر از آن روی بد مکارم را با اتمام کردند بد شراب وحدت از خجالت غیب
 از جمیع اهل در کام کردند بد چون طلبیدم زیست با بر سو بد حرفیان سستی از من دادم کردند
 حقیقت را که مستور از نظر بود بد با مشهور خاص و عام کردند بد پس آنکه موج دریا باز کرد
 با تمام فدا اکرام کردند بد امین روضه و قبیله با تو گویم بد بخود آواز و نیز انجام کردند بد
 غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه الرحمة و تعین مراد از باده و جام و استغفار
 از چشم سانی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام هر تبه امکان مراد باشد
 و از باده کمال او با فاضله صور النوع و خاص آن دارستی چشم سانی فیض و حاجی که عبارت از تجلی
 اعظم است با اصطلاح او حقیقه محمدیه با اصطلاح صاحب فتوحات و دورین نظم عدول با وضع ازستی
 چشم سانی کرده شد گفته آمد که مخرج بان باده کرده شده است عکس روی آن یار گفتم
 دیگر آنکه کمال است که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه و استیفا را حکام نظام
 ایشان بآن متحقق شده بواسطه چهار سهته افراد کمال است که وجود ایشان بجهت مصلحت تفصیل
 مراتب اجمالیه و جوبیه است و فی الحدیث بشت الاعم مکارم الاخلاق و این اشاره به همین تفصیل
 تواند بود پس این افراد کمال را و رانل با شرف و کمالات و جوبیه فاضله آمد و در نشان
 دنیا از ایشان آثار جهان استعداد بر روست کار آمد مل و مذاهب پدید آمدند و اعلام و پشاه
 برافراشته شد و سبب بدایت جنایات بنی آدم گشت و تحقیقت جمیع افراد بنی آدم از حفظ
 المذنبین و این ایشان بآن حقیقت مجروده بوسعه از وجوه لطیف می شود و منبر

برکات نفوس کامه است چه نفوس مقارنه با اجساد و چه مفارقه از آنها و معاد این نفوس مخلوقات
ست و تجلی عظم و شمول شدن بغض آن بوجهی که انار و سطحی ایشان را در خود متلاشی سازد
و انانیات صغیر را وجود پیدا نباشد و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق ایجاز و لبان
اشارات ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی عظم مبارک و معاد نفوس کامه است۔

پایب دوم

از کتاب کلمات طیبات و ترجمه رساله اسرار العارفین و سیر الطائفة ^{البینة}

شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

اما پسرخانه های قنبر ویران شدند و شهرهایش بے بنیاد فقر رحلت کردند و متشهان و متبرکان
بسیار شدند آنرا که مشغول بیهیبت و دروغ و طالب دنیا و فریب و نفاق و بعضی بغل و غش
و حق و حسد و کبر و غضب و حرص و ریاء و الفار عداوت و رغبت امارت و صحبت ملاصقین و صفا
و این قسم و این حرام که دل را سیمیراند و چون شهادت پیچکان مقبول نیست افتد ایشان
و کلاه گیر خلق از ایشان چکند و روایت فلاندا خواسته که کتابی نویسم در علم سالکان و فقر و عبادت
و آنکه غرض تصدیق کرده و تقیم جولان داده ام و اسرار الطائفة البینة و سیر العارفین
ایشان نهاده و حال سکنه و تذکره توفیق و تراشیده و چنانکه بشیر و عش داد و ما النصره الا
من عند الله و بهی کوشی قدیر و بالا جانبدار و سهروردی بنده و زبانی حق تعالی
و نصیبی دست نداده و مکر بدورن از خلق چرا که نزدیکی خلق از ذکر مستزاجیه است و غایتش

و فکر و تدبیر و کمالاتش باز میزد پس نزدیکی او بدون دوری خلق صورت نه بند و تعالی شانه
 چنانکه قرب سلطان و قرب بنده بودی که بدون بعد از خیر سلطان و غیر مولا راست نیا به سیر
 شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات ذمیه اش فانی و صفات حمیده اش باقی چه سیکه
 چیزه از صفات بشیه دریاست و ام که دیگر بران دلالت کند و راه نماید بر وظایف هر نشده
 صلاحیت مشقت ندارد و خود محتاج به شیمی و هر شای که او را معرفت و طریقت آموزد و کذا قال الشیخ
 ابو الغیث البینی رحمه الله علیه سیر که صوف و جبه پوشیده جرب و لذت نخورد و با سلاطین
 و اهل دنیا نیامیزد و هر که نه چنین است در لباس انبیا و اهل سلوک خیانت و رزیده باشد و
 او را کرده سیر فقیر را مخاطب ملوک و سلاطین حلال نیست که از صحبت ایشان طلبش میرود
 روایت است از ابن ابیطالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعام شان سم
 قاتل که در آنست ندارد و فرمود رضی الله عنه علم معرفت است و دیدن روی ظالم قلب را سیاه
 کند و معرفت ماصل نمی شود روایت است از ابوالحسن فزری رحمه الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر
 صحبت بدکار نیکو کار شود همچنان نیکو کار بدکار گردد و هر که این مسأله را انکار کند بطلان مکره
 و زندق است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم السجدة توشر و گفت
 علی رضی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت است اهل عالم را سیر سالک باید که بگریز مشغول
 باشد تا آنکه هر دو سه از مومنان بدنی زبانی باشد سیر اصل در اقامه مساکن و نیست
 نفس و ثمره ارادت اینست که خود را از اهل دنیا و صحبت دنیا و سلاطین و دهرانی نفس دور
 سیر مرید مبتدی باید که از تمامی فضول بجز فضول نظر و فضول کلام و طعام و حله معاصی بپرهیزد
 و کبار اجتناب کند سیر روایت است از ابوبکر شبلی رحمه الله علیه که گفت هر چه را خصوصاً
 مولا را باید که بغیر حاجت کلام نپوشد سیر هر گاه مرید از خود و غرض چهره آید خود
 بر قدم میخندد بابتی شکر و نیست و آنچه این فضا گفته اند که زین فعل که فرمود اکثر
 بعد از گفتن آنکه این که این نیست نه عبادت زیرا که شیخ طریقی مرید نیست سیر

اصل و صریق فقیر پر میر کردن است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم
 ان دنیا را اس کل خطیة و فتنة و بلیة سیرة مرید که فقیر باشد بقدر حاجت کسب
 و بجا فرایغ از کسب بذر کشول شود و نشستن میان خلق نه پسندد و سواسی مراقبه و آن نظر
 کردن است در منیات به صفات حقین همچو عالم ملکوت و بعضی گفته اند مراقبه مراقبه سیرت بر آن
 بلا محظوظ غیب بهر لمح و لحظه سیرة خلوت ترک دادن اختلاط مردم است اگر میان ایشان باشد
 و بعضی گفته اند خالی شدن است از تمام افکار سوار ذکر اند و بعضی گفته اند آس گرفتن است
 بذر و مدت آن چهل روز است بقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اخلص الله اربعین
 صباحا طهر بذایع الحکمة من قلبه علی سائمه سیرة عزل دور شدن است
 از اهل زمانه بترک طمع از اماره نفس و شهواتش بزم پر بهیزگاری سیرة صحبت انبیا
 و اهل دنیا قلب بوسن را میراند نفوذ باطن منها و چون قلب بوسن بمیرد سنگ و کلون گردد پس
 هر چه خواهد گوید سیرة حسن بهیری روایت کرد از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که گفت هرگاه
 بیتی مردی را که بے حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدا را می طلبد پس بداند
 او زندیق و مردوست و دوزی است از دوزدان دنیا سیرة روایت است از ابو زبیر
 بطامی رحمه الله علیه که گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک و در طلب
 خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرة شیخه که بر قانون مذہب اهل سنت و جماعت
 و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود از قطع الطریق و دوزدان بدین است
 سیرة روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین مردم و گمراه کننده
 مردم کسی است که غم دنیا خورد و پرسیدند دنیا دار نیست گفت آنکه زیاده از قوت شایه دوزی
 طلبد که او غنی است نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسی که زیاده بر قوت روزی
 دارد مفسده فطر واجب گردانیده سیرة روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب
 قلب سلیم قلب غیب و قلب شهید - قلب سلیم آنست که جز معرفت خدا چیزی را نپسندد

وقلب میب آنکه از هر چیز بخداست عزوجل بازگردد وقلب شریف آنکه اوتعالی و تقدس را در هر
 چیز مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حال او
 نصیحت و گناهنامه حکمرده باشد و آنکه نه انجمن است مگر آه کننده سیرة مرید را نزدیک قلب
 او زده از حب دنیا باشد چه دنیا دار است پس فوره از آن همچو قطره خون است که چون
 در آب افتد تمام آب ناسد و تباه شود سیرة مشایخ طریقت گفته اند که صحبت تو گران فقیر
 سیم قاتل است که او را دولی نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت
 و امکان بپرهیزد چه صحبت دنیا در دلهای مردم جا کرده است پس از صحبت شان ضرر عظیم
 خواهد رسید سیرة زیارت است از ذوالنون مصری رحمه الله علیه که گفت هر که شب بخت
 و در دوش غل یا خش است بایک از مسلمانان نام او از دیوان فقرا بخورده شود بعضی محققان
 گفته اند خش در مذہب شان این است که برادر سلمان خود را بنامش یاد کند سیرة بدان
 اسے طالب که هرگاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجای و رفعت و منزلت دل داده و اسطیفا
 مردم دنیا شده پس بدوست گریستن بر نفس خودش نزدیک فقر کناره گرفتن است از حب دنیا
 سیرة فقیر و در تمام مذاهب اختلاط اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکه
 فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقری است که بر در امیر آید و نیکوترین امیر
 است که بر در فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مریض بود و سه سال ابن عبد الله
 نسری را خواند تا وعا کند و بنظر غضا و شفقش نگردد و آخر بمرکت دعا و نظر شفقش شفا
 یافت باز سهل بجان خود آمد و سه سال عزل اختیار کرد سیرة هر که همیشه بدین مشغول
 باشد همیشه از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی است عظیم در راه نجات از
 اهل دنیا ذکر الله است تعالی و تقدس سیرة قدیم اول در راه سالکان و عارفان برین
 بالکلیه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم طالب الدنیا کالمیون طالبیاً
 للمعولی و از اکثر اهل سلوک منقول است که هرگاه همه با امر عظیم کی و از ایشان

پیش آمدے بارچہ صوف یا کنار پوشیدے درخیز در گردن یا دریا یا در سر انداختہ مناجات
 بحر سبحانہ کردے و فی الحال مستجاب شدے ۔ و بدانکہ زنجیر بار سن در گردن یا دریا انداختن
 مستحسن است و سنت داؤد است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ مراد از ان ستر سبب حاجت
 کو وضع و انکار و افتقار و حضور و رفت قلب احدی دیگر نیست و مریدان ست انچہ روایت
 است از بعض تابعین کہ گفت ویدیم عمر بن الخطاب را رضی اللہ عنہ کہ بر پشت شان اثر تازیانہ
 است پیش عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہم گفتیم کہ امیر المؤمنین را دیدیم کہ بر پشت شان اثر تازیانہ است
 گفت سبحان اللہ کہ ام است کہ اخیر المؤمنین را تازیانہ زندہ اورا غرق است کہ در آن غلوت
 محاسبہ نفس میکند و شب جمہ دورہ برداشته نفس در آئینہ زندہ نگاہ کردی چنان کردی چنین
 کردی ۔ و الحیۃ علی الاختتام و علی رسولہ الصلوٰۃ و السلام

۲۵۹۵

خاتمہ

الحمد لله و المنة که کتاب مستطاب مسمی بہ کلیات طریقات بہ سن اہتمام و
 سعی والا کلام منشی ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد باہ جون ۹۴۲
 بطبع مطبع العلوم مراد آباد مطبوع گشتہ سمرہ چشم شافان گردید۔

اشعار

چونکہ یہ کتاب بموجب ایکٹ ۱۰ سمرہ عد داخل رجسٹر گونٹ ہو چکی ہے
 کوئی صاحب بغیر ہماری اجازت کے قصہ طبع کا نفر ماوین بلکہ جن کو
 جسدہ رجسٹرین مطلوب ہوں منشی ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد سے
 طلب فرماوین۔

مستطاب

المستطاب حافظ عبد المجید و نجم الدین مالکان کتاب